



فهرست مطالب :

بسوی ایجاد وحدت و هم بستگی

حسین ملک : مسئله کادر در ایران (مشکل تحصیل کرده هائیکه از خارج به کشور باز نمی گردند)

حمید عنایت : در بارهء واقعیت

هوشنگ ساعدلو : مُرغ زرین

پرویز مرآت : درخت آسوری

ناصر پاکدامن : کتاب برای همه (مبارزه با بیسوادی)

چند شعر از "رایتر ماریا ریلکه" (برگردان : ه. سعد)

م. فرزانه : شب زنده داری

ناصر عصار : در باره چند فیلم از کارگردانان فرانسوی

مسابقه های پزشکی در فرانسه

مهرداد بهار : حکومت کمال مطلوب

آمار دانشجویان ایرانی در فرانسه (سال تحصیلی ۳۸-۳۷)

س. ق : نمایشگاه بین المللی گل - پاریس

نامه پاری

دوره اول

اردیبهشت ماه ۱۳۳۸ - ماه مه ۱۹۵۹

شماره اول

بسوی ایجا و وحدت و هم بستگی

بموجب آماري که اخیراً سرپرستی کل دانشجویان منتشر نموده است، در حال حاضر بیش از هفت هزار دانشجوی ایرانی در اروپا بتحصیل در رشته های گوناگون مشغولند. این دانشجویان نه همان با جریان های فکری و علمی و اجتماعی زادگاه خود ارتباط مستقیم و تماس کافی ندارند، بلکه غالباً خیلی پراکنده و جدا از هم بسر می برند و از مشکلات و افکار و هدفهای کنونی و آتی یکدیگر بی خبرند. برخی چنان در دریای تمدن غربی غرق شده اند که کشور خود را - و احتیاجات آن را، امکانات آن را، آنچه را که در آن می گذرد و این نکته را که بهر صورت آینده آنها بستگی تام و تمام با سرنوشت ایران دارد - بکلی از یاد برده اند؛ دیگران هم که علاقه ای به نزدیکی و همکاری و بحث و گفتگو و تبادل افکار ندارند، وسیله ای برای رسیدن به این مقصود نمی یابند.

xalvat.com

برای ایجا و وحدت و هم بستگی فکری و صنعتی بین عموم دانشجویان ایرانی در اروپا - که بی گفتگو بخر بزرگی از سرمایه علمی و فنی آینده ایران را تشکیل می دهند - از مدتها پیش ضروری بنظر می آمد پیوندی معنوی برقرار شود تا به آن وسیله جوانان دانشمند ایران از افکار و مشکلات و نگرانیهای یکدیگر آگاه شوند و مسائل علمی و فکری و هنری جهان امروز و احتیاجات فنی کشور خود و مسائل پیشرفت اقتصادی و اجتماعی آن را به بحث و گفتگو گذارند و مشترکاً برنامه ای برای بهبود زندگی و میسر ساختن ادامه کار علمی و فنی خود در ایران فردا بوجود آورند.

مجله حاضر که بهمت اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه و با همکاری صمیمانه اتحادیه های

دانشجوی ایرانی در کشورهای دیگر اروپا انتشار می یابد، زائیده این فکر و جویگری این نیاز است.

انتشار مجله ای بزبان فارسی در اروپا کار تازه و نوی نیست؛ این نیاز در گذشته نیز چون اکنون احساس می شده است و در سال های پیش گروهی به آن جامه عمل پوشانده و گامهایی - گرچه کوتاه و ناتوان، اما نظر به مشکلات راه، قابل توجه و تحسین - درین زمینه برداشته اند. لیکن هیچیک ازین نشریات نتوانستند رسالت خود را چنان که باید انجام دهند، زیرا که برخی هدفهای سیاسی داشتند و لاجرم نمی توانستند ناشر افکار عموم دانشجویان باشند؛ و بعضی دیگر بسبب کمبود مایه معنوی یا مادی دوامی نیافتند.

«نامه پارسی» برنامه ای سنگین تر و هدفهای وسیع تر برگزیده است. پیش از هر چیز: گرچه اتحاد یه دانش - جویان ایرانی در فرانسه پیشاهنگ ایجاد و انتشار این مجله است - و اگر کوشش و همت او نبود شاید این خیال همیشه بصورت آرزو می ماند - نامه پارسی از آن عموم دانشجویان ایرانی در اروپا است و همه آنها که بزبان فارسی، به فرهنگ و تمدن و سرنوشت کشور ایران علاقمندند، می توانند نویسنده، خواننده و دوست این مجله باشند.

هدف نامه پارسی، پیش از همه، ایجاد وحدت و هم بستگی بین تعلیمی دانشجویان ایرانی در اروپا و دفاع از حقوق و منافع صنفی آنهاست. هرکس به این هدف دل بسته است همکار و همراه ما خواهد بود. بدیهی است ما در عرصه سیاست قدم نخواهیم گزارد و در مباحث سیاسی روز هرگز دخالت نخواهیم نمود. اما کوشش و علاقه شدید داریم که نشریه ما تنها یک مجله صنفی و بی روح نباشد، بلکه آخرین مطالعات علمی و اقتصاد و هنری و اجتماعی و تازه ترین جریان های فکری و فرهنگی جهان امروز در آن منعکس شود. مشکلات تحصیلی دانشجویان در اروپا، انتخاب رشته های علمی بیشتر لازم، معرفی کارهای برجسته ایرانیان مقیم اروپا، احتیاجات کنشورمان به متخصصین فنی، تحقیق در علل عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی ایران، چگونگی ایجاد شرائط و محیط مناسب و دلخواه برای ادامه کار علمی و فنی، امکانات و شرائط بوجود آوردن کارهای تولیدی، انتقاد و معرفی کتاب هائی که در اروپا در باره ایران منتشر می شود و قس علیهذا مباحثی هستند که بتفصیل در صفحات این مجله مورد مطالعه و بحث قرار خواهند گرفت.

salvat.com

سخن کوتاه، تا آنجا که وسائل و امکانات اجازه دهند، کوشش خواهیم کرد مجله مان از هر جهت مظهر و مبین افکار عموم دانشجویان ایرانی در اروپا - یعنی زنده و با روح و آموزنده و دلپذیر باشد.

پیدا است که تهیه و تنظیم مطالب چنین مجله ای - امور فنی و اداری آن بکنار - جز با همکاری نزدیک و صمیمانه عموم دانشجویان علاقمند امکان پذیر نیست. پس از همه دوستان و خوانندگان گرامی، از همه دانشجویان ایرانی در فرانسه، انگلستان، آلمان، اطریش، سویس، ایتالیا، بلژیک انتظار داریم درین راه یار و یاور ما و همکار ما گردند.

اما، چه از نظر تدوین مطالب و چه از نظر طبع و توزیع، مشکلات کار فراوانست :

— از نظر طبع، وسائلی ما هنوز کامل نیست. در ابتدای امر، قصد داشتیم مجله را به چاپ برسانیم، اما هزینهٔ سرسام آور چاپ در پاریس ما را زود ازین کار بازداشت. ناچار به روش معروف به «اُفسِت» دست بردیم و چون درین راه تجربه ای نداشتیم رنجها کشیدیم و دست آخر نیز کارمان، چنانکه می بینید، بی نقص و عیب از آب در نیامد.

xalvat.com

— از نظر تدوین مطالب، متأسفانه کار نویسندگان مجله هنوز، چنانکه باید، توسعه نیافته است. بسبب دشواری هایی که در راه ایجاد ارتباط و شناسائی با دانشجویان وجود دارد، بسیاری از کاری که ما شروع کرده ایم هنوز نا آگاهند و گرچه بالقوه استعداد و میل همکاری با چنین مجله ای را دارند، بالفعل ما از کمک و یاری آنان — دست کم برای شمارهٔ اول — بی بهره مانده ایم.

×
× ×

شمارهٔ اول «نامهٔ پاریسی» که اینک پیش روی شماست منتهای کوشش ممکن فعلی ما را در مورد تهیه و تنظیم و تدوین مطالب و نفاست طبع نشان می دهد. باوجود نقص های فراوان آن، امید داریم خوانندگان ادب دوست و صاحب دل درین کوشش بی چشم اعتنا بنگرند و کار ما را سودمند بشمارند. مانیز به این بسنده نخواهیم کرد و خواهیم کوشید مجله را نفیس تر، جالب تر و ارزنده تر سازیم.

» نامهٔ پاریسی «

مسئله کار و فرایران

محل تحصیل کرده‌ها را از خارج به کشور بازگرداند.

آیا مسئله کمبود کار مطرح است؟ کار برای تحصیل کرده‌ها و کار برای بیکاران دانشگاه تهران: موزه باستان شناسی علوم - فرد تحصیل کرده مشکلی بر مشکلات است یا حلالی بر مشکلات؟ - توزیع دانشجویان بین رشته‌های علم و دانش - ادارات ما چگونه لیاقت قبول کارهای فهمیده و لایق را از دست داده‌اند - خیرات و مبررات نمی‌تواند مبنای اداره یک کشور باشد - سرمایه‌های ایران به کجا می‌روند؟ - تا تریاق از عراق آید رفع تکلیف یا شوق به کار - فلسفه وجودی یک تحصیل کرده - آیا دستگاه فعلی لیاقت جواب دادن به سؤالات مطروحه در جامعه امروز را دارد؟

xalvat.com

یکی از مسائل مشکل اجتماعی و اقتصادی اخیر ایران که سبب مباحثات زیادی شده است مسئله کار برای تحصیل کرده‌هایی است که از خارج به کشور باز میگردند. ما در اینجا وارد جزئیات مباحثاتی که در روزنامه‌ها و مجلات کشور - بیشتر مبتدل و بندرت مستدل - شده است نمی‌شویم و تنها وجوه کلی مسئله را طرح می‌کنیم. امید داریم بتوانیم در شماره‌های بعد به تحلیل دقیق‌تر هر یک از وجوه کلی فوق بپردازیم.

طرح مسئله - بطور خلاصه متذکر می‌شویم که چنین مشکلی با کمال وضوح موجود است و تمام کوشش‌ها در دستگاه‌ها و مقامات مختلف برای پوشاندن آن جز اینکه دلیل دیگری بر اثبات وجود چنین مشکلی و از طرف دیگر اثبات بر حاد شدن روز افزون آن باشد نتیجه دیگری ندارد (۱). نه فقط مسئله کار برای تحصیل کرده‌ها بلکه همچنین تهیه کار برای بیکاران که بدو دلیل مرتباً رو با افزایش آن - مشکل بسیار بزرگی است که متأسفانه در دستگاه‌های اداری کشور ابداً بآن توجهی نمی‌شود. افزایش تقاضای کار نتیجه دو عامل مستقل از هم است:

- (۱) افزایش جمعیت - تخمین هائیکه در باره مسائل جمعیتی ایران بر مبنای اطلاعات اخیر زده شده نشان می‌دهد که ضریب افزایش جمعیت (۲) در ایران تقریباً دو برابر ضریب متوسط افزایش جمعیت جهانی است یعنی جمعیت ایران در آخر این قرن (چهل سال دیگر) در حدود هشتاد میلیون خواهد بود (چهار برابر جمعیت فعلی).

چنین جمعیتی علاوه بر احتیاجات گوناگون از قبیل مواد غذایی، مسکن، شرایط شهری زندگی و غیره نیاز به تأمین منابعی دارد که بتواند قسمت فعال آنرا بکار مشغول دارد. بنابراین جامعه باید از هم اکنون در فکر تأمین کار برای این اضافه جمعیت فعال باشد.

(۲) پیشرفت و تکامل تکمیک - بالا رفتن بازده (۳) کار و توسعه سیستم اقتصاد پولی بطور عادی عامل تقلیل جمعیت روستائی و افزایش جمعیت شهری است. بنابراین نه فقط تقاضای کار رو با افزایش است، بلکه نوع خاصی از کار مورد تقاضا خواهد بود - یا لافل بیشتر مورد تقاضا خواهد بود - و آن هم کارهای غیر کشاورزی است. هستند در ایران اشخاصی صلاحیتی که در مقامات مسئول اداری و حقوقی کشور تصور می کنند برای مقابله با این مشکل باید مانع مهاجرت بیکاران دهات بشهرها شده و احتمالاً فعالیت های کشاورزی را توسعه داد. ولی مطالعات متعدد در تمام کشورهای جهان نشان می دهد که این سیریک امر طبیعی است و بازگرداندن این اضافه جمعیت بد هات از طریق جبر جز اینکه مشکل را حادتر کند فایده دیگری ندارد.

این دو عامل عمده سبب افزایش متصاعد تقاضای کار میباشند که توأم با تقاضای مشابه ضروریات زندگی (مواد خواروبار پوشاک و غیره) نشانه اصلی افزایش جمعیت است.

در بین اثراتی که از این نمود حاصل میشود یکی هم مشکل کار برای تحصیل کرده ها است که منظور اصلی این مقاله میباشد.

salvat.com

جوابگویی بدو احتیاج ناشی از افزایش جمعیت یعنی تقاضای کار و تولید مایحتاج زندگی (خواروبار در درجه اول) مستلزم اقدامات موازی چندی است که مهمترین آنها دو اقدام اساسی میباشد:

۱ - سرمایه گذاری برای مؤسسات تولیدی جدید و افزایش وسعت مؤسسات تولیدی قدیم. سپید است اگر دستگاه تولیدی کشور در همین چهارچوب فعلی خود باقی بماند، نه همان قدرت جذب کار جدیدی را نخواهد داشت بلکه بطور جدی به فساد بیشتری تهدید خواهد شد، چه ناچار افزایش جمعیت سبب فشار تقاضای کار شده کارگر بیشتری در همان چهارچوب تولیدی قدیم نفوذ میکند. این امر سبب افزایش سهم دستمزد و بالا بردن هزینه تولید میگردد بدون آنکه تأثیر قابل ملاحظه ای در جذب کار موجود داشته باشد (بالا بردن تعداد کارگران نسبت به ظرفیت تولید در کارخانه های دولتی در مقایسه با کارخانه های شخصی ناشی از این امر است. کارخانه چایسازی دولتی در شمال برای هر کارگر بیشتر از یک کارمند دارد، در حالی که کارخانه های شخصی برای هر کارخانه - هر قدر بزرگ باشد - تعداد بسیار معدودی کارمند دارند). نتیجه سریع چنین جریانی فساد دستگاه اداری و اقتصادی کشور است که تظاهرات ساده آن بترتیب عبارتند از: بوروکراسی، ترویج رشوه خواری، هرج و مرج و غیره و بالاخره در آخرین نقطه صعود، افلاس دستگاه دولتی. بنابراین برای مقابله با این مشکل جز اینکه دستگاه تولیدی کشور توسعه یابد چاره ای نیست و این نیز از طریق سرمایه گذاری برای ایجاد مؤسسات تولیدی جدید

امکان پذیر است) پیدا کردن منابع مختلف این سرمایه گذاری بحث جداگانه ای است که نویسنده امیدوار است در فرصت مناسب آن را طرح نماید. عامل اصلی مهم دیگر که به موازات عمل فوق در این امر مؤثر است و بدون آن هر اقدامی در این راه خنثی میشود، تأمین کادر لایق برای اداره این مؤسسات تولیدی جدید است. ولی بین این دو اقدام يك تفاوت اساسی ناشی از طبیعت آنها موجود است. تشکیل سرمایه های جدید در داخل جامعه و پیدا کردن منابع خارجی سرمایه گذاری امری است که همیشه میسر است و فقط باید درست منظم شود. بعلاوه تشکیل سرمایه های جدید در داخل جامعه امری جاری است و مرتباً صورت میگیرد، در حالیکه تهیه کادر و تربیت متخصص امری است که خود بخود انجام نمی شود و جامعه باید آگاهانه نسبت به آن اقدام کند و تازه پس از اقدام بکاره برای رساندن يك محصل به مقام يك متخصصگی وقت و پول لازم است. هر کشوری - واز جمله کشور ما - شرایط لازم و کافی جهت تربیت کادرهای خود را از ابتدا ندارد و برای تأمین همین کادر در مراحل اول لازم است از منابع خارجی (دانشگاه های خارجی) استفاده کند. خصوصیت اصلی این عمل عبارت از مدت نسبتاً درازی است که برای تربیت این کادر لازم است چه تربیت يك مهندس سرعالی رتبه یا يك پزشک متخصص پس از تحصیلات متوسطه مدتی در حدود هفت سال یا بیشتر وقت لازم دارد. و برای کشورهای ایران که اکثریت دانشجویان آن مقدمات لازم تعلیمات اروپائی را فاقدند باین مدت باید لاف دو سال برای تطبیق دانشجو، چه از لحاظ مقدمات چه از لحاظ آموزش زبان، اضافه کرد. بدیهی است هزینه سنگین چنین عملی بر دوش اقتصاد کشور است ولی در عوض بازدهی اقتصادی آن در صورتیکه بتوان اولاً در تربیت کادر مراقبت لازم را نمود و ثانیاً پس از حاضر شدن کادر صحیح بدون اتلاف وقت حد اکثر استفاده را از آن بعمل آورد، چندان زیاد است که این هزینه سنگین را جبران کرده و از جبران آن نیز در میگذرد. حال به بررسی دو شرط فوق میپردازیم:

salvat.com

شرایط لازم جهت تربیت صحیح کادر:

۱) مدارس و دانشگاه ها - فرض اینست که تا فراهم کردن دانشگاه ها و مدارس صالح برای تربیت کادر موقتاً کشور از مدارس و دانشگاه های خارجی استفاده نماید. ولی شرط موقتی است و باید با عجله هر چه بیشتر در فکر تهیه دستگاه تربیتی صالح در داخل کشور بود. چه ننگته پیداست که هم از لحاظ هزینه آن بصرفه است و هم آنکه دانشگاه های داخلی بهتری توانند به احتیاجات کشور جواب دهند و مشکلات واقعی کشور را حل کنند. بدیهی است که در حد نهائی تکامل هم هیچ کشوری از مراودات دانشگاهی (که بصورت تبادل استاد و دانشجو انجام می شود) بی نیاز نیست.

برای رسیدن به چنین هدفی - یعنی داشتن دستگاه تربیتی قادر به انجام این وظیفه سنگین - يك اصل اساسی را باید مورد قبول و عمل قرار داد. این اصل عبارتست از آمادگی مطلق دستگاه دانشگاهی برای تطبیق خود با پیشرفت های روزانه علم و دانش درین زمینه شدیدترین انتقادات به دستگاه فرهنگی و بخصوص دستگاه دانشگاهی کشور ما وارد است. در اروپا، در ارزیابی هر نشریه یا کتاب علمی و تحقیقی يك عامل مهم تاریخ انتشار آنست و در دروس دانشگاهی دنیای متمدن همیشه آخرین نتایج بررسی ها در تمام رشته ها مورد مطالعه و تدریس است. استادان در آخر هر مبحث چند صفحه ای سفید میگذارند تا در پایان سال تازه ترین مطالعات انجام شده را به دانشجویان گوشزد کنند. این روش تدریس در ایران بهیچوجه مرسوم نیست. عده ای از استادان ما لکه روزی با صلاحیت ترین افراد برای دانشگاه بوده اند کرسی های دانشگاه را انحصاراً در اختیار خود گرفته اند بدون اینکه در طی تماس با دنیای دانش این صلاحیت خود را همیشه زنده نگاه داشته باشند. و اینک عده قابل ملاحظه ای

از آنان تبدیل به آثار عتیقه علمی شده اند. هم‌چنان در کرسی های خود باقی هستند و اصول و مبانی قرن نوزدهم را بعنوان مبانی علمی بخورد دانشجویان می‌دهند و با قوت تمام از ورود افراد با صلاحیتی که در جریان آخرین تحقیقات علمی دانشگاه‌های خارجی هستند به دانشگاه های ایران خود داری می‌کنند. باین ترتیب تبدیل شدن دانشگاه تهران به یک موزه باستان شناسی علم یکی از وجوه بسیار منفی آنست که باید مورد تحلیل دقیق و تجدید نظر قطعی قرارگیرد. عین این اوضاع با شدت شاید کمتری در سایر دانشگاه‌های فرهنگی ما جاری است.

۲. توزیع منطقی دانشجویان بین رشته های مختلف تحصیلی . - در دنیای امروز علم را فقط بخاطر علم نمی‌آموزند، بلکه آنرا برای مقابله با مشکلات روزمره و روزافزون اقتصادی و اجتماعی بکار میبرند. کارهای تربیت شده در مدارس و دانشگاه‌ها باید مستقیماً احتیاجات متفاوت و مدرج دستگاه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور را مرتفع سازند. بنابراین تهیه تعداد مورد احتیاج از هر نوع کار جدید باید متناسب با احتیاجات متغیر دستگاه های عمل کننده باشد و اگر این بطور منطقی بین رشته های مختلف از یک طرف و درجات تخصص (کارگر متخصص، تکنیسین، کمک مهندس، مهندس، مهندس عالی رتبه) از طرف دیگر عملی نشود، تحصیل و دانش نه همان دردی را درمان نمیکند، بلکه خود مشکلی لاینحل میگردد (کما اینکه در حال حاضر د اطلبان رشته پزشکی بطور غیر متناسب زیاد میشوند و این احتمال دارد در آینده مشکلاتی بوجود آورد). بنابراین برای رفع این مشکل باید دستگاه آگاهی نسبت به این مسائل وجود داشته باشد که با دستگاه های تولیدی و خدمتی کشور در تماس بوده احتیاجات فعلی و آتی آنها را در نظر گرفته توزیع دانشجویان و کارآموزان را بین رشته های مختلف تحصیلی در دست گیرد و آنرا رهبری کند. این وظیفه در حال حاضر بیش از همه تا آنجا که به محصلین خارج از کشور مربوط میشود با اداره اعزام محصل بخارجه تطبیق میکند و بهمین جهت این دستگاه میتواند مورد انتقاد جدی قرار گیرد چه ظاهراً نه فقط چنین نظارتی موجود نیست بلکه فکر آن هم وجود ندارد. این کافی نیست که فقط تسهیلاتی جهت اعزام محصلین بخارج بوجود آید، بلکه لازم است دانشجویان راهنمایی شوند که در چه رشته ای تحصیل کنند تا در بازگشت به میهن اولاً بدر یک دستگاه معین بخورند. ثانیاً بتوانند برای خود کاری پیدا کنند. تذکر این نکته نیز بطور مختصر لازم است که الگوی چنین توزیعی را نمیتوان از قبل فراهم کرد چه اندازم های این الگو بسته بشرايط کشور در مراحل مختلف رشد خود متفاوت است؛ امروز ممکن است بیشتر به مهند سرو متخصص کشاورزی احتیاج داشته باشیم و فردا به مهند سرو تکنیسین ماشین. ولی اگر از امروز بفکر فردا نباشیم برنامه ها و احتیاجات فردا مغلط خواهند ماند و صورت وقوع نخواهند یافت.

xalvat.com

شرایط لازم جهت استفاده از کارها :

پس از آنکه يك نفر تحصیل کرده بعنوان متخصص پس از این همه مراقبت و صرف مخارج سنگین حاضر بکار شده لازم است محیط برای پذیرش او و حداکثر استفاده از انرژی بالقوه او آماده باشد. شرایط آماده و مهیا بودن محیط جهت چنین استفاده ای عبارتند از :

آمادگی اداری ،

آمادگی فنی ،

شرایط کار ،

شرایط اجتماعی .

(۱) آمادگی اداری - در اینجا منظور از اداره مجموعه دستگاهی است که سازمان اجتماعی و اقتصادی کشور را رهبری می کند. در این زمینه يك اصل اساسی قبل از هر چیز بعنوان بنای کار باید مورد قبول و عمل باشد و آن اصل عبارتست از: فوریت جانشین ساختن يك فرد با ملوکات بیشتر بجای يك فرد با معلومات کمتر برای هر کار معین. و اگر توجه کنیم که دستگاه اداری فعلی کشور بر بنای چهل سال پیش گذاشته شده و اصولاً تغییر اساسی در آن حاصل نشده است، متوجه خواهیم شد که متخصصین بیکار برای یافتن جای خود درین دستگاه با چه اشکالات عجیب و غریب مواجه می شوند. چه در حال حاضر اصلی که مورد عمل قرار دارد اینست که تحصیل کرده ها - چه آنها که در ایران تحصیلات خود را بی پایان رسانده اند، چه آنها که از فرنگ بر می گردند - مثل طلبکار - هائی هستند که جز مزاحمت کاری ندارند.

salvat.com

برای تبدیل این اصل خراب کننده به اصل سازنده فوق باید بدو عامل توجه نمود:

۱- متخصص سرمایه است؟

۲- دستگاه دولتی مخلوط ناجوری از دستگاه اداری و دستگاه خیریه است.

الف - متخصص سرمایه است. - در اقتصاد يك جامعه راكد - که پیشرفت و تغییر و ترقی در آن راه ندارد - افزایش يك فرد، اعمال مصرف کننده و مولد، بعنوان يك سر بار تلقی می شود. در چنین جامعه ای وقتی يك تحصیل کرده سراغ کار می گردد و در واقع باید در فلان جای معین قرار گیرد، بلافاصله دو ارزش در مقابل هم قرار می گیرند: فردی که صلاحیت ندارد یا صلاحیت کمتر دارد ولی درین کار سابقه دارد (تمام سابقه او برای فرد با صلاحیت جدید در ظرف مدت کوتاهی قابل جذب است) و فردی که صلاحیت دارد و برای تربیت او مبالغ هنگفتی پول خرج شده است. در مقابل، در يك جامعه مترقی اینطور حساب میشود که يك نفر متخصص چند تمام شده و برای چه مدت قابل استفاده است. يك طبیب باید تا سی سالگی تحصیل کند تا بیست سال بتواند بعنوان طبیب و ده سال بعنوان طبیب با بازدهی کمتر قابل استفاده باشد. يك فیزیکدان باید تا بیست و پنج سالگی کار کند تا فقط برای مدت پنج سال بعنوان فیزیکدان قابل اعتماد و سپس بیست سال بعنوان معلم فیزیک قابل استفاده باشد (ملاحظه تاریخ فیزیک نشان می دهد که تئوریسین های بزرگ فیزیک کارهای مهم و اساسی خود را تا قبل از سی سالگی عرضه کرده اند و اگر فیزیکدانی تا این سن نتواند کار ابتکاری عرضه کند، پس از این سن چنین انتظاری از او خیلی ضعیف می شود). باین ترتیب ضریب استهلاک يك متخصص حد اکثر ۱۰۰٪ بویگاهی تا ۲۰٪ است و این ضریب کم که ناشی از طبیعت نمود است ایجاب می کند که از او حد اکثر استفاده بعمل آید. در جامعه مترقی اصولاً اجازه اتلاف وقت به متخصص داده نمی شود و حتی او را قبل از آنکه تحصیلاتش پایان یابد استخدام می کنند. چنین محصولی در حین تحصیل می داند که کجا باید کار کند. در کشورهای صنعتی وقتی ازین مقوله صحبت بعیان است حتی از امکان قرض گرفتن کادرهای فنی کشورهای کم رشد صحبت می شود، می گویند کشورهای کم رشد نمی توانند کادر فنی خود را در دستگاههای خود جذب کنند، خوبست آنها بیا قرض بدهند. اما از نظر خود کشوری که باید قرض بدهد، این امر در واقع بمثابة هدیه مجانی اصلی ترین سرمایه کشور است.

ب - دستگاه دولتی و مخلوط ناجوری از دستگاه اداری و خیریه - همانطور که در فوق اشاره شد یکی از نتایج و نشانه های افزایش جمعیت در صورتیکه چهارچوب دستگاه تولیدی تکامل و توسعه نیابد، بقسمی که توسعه و تکامل آن متناسب با افزایش جمعیت از يك طرف و تغییرات ناشی از بالا رفتن تنگنای از طرف دیگر نباشد، ناچار قسمتی از نیروی کار بداخل دستگاه تنگ تولیدی نفوذ کرده بدون اینکه میزان تولید را بالا برد، سهم مزد را در داخل این دستگاه سنگین کرده بین افراد بیشتری توزیع می کند. باین ترتیب قسمت قابل ملاحظه ای از جمعیت فعال در دستگاه

تولیدی نه فقط قابل استفاده واقعی نیست، بلکه مزد حقیقی قسمت فعال را کم کرده (بدیهی است که دستگاههای حسابداری، کارگزینی، کاربرد ازی، بازرسی را نباید وجوه فعال دستگاههای تولیدی بحساب آورد بلکه کار بظاهر زیاد آنها نتیجه افزایش بی تناسب کار حقوق بگیر است که هر یک حقوق اندکی می گیرد و کار زیادی تحمیل دستگاه می کند) غیر از اینکه جلو دست و پای قسمت فعال را می گیرد، سبب بروز فساد و کمکاری نیز می شود. برای اینکه دستگاه فعال اداری و اقتصادی کشور از این زیان مصون بماند باید این اصل را که معتقد است "دستگاه دولتی سفره مرتضی علی است که هر کس بسهم خود لقمه نانی از آن می خورد" به کنار گذاشت و اگر واقعاً لازم است که قسمتی از بودجه دولتی صرف تغذیه بیکارانی شود که ناچار جزء جامعه هستند و تا وقتی که کاری پیدا نکرده اند جامعه باید از آنها نگاهداری کند، بهتر است که این سهم را براساسی تحت عنوان مثلا بیمه بیکاری و غیره باین نوع اشخاص اختصاص دهند و آنها را از قسمت فعال و لازم دستگاه جدا سازند تا این قسمت فعال اولاً بتواند کار خود را انجام دهد ثانیاً بتواند در نتیجه کار مثبت خود برای آنها کاری فراهم کند و آنها را از چنگال بد بختی نجات بخشد.

واضح است در شرایطی که اصل خیرات و میراث در دستگاه دولتی و سازمان اقتصادی کشور در جوار وجه فعال و تولیدی آن قرار دارد، مفهوم کار و متخصص و لزوم حد اکثر استفاده از انرژی آنها نمی تواند مطرح گردد و فقط با تغییر و تبدیل این اصل است که می توان امیدوار بود قسمتی از آمادگی اداری جهت استفاده از انرژی های تازه وارد فراهم گردد.

xalvat.com

۲) آمادگی فنی. - برای اینکه یک متخصص بتواند کار مفید انجام دهد ناچار باید در یک دستگاه مجهز کار کند و یا اینکه خود مبتکر ایجاد مؤسسه جدید اقتصادی بشود. یعنی شرط لازم کار او وجود سرمایه ایست که بکار افتادن آن سرمایه وجود او را ایجاد می کند. بدیهی است که این سرمایه از هوا ایجاد نمی شود؛ یا از قبل موجود است یا اینکه تازه تشکیل می شود. با توضیحاتی که قبلاً داده شد معلوم است که باید سرمایه های بکار افتاده در کشور مرتباً در افزایش باشند تا جوابگوی احتیاجات باشد.

بطور اصولی دو منبع سرمایه گذاری بیشتر موجود نیست: یا سرمایه ها خارجی است که این نوع سرمایه نمی تواند - و نباید - نقش اصلی را در اقتصاد کشور بازی کند؛ و یا اینکه منبع تشکیل سرمایه داخلی است. سرمایه های جدید داخلی نیز یک منبع بیشتر ندارند؛ اضافه تولید نسبت به مصرف. این اضافه در صورت عادی بصورت سودها، منافع و درآمدهائی است که سرمایه دارها (تجار و مالکین) بدست می آورند. بدیهی است که اغلب این منابع از دسترس متخصصین دور است. جامعه باید که این منابع را ترتیبی بدهد که هر تریوند و تبدیل سرمایه گردند تا چهارچوب فعالیت متخصصین از یک طرف و موضوع کار اضافه جمعیت فعال از طرف دیگر فراهم گردد. اگر استفاده از این منابع از راه خود منحرف گردد و به مصارف غیرتولیدی برسد مشکلاتی می آید که خاص کشورهای راکد و کمرشده است و از آن جمله است بیکاری و عدم قدرت جذب کار تحصیل کرده و متخصص. توجه باین نکته اساسی نقطه شروع تمام پیشرفت های اقتصادی و اجتماعی در تمام کشورهای رشد یافته و در حال رشد است.

درین باره مباحثات مبتدلی در ایران شده است از جمله اینکه عده ای برای پوشاندن اصل مشکل - و یاد رصورت خوشبین بودن بگوئیم - برای آنکه چیزی گفته باشند، چون نمی دانند چه باید گفت، چون روزنامه نویسان، وکیل اند، سیاستمداران - این نظر کودکانه را طرح می کنند که "تحصیل کرده ها بیرون کار آزاد بکنند مگر فرنگیان غیر ازین کردند؟" - عصر کار آزاد، به آن معنی که آقایان اشاره می کنند، مدتهاست سیری شده؛ حتی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری دنیا دیگر اجازه نمی دهند که منابع اقتصادی کشور بی حساب

بعضی افراد غیر تولیدی برسند. تمام توجه دستگاه های رهبری کننده این کشورها معطوف به تبدیل کردن منابع در آن کشور به سرمایه های جدید تولیدی است و اصولاً سرعت رشد هر کشور را با ضریبی می سنجند که مبین این تبدیل است. درست در همین جا است که تحصیل کرده ها - و از جمله اروپا دیده ها - با وقت نگران شرایط پیشرفت اقتصادی کشورند. اینان - برخلاف آنچه بعضی تصور می کنند - بیش از همیشه به زادگاه خود دلبسته اند و به ترقی و پیشرفت آن علاقمندند و علاقه آنها علاوه بر تمام جنبه ها باین علت است که این پیشرفت مستقیماً به مسئله کار و زندگی آنها مربوط است.

salvat.com

۳) شرایط کار - پس از آنکه شرایط فوق در کار کشور فراهم شد، شرایط خاصی برای کار متخصص مطرح می شود. حالا دیگر هزینه زندگی او در برابر کاری که انجام می دهد خیلی ناچیز است زیرا بازده کار او خیلی بالا است. باین دلیل باید برای او زندگی مرفهی فراهم کرد تا بتواند نیروی محرکه بکار افتادن قدرت خلاقه او بشود. این شرایط به فراهم کردن حداقل زندگی او از لحاظ مادی محدود نیست، بلکه در عین حال شرایط اداری و اخلاقی را نیز شامل است. وقت یک متخصص نباید در کلنجارهای اداری تلف شود؛ احتیاجات فنی او باید زود فراهم شود و در پیچ و خم مقررات اداری گیر نکند؛ خود فروشی ها و نادانی های افراد غیر فنی نباید مانع کار او گردد. وقتی یک متخصص مشغول آزمایش یک نمود زنده است و در فلان تاریخ به فلان چیز احتیاج دارد باید احتیاج او بموقع در دسترس او قرار گیرد. مثال های زنده فراوان است که چگونه دستگاه های اداری ما به بهانه آنچه مقررات مینامند، روشن ترین اصول را پایمال می کنند. فرض کنیم یک متخصص کشاورزی مشغول آزمایش یک نوع بذراست، در حین کار متوجه می شود که به فلان کود احتیاج دارد؛ وقتی این کود را تقاضا می کند، خرید این کود باید از طریق دستگاه های کاربرد آزی، حسابداری و... بچ. انجام شود. در عمل وقتی کود بخواه می رسد (اگر برسد!) که موضوع منتفی شده است. و یا پیش می آید که یک قطعه از ماشین آبیاری او می شکند، او مشغول آزمایش یک موجود زنده است؛ این موجود زنده آب می خواهد، اما تا تریاقی از عراق آید... اگر بخواهم فقط فهرستی از این نوع بیان کنم خود کتاب مفصلی می شود.

اینها تماماً اشکالاتی هستند که شرایط کار متخصصین را کُند و خراب می کنند. برای مقابله با آنها باید با اصلاحات عمیق و جدی اداری دست زد. نباید ادراک کار را از قید پازیت های آن از هر قسم که باشند نجات داد. باید اصول و هدف را در نظر داشت و از رشد غیر متناسب و جوه فرعی جلوگیری نمود.

۴) شرایط اجتماعی - یک عامل بسیار مهم و شاید مهمترین عامل برای اینکه متخصص بتواند از کار خود حد اکثر استفاده را بجامه برساند، اینست که شخص او از لحاظ روانی آماده این امر باشد، یعنی کار خود را بحال کشور مفید بداند و مطمئن باشد که کار او جزئی از یک مجموعه هم آهنگ کار مفید و سازنده است. او باید دارای هدفی باشد که جامعه با او می دهد؛ باید دارای شوری باشد که فعالیت های دسته جمعی با او می بخشد. فقط در چنین شرایطی است که کار او از صورت یک انجام وظیفه خشک و خسته کننده تبدیل بکار زنده و فعالیت خلاق می شود و تمام ظرفیت تولیدی خود را پُرمی کند. به تحقق پیوستن این امر مستلزم وجود محیط اجتماعی خاصی است که راقم این سطور امیدوار است در فرصت مناسب درباره آن بتفصیل بحث کند.

خلاصه و نتیجه

روشن فکر و تحصیل کرده شخصیت خود را وقتی ارضاء شده احساس میکند که بتواند انرژی حیاتی خود را بکار اندازد و فلسفه وجودی خویش را ظاهر سازد. تحقق این آرزو برای او فقط از طریق بکار بستن آنچه یاد گرفته است امکان دارد. بکار بستن آنچه او یاد گرفته مستلزم وجود جامعه ای است سالم که از تقاضای انجام این کار

خلاق را بکند، کار خلاق که بنوبه خود ضامن پیشرفت و سلامت جامعه است. در مقابل تنها چیزی که می توان از او انتظار داشت آمادگی بخدمت، لیاقت و شوق بکار است. و همه این توقفات نیز برآورده نمی شود مگر اینکه جامعه شرایط کار او را فراهم کند و شخصیت او را در مقابل این کار تضمین نماید (ماداً و معنأً) . در غیر این صورت امید جامعه به فداکاریهای افراد خود تقاضای غیر معقولی است که ابداً برآورده نمی شود ولو اینکه هر کس در هر مقام با حرف از آنها پشتیبانی کند .

xaivat.com

× دانشجویانی که اکنون در کشورهای مختلف اروپا مشغول تحصیل میباشند، با تمام قوا نگران این هستند که آیا حوادثی که در داخل کشور میگذرد، در جهت آماده کردن این شرایط لازم پیشرفت میکند یا نه؟ نگران این هستند که آیا دستگاه اداری کشور در فکر کشور آنطور که باید باشند هستند یا اینکه باز هم دارند بیبازی ادامه می دهند؟ در فکر این هستند که آیا باید امیدوار بداشتن يك زندگی سالم و کوشا در میهن خود باشند یا باید خود را برای يك زندگی فردی تلخ، سرد و بی امید آماده سازند .
بدیهی است که جواب این سؤالات آنها نمی توانند بدهند. این برعهده دستگاه اداری کننده مملکت است که نشان دهد آیا لیاقت روبرو شدن با این سؤالات را دارد یا نه .

حسین ملک

(۱) نگارنده کوشش خواهد کرد تا آنجا که میسر است در رأینده نزدیک آماری از این نمود اجتماعی در دسترس خوانندگان نامه پارسی بگذارد .

Rendement

(۲) Taux d'accroissement naturel (۳)

از گنجینه زرین ادبیات فارسی

مشغله و بقر بقو در گرفت	خانه دل باز کیوتر گرفت
کرکمز زرین فلک پر گرفت	غلغل مستان چو بگردون رسید
زهره مطرب طرب از سر گرفت	بو طریون گشت مه و مشتری
آئینه کرد و برابر گرفت	خالق ارواح ز آب و ز گل
آنچه مورور است میسر گرفت	زاینه صد نقش شد و هر یکی
هر که سراو سر منبر گرفت	هر که دلی داشت بپیشرفتاد
مورچه چیز محقر گرفت	خرمن ارواح نهایتند داشت
نیستشوی چون تف خورد ر گرفت	گرز تو پر گشت جهان همچو برف
بنگر کین خاک چه زیور گرفت	نیست شوای برف و هم خاک شو
کز فراو هر دو جهان فر گرفت	خاک بتد ریج بد آنجا رسید
بس که جهان جان سخنور گرفت	بس که زبان این در معزول شد

“مولوی“

درباره واقعیت

واقعیت در زمره الفاظی است که در رشته های گوناگون علوم اجتماعی، همچون سیاست و جامعه شناسی و زیبایی شناسی و جزآن، بسیار یکار میروند و در بسیاری ازین علوم اساس و مبتدای نظرات اصحاب دعوی بشمار می آیند؛ اما بد شواری می توان لفظی را یافت که بپایه این یک معنایش محل گفتگو و ستیزه باشد. در جهان کونی، دامنه استعمال لفظ واقعیت بسی فراختر گشته و بهمین دلیل محاجه بر سر آن تندتر شده است. بنحو کلی می توان گفت که امروزه لفظ واقعیت اصطلاحیست که بیشتر در زمینه تبلیغات (خواه سیاسی و خواه هنری و غیره) مصرف دارد تا در مقوله چگونگی و چرایی امور. از این دیدگاه واقعیت بیشتر برآن اموری از زندگی انسانی اطلاق می شود که زشت و ناهنجار باشد و حقیقت وصف قضایائی است که از این امور حکایت کند. شاید باین دلیل باشد که در عصر ما شکاک و بدبینی یا واقع بینی مرادف گشته بهمانگونه که جزمیت و خوش بینی با پندار پرستی مشتبه شده است. سیاستمدار واقع بین کسی است که عیوب و پلید پهای جامعه خویش را بی پرده بازگوید. لوح نقاشی یا فیلم واقع بینانه نیز آنست که وجوه ناهنجار زندگی را بی پیرایه باز نماید. اما فرزندان گذشته در این باره چه گفته اند؟ افلاطون و فیلسوفان "واقع بین" قرون میانه لفظ واقعیت را بر صور و افکار و کلیات مجرد اطلاق می کردند؛ در نظر ایشان آنچه را که آدمی درین جهان می بیند یا حس می کند، سایه ای از واقعیت است. دایره واقعی آن دایره ایست که در هندسه تعریف می شود و هیچیک از دایره های دیگر در می آید. تجسم کامل آن دایره نیست. در برابر این گروه، پیروان فلسفه اسمی یا صوری (نومینالیسم) و دانشمندان قرن هفدهم اشیاء ملموس را واقع می پنداشتند و کلیات را صرفاً عناوینی برای انواع و اصناف امور می شمردند. درخت سیب واقعی آنست که برای ما قابل رؤیت و لمس باشد و حال آنکه تصور درخت سیب فقط عنوان و اسمی است که برای تسهیل رده بندی اشیاء و تشخیص درختهای اختیار کرده ایم که خواص و مشخصات همانند دارند. عمر و زید و حسن و حسین افراد واقعی هستند اما جامعه ای که از فراهم آمدن ایشان پدید می آید فکر و تصور انتزاعی و غیر واقعی بیش نیست. داکتر و یارگی و همفکرانشان درون نگری (انتروسیکسیون) و تفکر و مکاشفه را راه شناختن واقعیت دانستند. آنچه مایه اطمینان خاطر آدمیزادگان می شود، صرف اندیشه و احساس است. دنیای خارج چیزی نیست مگر تجسم اندیشه ها و احساسات و آرزوهای ما. برعکس ایشان فرانسیس بیکن تنها وسیله شناخت واقعیت را حواس عادی انسان شمرد، بشرط آنکه این حواس از تعصب و هوس و آرزو پیراسته باشند. ازینرو به رای بیکن واقعیت، چه آدمیان آنرا باز شناسند چه نه، وجود دارد. اما برخلاف عقیده افلاطون، احساس و نه تفکر و استدلال - راه دریافت آنست.

salvat.com

کانت و متفکران بعدی حواس آدمی را ناقص شمردند زیرا که از میان همه واقعیات موجود فقط بعضی را برمی گزینند و درمی یابند. شیئی بنفسه نه بحواس ما درمی آید و نه با تجزیه و تحلیل ذهنی و تجربی شناختنی است. هگل پا را از شکاکیت کانت فراتر نهاد و واقعیت را عبارت دانست از "جریان تاریخی ساختن و سیوروت دائم". ازینرو خاصیت شناساننده واقعیت جنبش و دگرگونی است. تا زمان هگل ثبات و قرار وجه امتیاز واقعیت شناخته میشد و فیلسوفان اجتماعی و سیاسی نظرات خویش را عموماً بر این اصل استوار می کردند که منش آدمی مانند هر واقعیت دیگر پدیده ایست ساخته و پرداخته، دگرگونی ناپذیر و ازینرو مظاهر آن قابل پیش بینی.

شیوه استدلال همگی ایشان بدینگونه بود که چون خواص روحی آدمیان چنین و چنان است، جامعه مطلوب آنست که این یا آن نیاز عمده ایشان را بر آورد. عده جوامعی که فیلسوفان پیش از هگل هر یک با تار و پود پدیدار خویش یافته اند برابر با عده نیاز هائی است که بر اساس فرض ثبات واقعیت عمده و گرد زناپذیر شناخته شده اند. جنبش نو در فلسفه و هنر با هگل آغاز شد و فیلسوفان پس از او تا امروز شك و بی باوری در باره ثبات واقعیت - و از آن میان منش آدمی - را آموخته اند (۱). « همه چیز عرضه در گزینی و بیقراریست مگر آئین در گزینی و بیقراری » : پژواک این گفته هر فلیطس حکیم گریان یونانی، در روزگار ما برخاسته است. متفکران زمان ما هر چند اهل جزم و یقین باشند، سخن را با انکار ثبات واقعیت آغاز می کنند تا از تهمت کهنه اندیشی ایمن باشند.

امروز روشی که در علوم اجتماعی برای پژوهش در بنیاد و ساختمان جوامع انسانی بکار بسته میشود عملاً و قطع نظر از آراء فلسفی پژوهندگان بر این فرض - و نزد گروهی اصل - استوار است که واقعیت عبارت از وجود در ظروف زمان و مکان و مستقل از اندیشه آدمیست. عالم اجتماعی خواه هنر شناس باشد، خواه روانکاو و خواه آمارگر، همینکه کوشش خود را بجا آورد کرانه ذهن و به حیطه عمل گسترش میدهد، گزیری از آن ندارد که واقعیت را گوهری وارسته از افسانه کفر و دینداری بداند، و گرنه کار او نه انگیزه ای دارد و نه غایتی. روانکاو هر چند در ماهیت روان شك کند هنگام درمان بیمار خواه ناخواه روان را پدیدهای واقع و موجود می پندارد؛ آمارگر اگرچه رفتار آدمیان را در گزینی پذیر و ناپایدار بشمارد، ناگزیر است که در گردآوری آمار خصائص رفتار یا مشخصات دیگر انسان را ولو برای مدتی معین از زمان ثابت بداند. نهایت آنکه واقعیت در این حال بر حسب کار عالم اجتماعی بر چهار گونه بخش میشود: (۱) بالفعل، یعنی آنچه هست یا بوده است. (۲) محتمل، یعنی آنچه شاید باشد. (۳) ممکن، یعنی آنچه میتواند باشد. (۴) مطلوب، یعنی آنچه باید باشد. نمی توان با قطعیت گفت که شناخت هر یک از این انواع واقعیت فقط کار گروه مغربی از عالمان اجتماعی است. مورخ معمولاً واقعیت بالفعل را بررسی می کند، اما گاه عالم (یعنی دانی علوم دقیق) در این کار با او شرکت میکند، اگر وظیفه او بیشتر شناخت واقعیات محتمل است عالم اخلاقی بیشتر میکوشد تا واقعیات مطلوب را بشناسد. اما در همه حال - همچنانکه در بالا اشاره رفت - از جزم پرهیز میشود و نسبت پایه مطالعه قرار میگیرد.

xalvat.com

می بینیم که لفظ واقعیت بر عین و مجرد، ذهنی و عینی و ساکن و متغیر همه اطلاق شده است و باین سبب در هر گونه گفت و باز گفت فلسفی لازم می آید که اطراف بحث معنایی را که از این لفظ در می یابند پیش از هر نگه دیگری روشن کنند تا داستان مولوی درباره ستیزه پارسی و ترک و رومی و عرب بر سر لفظ انگور در حق ایشان مکرر نشود، باین فرق که در آن داستان چند تن برای یک مصداق نامهای گوناگون بکار میبردند اما در زمان ما از یک نام مصداقی متضاد و بیشمار دانسته میشود.

حمید عنایت

(۱) پیش از هگل فیلسوفان دیگری از شرق یا غرب بودند که این شك و بی باوری را می آموختند، از آن جمله جلال الدین مولوی رومی که مشویش گذشته از گهرهای دیگر محتوی بررسانترین حماسه شك فلسفی انسان درباره سکون و قرار کائنات است:

هر دمی نو میشود دنیا و ما بی خبر از نو شدن اندر بقا

اما افکار مولوی یا فیلسوفانی مانند او هیچگاه دستگاه (سیستم) فلسفی هماهنگی پدید نیاورد که عقاید متداول جزمیان را به جدال فراخواند.

مُرغ زین

این را کلمه صبر است از کتب
هل تو در دانه تو لدم و کبر
مولانا

سرانجام من او را خواهم زد. این بار چند می بود که او را دیدم و هیچ وسیله ای برای زدنش همراه نداشتم. وقتیکه امروز از دور، از میان گرد های پنبه زار، چشم توی روشنائی خورشید، که روی بال و پرو و دمش تابیده بود، باو افتاد. حسرت دلم را گرفت. چقدر نقشه ها پیش خودم کشیده بودم و چه خیالها کرده بودم! بار اولی نبود که از دستم شکار نشده در رفت و حسرت گرفتنش را بدلم گذاشت. یکبار هم یادم هست وقتیکه از بالای رودخانه از کنارهای درهم کنار مرداب رد می شدم، در چند قدمی خودم - پشت تپه های کوتاه و بلند قنات - چشم باو افتاد و تا مرا دید ناله های کوتاهی زد و فرار کرد. نمی توانست ببرد، اما آنقدر تند میرفت که بگرد باد پائی شبیه بود و توی بیابان وسیع که مزارع مختلف آن را میان خود تقسیم کرده بودند جزئی از خورشید شد و در افق پنهان گشت. من او را بارها - حتی در چند قدمی خودم هم - دیده بودم و باز شکار نشده از چنگم گریخته بود. یک روز با اسب از سر قنات باز می گشتم و می خواستم از کنار جالیز خودم را بجاده برسانم. دم غروب بود و خورشید آهسته در دل خونین افق می خفت و ابرها در تاب دامن آن زرد امن و شوریده می نمودند. آمدم راه را نزدیک کنم و از میان نیزارها بگذرم که ناگهان پیش پای اسب من از درون توده انبوه و درهم بته های وحشی بیرون پرید و باز هم جیغ زنان گریخت. اسب در پی اش تاختم. بگردنم هم نرسیدم و هر چه بیابان را در نور دیدم کیشم بجائی نرسید و شب شده بود که از دیدن چراغهایی که از میان جاده برق میزد راه را پیدا کردم و باز گشتم. از فردای آن شب همیشه با خودم تفنگ را برمی داشتم؛ قصد کرده بودم که این بار حتماً او را بزنم. از خیال اینکه سرانجام دستم را روی پرهای رنگین بالهایش خواهم کشید و او را کشته یا زنده در میان دو دستم خواهم فشرد، چند روزی مثل پر سبک سیر و پُر خیال بودم و دلم را دغدغه شوریدهای چنگال می زد. خواب یا بیدار نقش او توی ذهنم بود و هر بار در عین ندانستی که از نگرفتنش می کشیدم، امید مبهمی برای آینده داشتم؛ با خودم حتم می کردم که سرانجام او را خواهم زد و خواهم گرفت.

salvat.com

یکی دو بار شب بخوابم آمده بود و در حالیکه من در حیاط خفته بودم و هیچکس در خانه نبود، او را روی بام خانه مان دیدم که پاورچین پاورچین دارد راه می رود و توی تاریکی دم سحر همانطور پرهایش رنگین بود. درست آمده بود و نزدیک شاخه درختی نشسته بود و مرا نگاه می کرد. مثل اینکه او هم می دانست که من در پی شکارش هستم.

چند روز پیش از یکی از رعیتها شنیدم که وقتیکه برای انداختن آب توی گرد پنبه زار رفته لب چشمه بالای ده دیده. میگفت نه فرار کرد نه جیغ کشید، همانطور آنجا ایستاد و بعدش هم دوید و رفت لای جگن ها. اما وقتی

که خودم با اسب بدرون نیزارها تاخت بردم و اینطرف و آنطرف، در حالیکه تفنگ را آماده کرده بودم، اسب تاختم اثری از او نیافتم و ظهر گرما تمام دهنه های میان راه را هم سرکشیدم، ولی باز هم پیدایش نکردم و عصر هنگامیکه خسته و بی خیال از یاد او هم بیرون رفته بودم و آهسته جاده کپله مزرعه را می آمدم، دیدم سرکه روبروی من، چند قدم دورتر در امتداد راه من، دارد میدود و تا فهمید که متوجه اش شدم دو گرفت و از جاده بدشت زد و دوباره از نظرم گم شد و رفت. کم غروب آفتاب افقی که خورشید توی لجه های خونین آن فرو می خفت و صحرایی که سیاهی میزد و سبزینه ای بود، بر من غریب می نمود. بازوانم از هوس بی خود شده بودند و دلم مثل چشمه های در درون سینه ام جوشان بود. صفای آرام سبزه زار دلم رفته بود و گرمای سینه سوز دلم را تنور کرده بود. آه که چقدر در خیال این هوس دعا و آرزو کرده بودم و نامراد مانده بودم!

xalvat.com

شبها هم که خیالش هست، از خودش بدتر است، هم تند ترمی دود وهم بیشتر شکل میزند و مثل زنی عشوه می کند. حتی یادم هست که یکشب با او حرف زدم؛ من پائین بودم و او بالا روی بام. برایش نان و آب آوردم و دانه پاشیدم؛ سرپا نشستم و دستم را روی زمین گرفتم و او را نزد خودم خواندم؛ بزبانی که نمی دانم می فهمید یا نه حکایت برایش گفتم و هوسم را با حرکات دستم برایش نمایاندم. اما سودی نداشت و فقط نگاهم میکرد خواستم سنگتر بزنم و کیشتر دهم که بگیرد و از روی بام پر بگیرد و بروی دلم نیامد؛ نگاهش حالت آدم غریبه ای را داشت که قبل از این آشنا بوده و من با او ظلم کرده ام و حالا جستجو میکند که خودش را بیاد من آورد. لحن کلامم را نرم تر کردم و به آن آهنگ التماس و خواهش دادم باز هم تأثیر نکرد و او همچنان روی بام مانده بود و مرا ندیده میگرفت، بسوی بیابان نگاه میکرد، بالا را میدید — هیچوقت ندیدم که بخاک نگاه کند؛ توی بیابان هم او را خفته ندیده ام. فقط پاهایش با زمین تماس دارد. نمی گذارد که پره های مخطی شکل سینه اش را گرد بگیرد و شکم روی خاک کثیف شود. غنیش همیشه سفید است و همانند ابرهای گله ای شکل کنار دریا در اواخر تابستان تمیز و پاک است. هرگز چه آفتاب باشد و چه باران، او را کثیف و آلوده ندیده ام بخصوص امروزه مثل این که تازه در چشمه ای خودش را شسته باشد، سفید و تمیز بود. یک میدان از هم فاصله داشتیم او آنطرف کنار کوه، لب کشتزار بود و من اینطرف دم آبی بودم که تازه از قنات بالا آمده بود و توی کرده های میان کشتزار تقسیم میشد. چقدر دلم می خواست که تفنگ را همراه آورده بودم و او را می زدم و یا اینکه طوری می گرفتمش. هرچه اندیشیدم چاره های سازگار ندیدم، خیلی دانا و زیرک است. با دام ودانه نمی شود او را گرفت و بدام آورد. کوششم عبث بود و خیال می کنم تنها راهش همین باشد که او را بزنم. حالا اگر کشته اش بدستم بیفتد چاره ای نیست. چه باید بکنم؟ چند شب پیش وقتی که با ماشین از بیابان بخانه می آمدم، ناگهان او را در روشنایی چراغ جلو ماشین که توی جاده افتاده بود، دیدم. ندانستم که در شمی چنان سیاه و تاریک آنجا چه میکند؟ من و او هر دو در آن بیابان تاریک تنها بودیم و باز هم او از من رمید. توی روشنایی چراغ ماشین چه رنگ قشنگی

داست! نزد یکس که رسیدم ناگهان ایستادم و آمدم پائین، ولی دیگر نبود و میان تاریکی گریخته بود. فقط لحظه ای بعد صدای جیغ او را شنیدم که از میان تاریکی بیابان بگوشی رسیده، گوئی که دشمن دیده بود. ستاره‌هایی کمثل تخم ماهی در کف آسمان پخش بودند، در آن تاریکی غلیظ نمایان تر از آن مرغ خوش رنگی که من فقط صدایش را می شنیدم بودند

همه ترسم اینست که فصل تمام شود و او هم برود. آنوقت از کجا که دوباره بیدایش شود؟ گاهی وقتها هر سال یکبار و گاهی هم هر چند سال یکمرتبه بیدایش می شود؛ اما هیچ بار به بزرگی و خوش رنگی امسال نبود. است. سالهای پیش که به بزرگی امسال نبود، اگرچه خیلی خوش داشت که ببینمش اما در قصد این نبودم که او را حتما بگیرم و یا بزنم. تجربه و حال و احوال حالا را نداشتم. ولی اگر امسال هم آخر کشت و آخر دور رو پیر بگیرد و بیرون و من دستم باو نرسیده باشد، تمام زمستان را حسرت خواهم خورد و غمگین خواهم بود. آنوقت چگونه و چطور روزها و شبهای دراز را بسر آورم؟ اگر چه که دل من هم کمتر از او نیست، خوب می تواند پایبای او بدود و پیر بگیرد؛ ولی دستم پایم، اینها ناتوان و بی نصیب اند. - سال پیش توی زمستان سرما که همه بیابان را برف گرفته بود و مزارع همه سفید بودند، هر روز نگاهم بخورشید بود تاکی گرم بتابد و یخ ها را آب کند. هر روز توی می ایستادم و افقی را که برای آخرین بار او از آنجا رفته بود و از دیدن من گمشده بود، نگاه می کردم. روزی که دیدم برف بیابان آب شده و چند گنجشک در هوا پرواز می کنند و می خوانند دل منم گرم شده، چشم و دلم را خیال گرفت و از امید خیمه ها افزاشته شد. تا اینکه بالاخره یک روز صبح، دم سر زدن آفتاب، دیدم که در ته بیابان، از میان مزارع تازه سُخُم دارد می دود. آن روزها ما تازه تخم در زمین می پاشیدیم و زمین را آب می دادیم. چند روز تمام کشیک دادم و توی بیابان ماندم و خودم را پنهان و آشکار از او دزدیدم تا بگیرمش و یا بزنمش ولی معلوم نبود که در کجا پنهان شده. هیچ کجا اثری از او نمی دیدم. اما همینکه بقضا و گذاشتم و تفنگ را دوباره توی طاقچه اطاقم نهادم و کاری بکارش نداشتم، بیدایش شد و نمایان گشت. دلم می خواست پیر داشتم و بهر کجا که او در زمستان خانه میکند می رفتم و می گرفتمش. ولی دلم هم نمی خواست که آنطوری بچنگ من بیفتد. از آن گذشته سالهایی که اینجا بیدایش نمی شود بکجا می رود؟ آیا کسی دیگر هم در پی او هست؟ آیا برای فرار از ترس یا اینجا می آید؟ اینها هیچکدام برای من شیرین نیست، من خودش را می خواهم. من می خواهم آن مرغ را بگیرم. من بالاخره او را خواهم زد. من بالاخره او را خواهم گرفت.

xalvat.com

از این هم ترس ندارم که یک شب خواب دیدم او را در میان کشتزار دیده ام و در پی اش تاخته ام؛ او از جلو و من از دنبال، از قنات تا رود و از راه براه و از کشت بکشت در پی همیم. آنقدر باو نزدیک شده بودم که انگشتم به دمش گرفت و پره های آن کف دستم را سایید؛ ولی باز هم گریخت و در میان نیزارها دوید. من خوب می دانستم در وسط نیزارهایی که در میان دهنه آنها دو قنات قرار دارند، چشمه آبی است که جگن ها مثل موهای

پیشانی، عارض او را نهان کرده اند و آن چشمه گودالی است عمیق که ریشه خزه‌ها در ته آن تارهای ابریشمین بافته اند و فلاپهای موئین زده اند. اما آن بار دلم هوس او را داشت و راهی که او گریخت همان راهی نبود که **مستقیم** به آن چشمه آبی برسد که من هرگز از آنجا اسب نمی‌تاختم. او همچنان ازین نیزار به آن **نیزار** می‌رفت و من در پی اش می‌دویدم. ناگهان گذارمان افتاد بهمان چشمه آب و تا خواستم خود را بیابم او را که در رون چشمه پروبال می‌زند. آمدم او را بگیرم خودم در کام آب فرورفتم و مثل سنگ ریزه ای لغزان لغزان از میان خزه‌ها گذشتم، ته چشمه آب رسیدم و همانجا غرق شدم. اما اگر این مرغ را بگیرم هم‌ترسها از میان خواهد رفت. اگر روزی بدام افتاد و پرهایش را نوازش کردم، دم چتری و پیرتر را که مثل ستاره هفت رنگ رنگارنگ است و مثل مخمل می‌ماند، توی دست گرفتم، چشم‌های زنده و آبی رنگش که رنگ مه در ریاست و ختم وانگشتم را بنوکش ساییدم، آنوقت شاید حسرت از دلم بیرون رود، شاید قانع یا باز هم ناراضی رنج و زحمت بی ارج نماند. چون دیگر در بیابان در پی او نخواهم دوید و اسب نخواهم تاخت و گرد کشتزار را بخاطر او با سم اسب نخواهم کوفت و یا باپاهای شتابنده ام خراب نخواهم کرد. خیال کرده ام که اگر بدام افتد، بر این قفس رنگینی بسازم که دور آن از بلور باشد و ته آن از آینه سقش را بدهم از نیشهای مضر رست کنند و آنرا توی اطاق خودم بگذارم، هر روز به آن که فتح من است نگاه کنم و هوس و آرزویم را حاصل ببینم. اما حالا خیال من نمی‌گذارد؛ دغدغه اینکه اگر امروز تفنگ با خودم داشته‌ام و او را می‌زدم دلم را پراز غم کرده است و میدانم همینکه خوابم ببرد روی با خواهد آمد. سالهای پیش چقدر بدیدن او خوش بودم و امسال چقدر دلم می‌خواهد او را بگیرم و چطور نامراد مانده ام و خود را بروز دیگر و بغردای دیگر نوید داده‌ام. خیلی ازین فردها آمده است که هر شب باین امید خوابیده‌ام تا فردا او را بگیرم و باز فردا آن مرغ از چنگم گریخته است. اما این بار او را خواهم گرفت، رهایش نخواهم کرد، سر در پی اش خواهم گذاشت و آنقدر در گرفتنش خواهم دوید تا او را بگیرم یا شکار کنم. اما کی فردا خواهد آمد تا آن مرغ شکار من شود؟ کی امشب تمام خواهد شد؟ کی سپیده خواهد زد؟ و آیا من فردا او را خواهم گرفت؟ خواهم گرفت؟

xalvat.com

بادگود سبرگ - شنبه ۱۲ مرداد ماه ۱۳۳۶

هوشنگ ساعدلو

درخت آسوری

درخت آسوری متن منظومی است بزبان پهلوی شمالی که علاوه بر ارزش ادبی که دارد برای فهم چگونگی طرز فکر، کار و زندگی قوم ما در دوران پیش از اسلام مفید می باشد .

www.xalvat.com

تا کنون سه متن پهلوی درخت آسوری بچاپ رسیده است (۱) و این اثر منظوم باستانی موضوع تحقیق کسانی چون بنونیست (۲)، شادروان ملك الشعراى بهار (۳) و هنینگ (۴) قرار گرفته است.

منظوم بودن متن پهلوی درخت آسوری مورد پذیرش همه کسانیست که آن را مورد مطالعه قرار داده اند ولی نوع نظم آن هنوز دقیقاً روشن نشده است. بنونیست آنرا شعر یازده هجائی (۵) میدانند و یکی از ریشه های بحر متقارب را در آن جستجو میکند. هنینگ (۴) دلایلی بر آهنگی (۵) بودن این منظومه می آورد و شماره هجاهای هر بیت آنرا میان نه و سی و سه قرار میدهد. درین مناظره برسر نبرد یا مناظره بز با درخت آسوری هنوز کسی سخن آخر را بر زبان نرانده است. شاید انتشار این ترجمه منظومه درخت آسوری توجه شاگردان پارسی زبان ادبیات ایران را به باز بودن میدان تحقیق در زمینه شعر پهلوی جلب کند .

گزارنده کوشش کرده است که ساختمان شعری و لغوی و جمع های متن پهلوی در گزارش پارسی منعکس شود تا خوش بیانی منظومه اصلی در ترجمه آن نمودار گردد .
متأسفانه کمبود مایه ادبی گزارنده و تا حدی اغتشاش قسمتهائی از متن های پهلوی شناخته شده درخت آسوری، مانع آن شد که گزارنده درین راه به هدف مطلوب خود برسد .

پرویز مرآت

درختی رستمست اندر شهر آسوری
بُنش خشک است و سرش است تر
برگش نی مانند، برش مانند انگور
شیرین بار آورد مردمان را
«آتم درخت بلند» بز را همی نبردید،
کز تو برترم به بس گونه چیز .
به خونیرش (۶) زمین درختم نیست همتای

که شاه از من خورد که نو آورم بار .
ماکوگان (۷) ارا تخته ام فرسب ام باد بانان را
چاروب از من کنند که ورازند (۹) مهن و مان را
گواز (۱۰) از من کنند که کوبند جو و برنج را
دُمینه (۱۱) از من کنند آتشان - وزه (۱۲)
موکی ام برزگران راه نخلین (۱۴) ام برهنه پایان را .
رَسَن از من کنند که تو را پای بندند (۱۵) ،
چوب از من کنند که تو را گردن مالند (۱۶) ،
میخ از من کنند که تو را سرنگون آویزند ،
هیزم آتشان را که تو را سیخبرشته کنند .
تابستان سایه ام بر سر شهر - یاران را
شکرم برزگران راه انگینم آزاد - مردان را
تَبنگوی (۱۷) از من کنند دارو دان را که
شهر به شهر برند ، پزشکی به پزشکی .
آشیانم مرغکان راه سایه ام کارگران را .
هسته بیفکنم به نو بوم روید که
که ارزند مردمان کوم نیازارند (۱۸) .
سَلَم هست زرین ، اگر روز یابد
آن ز مردمان کثر نیست می و نان
از من بار خورد که همبرد (۱۹) آویختند .
گهش آن گفت بود درخت آسوری ،
بُزم پاسخ کرد: «ود یرم فرا شنید
کوه تو با من رانی ، تو با من نبردی ،
چو از آن کودکان شنیده بود .
..... (۲۰) (۲۱) سُخت بیکارد .
بُرزوام که شاه بلند خواست .
ماند شاهی ای (۲۲) که بر مان (۲۳) جمشید

بر به فرخ هنگام و رنج دیوان
 به شیر بژ بونده بوده است (۲۴) .
 مردمان! درخت خشک چه دارد .
 درخت خشک سرش کجا بود زرین ؟
 تو که ان کودکان سرت کرد زرین
 به بار بردن سزی ؟ داند که گوشا کس .
 کو برم باره از تو بلند و سودمند تر ،
 اگرت پاسخ کنم ننگم بود گران .
 بازندم به جشن پارسی مردم
 کرا وخشه ای ؟ بی درد و سود درخت !
 گر تو بار آوری مردمان را
 ... (۲۵) بر ... (۲۶) به یکینه چو گاوان .
 خود بین منی کسام کوروسی زاده است ؟
 آشنو! دیو بلند قدم من پیکارم
 چو دادار بُغ ورجاوند بامی (۲۸) خاور هر مزد .
 ویژه دین مزدیستان که کرد خاور هر مزد
 جُدا از من که بزام شتین نه شاید کس^(۲۹)
 که ژبو (۳۰) از من کنند اندر جشن بزدان .
 گُشروان ایزد هرگون چهار پایان^(۳۱)
 آنچه هسته تک و نیرو از من است
 آنچه بارجامه که بر پشت دارم
 جُز از من که بزام کردن نشاید .
 کمر از من کنند که آرایند به مروارید .
 موزه ام ساخت آزادان را
 انگشتبان خسروان شاه هم‌رزان .
 منکم کنند آبدان به دشت و بیابان

به گرم روز، برفینه سرد آب از من است.

شکجه از من کنند که سور برورازند،

ستبر سور بزرگ از من سیخ ورازند،

مشکجه از من کنند واسه (۳۲) شهر - یاران

که خداوندان و دهبان سروریش ورازند،

به شکوه و آزر اندر کنارم دارند.

نامه از من کنند فرآورده دبیران

دفتر و بدخشیر (۳۳) بر من نویسند.

زه از من کنند که بندند بر دلو

... (۳۴) از من کنند و خشه بز پشمین

که آزادان و بزرگان بر دوش دارند

شکج (۳۶) از من کنند که بندند زینان

که رستم و اسفندیار بر نشینند

که بر مه پیل و زند پیل دارند.

بوم زنار (۳۷) که به بس کار و کارزار

اندر کار دارند هم بن نه نَساهد (۳۸)

..... (۳۹)

جز از من که بزم کردن نشاید.

انبیان از من کنند بازرگانان را

که نان و بیست (۴۰) پنیر میتر - روغن خوراکی

کافوره، مُشک سیاه، خز تُخاری،

بس جامه شهواره، پوشش دوشیزگان

به انبیا آورند فراز به شهر ایران.

کوستیک از من کنند، آنم سبید پُدام (۴۲)

آن تشکوک (۴۳) شهوار پوشش بزرگان.

آنم اندام، دوشیزه به بروگردن ستایند

xalvat.com

یگانه ام : همسران (۴۴) از من بیوند

تن خوشبوی باشد چنان گل گیتی

..... (۴۵)

کوه به کوه شوی به بزرگ کشور بوم

از گُست (۴۶) هندوگان (۴۷) به و رکش (۴۸) دریا .

جدا سرتک (۴۹) مردم که مانند اندر به بوم

و برچشم چه چشم به بر هست

سرخ آن سگی و مان (۵۱) بزرگش (۵۲) مردمان

که در برگ خورند ، همه از بُز شیر دوشند .

آنچه مردمان را زیور است از من است

پیشپاره (۵۳) از من کنند انوشه خوار

مان که خورد شهر - یاره کوهدار و آزاد .

یگانه ام برتر از تو درخت آسوری !

از من شیر و پنیر بُد بُرنای و مه است .

دوغم کنک کند واسه نیازشگران

مزدیسان « پتیاب » (۵۴) به پوست من دارند .

چنگ (۵۵) یا بریط و تنبوره

همه زنند و به من سرایند

یگانه ام برتر از تو درخت آسوری !

گه بُز ببازار برند ، به بها دارند (۵۶)

هر که ده درم ندارد فراز به بُز نیاید ،

خرما به دو پیشیز کودکان خرنند .

جان و هسته تو شود فراز به کوی مُردگان .

اینم سود و نیکی ، اینم دهش و درود

که از من بُز بیاید اندرین پهن بوم

اینم زرین سخن که با تو نهادم

چنان که پیش خوک و گراز مروارید فشانند

یا چنگ زند یکی پیش شتر مست .

از بُن آفرینشی کوهان

خوشبو گیاه خورم، از چشمه (۵۷) سرد آب.

تورا کسی کند ایدر کو گرسنگیش مه. (۵۸) ←

بُز به پیروزی شد (۵۹) .

salvat.com

(۱) E. BLOCHET, *Revue d'histoire des Religions*, XXXII, 1895; *Annales de l'Institut de l'Asie Mineure*, II, P. 37-39.

(۲) E. BENVENISTE, *Le texte du Dāst-e āzarī et la versification Pahlavī*.

(۳) سبک شناسی، تهران، ۱۳۲۱، وزارت فرهنگ جلد اول صفحه ۱۰۸.

(۴) W. B. Henning, *A Pahlavi Poem*, B.S.O.A.S. 13, 1949-51.

(۵) برای تعریف لغت‌های هجائی و آهنگی رجوع شود به: ملك الشعراء بهار، تاریخ تطور شعر فارسی، چاپ

اول، ۱۳۳۴ کتابفروشی باستان رضوی مشهد. (۶) اقلیم چهارم. (۷) قسمتی از چرخ رسیدگی. (۸)

کُکل. (۹) پاکیزه کننده، بیارایند. (۱۰) گاوران. (۱۱) دمی آهنگری. (۱۲) باد بزن. (۱۳)

(۱۴) همانست که مغرب آن نغلین باشد. (۱۵) روی سخن درخت خرما با بُز است. (۱۶) چوبی برگردن

حیوان بندند که یک سر آن بر زمین باشد و جلوی فرار جانور را گیرد. (۱۷) یا کُتنگ مغرب آن طبق باشد.

(۱۸) زیان کردن. در پهلوی جنوبی به معنی گناه آمده است. (۱۹) معنی سیری و فراوانی دارد. (۲۰) و (۲۱)

دو لغت نامفهوم است. (۲۲) دولتی. (۲۳) مانند. (۲۴) سه بیت پیش نامفهوم است (۲۵) و (۲۶)

ظاهراً بُز در اینجا از راه ادب پای بیرون نهاده است. (۲۷) همانند. (۲۸) تعالی. (۲۹) جشن آراستن.

رجوع شود به: I.C Bragimski, *Histoire de la Poésie du peuple Tadjik*, Moscou 1956.

(۳۰) نام ماده ای مذهبی است. (۳۱) روح اولین گاو میش، نگهبان موجود های زنده روی زمین. (۳۲) در

متن پهلوی شمالی و سند آمده است که معنی آن را و برای فارسی دری می باشد. تطوریافته این واژه که واسه باشد

بکار رفت تا این معنی معلوم گردد. (۳۳) معنی این لغت بر نگارنده مجهول است. (۳۴) پهلوی این لغت

ناخوانده ماند. (۳۵) و خشی نام پارچه ایست که از آن جامه نیک کنند. (۳۶) نوار چوبین که بکار بستن آید.

(۳۷) گمند. (۳۸) معنی این لغت بر نگارنده روشن نشد. (۳۹) این بیت نامفهوم است. (۴۰) خوراکی است

از مواد غذایی مختلف که مقدار بادام در آن بسیار است که در رویشان خورند. (۴۱) کوستی جامه ایست که

زرتشتیان پوشند. (۴۲) پارسیان هندوستان آنرا پُنام گویند: پارچه ایست که موبدان بر پیش ردهان دارند تا نفس

ایشان سبب آلودگی اشیاء پاک مذهبی نشود. (۴۳) نام جامه ایست. (۴۴) همنشینان. (۴۵) این بیت نامفهوم

است. (۴۶) همانست که در انگلیسی coast شده و معنی آن کناره دریا یا رودخانه است. (۴۷) رود سَند.

(۴۸) معنی آن بر نگارنده روشن نشد. (۴۹) ؟ (۵۰) چشم بر سینه. (۵۱) مانند. (۵۲) زنگی. (۵۳)

حلوا. (۵۴) مایعی است مذهبی. (۵۵) ناخوانده ماند. (۵۶) عرضه دارند. (۵۷) در متن پهلوی خنیک

آمده است. در گویش و فسی چشمه را خانی گویند. رجوع شود به شماره ۱۱ ایران کوده ۱۳۱۸ و م. مقدم گویشهای

وفس و آشتیان و تفرش. (۵۸) بزرگ بسیار. (۵۹) برفت.

کتاب برای همه

در این مقاله کوشش می شود تا با کمک مدارک و اسناد موجود، مسئله مبارزه با بیسواد ی و اجرای تعلیمات اجباری در ایران بررسی و مطالعه گردد. باید گفت که درین بحث اجرای تعلیمات اجباری به عنوان عاملی از عوامل توسعه اقتصادی بحساب آمده و ازین جهت بیشتر به جنبه های اقتصادی و اجتماعی مسئله توجه شده تا به جنبه های تربیتی آن.

قسمت اول: بیسوادی در دنیا

با سواد و بی سواد - برای آنکه در تعریف سواد و بی سواد ی از حدود عادی فراتر رویم، باید تعیین کنیم که هر کس باید تا چه حدی خواندن و نوشتن بتواند تا فردی باسواد بحساب آید. کمیسیون جمعیت سازمان ملل کسی را از حداقل سواد بهره مند شناخته که به خواندن و نوشتن نامه ای ساده به یکی از زبانها قادر باشد. از طرف دیگر انجمن کارشناسانی که از طرف "یونسکو" به هماهنگی و یکسانی آمار تحصیلی کشورهای مختلف را مطالعه کرده اند، پذیرفتن تعریف های زیر را پیشنهاد کرده اند:

- هر که خواندن تواند و آنچه را که می خواند بفهمد و هم بتواند گزارش مختصر و ساده ای از وقایع روزانه اش بنویسد، باسواد بحساب می آید.

- هر که خواندن تواند و آنچه را که می خواند بفهمد ولی نتواند گزارش ساده ای از زندگی اش بنویسد، نیمه باسواد بشمار می آید.

بخوبی هویداست کسی که از حداقل سواد برخوردار باشد باز هم نمی تواند آن چنانکه باید و شاید در زندگی اجتماعی شرکت جوید. بهره جوئی از مزایای زندگی درخور کسی است که بیشتر از این با کتاب و قلم آشنا باشد. به این منظور است که پروفیسور گری آموزش مفید و عملی را تعریف می کند: آن کس که در خواندن و نوشتن آنقدر معلومات نظری و عملی داشته باشد که بتواند در تمام فعالیت هایی که قاعدتاً باسوادان در گروه فرهنگی یا جامعه خود می توانند انجام دهند شرکت مؤثر نماید، از آموزش عملی برخوردار است.

در میان باسوادان امروز جهان عده بی شماری از این میزان سواد محرومند و هنوز بسیار زود است که چنین تعریفی شاخصی سوادان از باسوادان باشد. از همین روست که یونسکو در انتشارات خود «حداقل سواد» را ملاک باسوادی شناخته است. و در گفته انتشارات خود تمام کسانی را که خواندن و نوشتن می دانند با سواد بشمار آورده.

xalvat.com

روش تهیه آمار باسوادان - شماره باسوادان کشوری را می توان با مراجعه به نتایج سرشماریها، آمارگیریهای نمونه و یا آمار تحصیلی بدست آورد. برای محاسبه میزان باسوادان یک کشور، معمول چنین است که شماره باسوادان را به عده افراد پانزده ساله ببالا تقسیم می کنند؛ کودکان کمتر از پنج سال هنوز نتوانسته اند خواندن و نوشتن یاد

بگیرند و در میان کسانی که پنج تا نه سال دارند اکثریتی هنوز بیسوادند. از طرف دیگر بحساب آوردن باسوادان ده ساله تا چهارده ساله باعث می شود که امکان مقایسه کشورهای مختلف را کم نماید :

در حقیقت در بین افراد ده تا چهارده ساله کشورهایی که از چندی پیش به توسعه تعلیمات ابتدائی پرداخته اند، عده زیادی باسواد هست و در نتیجه چند درصد باسوادانی که به این طریق محاسبه شود باندازه محسوسی با میزان باسوادان در جمعیت پانزده ساله بیابا تفاوت می کند. ارقام زیر این حقیقت را بخوبی نشان میدهد :

نام کشور	سال	میزان باسوادان در جمعیت		
		پنج ساله بیابا	ده ساله بیابا	پانزده ساله بیابا
برزیل	۱۹۵۰	۵۷/۳	۵۱/۶	۵۰/۶
سیلان	۱۹۴۶	۴۲/۲	۳۷/۲	۳۷
هند	۱۹۵۱	۸۱/۷	۸۰/۱	۸۰/۷

نواحی مختلف بیسواد می. - هفتصد میلیون از مردم جهان ما خواندن و نوشتن نمی دانند (۴۴٪ جمعیت پانزده ساله بیابا). همه کشورهای جهان از این عده سهم نمی برند. یونسکو در یکی از انتشارات خود توزیع بیسوادان را در چهار گروه از کشورها نشان میدهد :

خالوات.com

(۱) کشورها و سرزمین هایی که ۵۰٪ تا بیشتر بیسواد دارند و از يك میلیون بیشتر افراد بالغ بیسواد (۴۳ کشور) در این دسته از کشورها ۶۰۰ تا ۶۴۰ میلیون بیسواد وجود دارد. در این کشورها، نیمی از مردم جهان زندگی میکنند. چهارده کشور از میان این ۴۳ کشور هر يك بیش از پنج میلیون بیسواد دارند. این کشورها عبارتند از : افغانستان، آفریقای غربی فرانسه، برزیل، چین، کره، مصر، حبشه، هند، ایران، اندونزی، نیجریه، پاکستان، ترکیه و ویت نام. - ۴٪ از بیسوادان جهان در این چهارده کشور زندگی می کنند.

(۲) گروه دوم شامل ۴۵ کشوری می شود که هر يك ۵۰٪ یا بیشتر بیسواد و کمتر از يك میلیون بیسواد دارند. کل بیسوادان این گروه از ۱۵ یا ۱۶ میلیون بیشتر نیست (۲٪ بیسوادان جهان). این دو گروه به تنهایی ۹۰٪ مردم بیسواد جهان را شامل هستند.

(۳) ده درصد دیگر بیسوادان (قریب ۷۰ میلیون) درصد و يك کشور یا سرزمین زیست می کنند. در میان این صد و يك کشور ممالک کلمبیا، اسپانیا، کشورهای متحد امریکا، ایتالیا، اتحاد جماهیر شوروی، مکزیک، فیلیپین، سیام و یوگسلاوی بیش از دیگر کشورها بیسواد دارند.

ارقام زیر چند درصد بیسوادان را در نواحی مختلف جهان نشان میدهد :

در سراسر جهان ۴۵ - ۴۳٪ کسانی که از پانزده سال بیشتر دارند خواندن و نوشتن نمی دانند. این میزان در آفریقا در حدود ۸۵ - ۸۰٪ در امریکای شمالی در حدود ۴ - ۳٪ در امریکای مرکزی در حدود ۴۲٪ - ۴۰٪ در امریکای جنوبی در حدود ۴۴٪ - ۴۲٪ در آسیای جنوب غربی در حدود ۸۰ - ۷۵٪ در آسیای جنوبی در حدود ۸۵٪ - ۸۰٪ در آسیای جنوب شرقی در حدود ۷۰ - ۶۵٪ در آسیای شرقی در حدود ۵۰٪ - ۴۵٪ در اروپای شمالی و غربی در حدود ۲ - ۱٪ در اروپای مرکزی در حدود ۳ - ۲٪ و در اروپای جنوبی در حدود ۲۱٪ - ۲۰٪ در اقیانوسیه در حدود ۱۱٪ - ۱۰٪ و در شوروی در حدود ۱۰ - ۵٪ است.

در جدول زیر اطلاعاتی درباره چند درصد بیسوادان در چند کشور مختلف جمع آوری شده :
(۱۹۵۰)

نام کشور	چند درصد بیسوادان	نام کشور	چند درصد بیسوادان
افغانستان	۲-۳	ژاپن	
عربستان سعودی	۵۰-۵۵	چین	
حیثیه	۶۵-۷۰	ترکیه	۹۵-۹۹
برزیل	۵-۱۰	شوروی	۵۰-۵۵
مصر	۳-۴	فرانسه	۷۵-۸۰
امریکای شمالی	۱-۲	انگلستان	۳-۴
ایران، عراق	۱-۲	سوئیس	۸۵-۹۰
هند			۸۰-۸۵

درمان بیسوادان در کشورهای فرومانده جهان

از ارقام فوق برمی آید که نواحی بازمانده و توسعه نیافته جهانند که از درد بیسوادان سهم بیشتری می برند. مطالعه مختصری در شرایط اقتصادی و اجتماعی این جوامع نشان می دهد که کشورهای فرومانده و توسعه نیافته نواحی در راه دارند که درمان درد بیسوادان را برایشان مشکل ترمی سازد.

الف. جمعیت. این نواحی دارای جمعیتی جوان هستند که چندی که چند درصد افرادی که از پانزده سال کمتر دارند برآختی به ۵۰ تا ۵۰ می رسد. از طرف دیگر بعلاوه بدی شرایط بهداشتی در این جوامع مرگ و میر فراوانست و بهمین جهت پیران (کسانی که از ۶۵ سال بیشتر دارند) کمتر از ده درصد جمعیت را تشکیل می دهند و آندسته از مردم که هنوز دست از فعالیت نکشیده اند و باید با حاصل کار خود وسائل زندگی دو گروه دیگر جمعیت (کودکان و پیران) را تأمین کنند، بزحمت از ۵۰٪ تجاوز می کند.

مقایسه وضع فرانسه و الجزیره مارا به نتایج مهم این مسئله آشنا می کند :

کمتراز ۱۵ ساله	۱۵ تا ۶۴ سال	۶۵ سال و بیشتر	
۲۵٪	۶۳٪	۱۲٪	فرانسه ۱۹۵۸
۴۲٪	۵۵٪	۳٪	الجزیره ۱۹۵۴

در حالیکه در الجزیره ۴۲٪ از جمعیت کمتر از ۱۵ سال دارند، در فرانسه فقط ۱۲٪ از جمعیت در این گروه قرار می گیرند. در فرانسه ۶۳٪ از جمعیت کاری کند و هزینه ۳۷٪ دیگر از جمعیت را تأمین میکند؛ در حالی که در الجزیره (که بعلاوه بدی روش و وسائل تولید، بازده کار کمتر است) ۵۵٪ جمعیت باید وسائل زندگی ۴۵٪ از جمعیت را فراهم سازد. فرانسه در اجرای تعلیمات اجباری، باید وسائل تهیه کند که ۲۵٪ از فرانسویان بتوانند از آنها استفاده کنند؛ حال آنکه الجزیره باید ب فکر تأمین وسائل تحصیلی برای ۴۲٪ از جمعیت خود باشد.

با اینکه جمعیت فرانسه قریب پنج برابر جمعیت الجزیره است (۴۴ میلیون و ۹ میلیون) شماره فرانسویانی

که از پانزده سال کمتر دارند فقط در حدود سه برابر و نیم کودکان الجزیره است. بنابراین کشوری تازه کار و جوان باید میزان بیشتری از درآمد ملی خود را صرف تعلیم و تربیت جوانانش کند تا کشوری پیشرفته و مترقی.

ب. درآمد ملی - کشورهای فرومانده و توسعه نیافته از درآمد جهانی بهره‌ای چندانی ندارند. چنانچه از گزارش‌های سازمان ملل متحد برمی آید در سال ۱۹۵۰، تنها درآمد سالیانه افراد بیست کشور (از هفتاد و پنج کشوری که درباره آنها مطالعه شده است) از ۳۰۰ دلار افزون می شود؛ در حالیکه در چهل کشور دیگر، افراد سالیانه درآمدی کمتر از ۱۵۰ دلار دارند. درآمد افراد در باقی کشورها (ده کشور) بین ۱۵۰ تا ۳۰۰ دلار است.

xalvat.com

آمار دیگری این تفاوت فاحش را بهتر نشان می دهد :

یک پنجم از مردم جهان سالیانه ۶۱ دلار درآمد دارند و در حدود یک ششم از جمعیت جهان با درآمدی در حدود ۱۵۴ دلار در سال زندگی می کنند؛ در حالیکه دو سوم جهانیان ۳۶۵ روز سال را با ۴۱ دلار سر می کنند. فقر عظیم بشریت امروز در این ارقام بخوبی نمایانست.

واضح است از کشوری که مردمش سختی می توانند حوائج نخستین خود را ارضا کنند، نمی توان انتظار داشت که قسمتی از درآمد ناچیزش را به تعلیم و تربیت جوانانش اختصاص دهد. بخصوص اگر توجه کنیم که ارقام فوق حد متوسط درآمد افراد را نشان می دهد و اگر بحسابه درآمد طبقات مختلف این کشورها بپردازیم، می بینیم که اکثریت سینه آنها با درآمدی کمتر از آنچه در بالا آمد زندگی می کنند و اقلیت مرفهی هم که در این نواحی زیست می کند به آسانی از پرداخت هرگونه مالیات مستقیم سر می تازد و فقط اکثریت فقیر است که باید بارگران مخارج فرهنگی را بدوش بردارد.

ج. کمبود وسائل فنی - درمان درد بیسواد می بدون عده ای معلم و آموزگار امکان ناپذیرست. بفرض اینکه کشورهای توسعه نیافته و جوان به حل مشکل مالی موفق گردند، باز هم اجرای تعلیمات اجباری با مشکل‌های دیگری روبرو می شود.

برای تعلیم و تربیت همه جوانان معلم و آموزگار وجود ندارد. دستگاه آموزشی این کشورها اغلب جوان و بی تجربه و تازه کار است و نمی تواند بسادگی روش آموزشی صحیحی را که با شرائط فرهنگی و روحی و جسمی... کشور مناسب باشد برگزیند. در این میان «کارشناس خارجی» و «ویا» فرنگی مآب معمولاً راه ساده ای را تحمیل می کند که چیزی جز قبول و تقلید روش آموزشی یکی از کشورهای بیگانه نیست. نتایج این انتخاب غلط بر همه هویدا است و حاجتی بتوضیح ندارد.

اما شاگرد به مدرسه هم احتیاج دارد و در کشورهای جوان کمبود ساختمانهای فرهنگی یکی از دشواری های بزرگست. نه مدرسه ای هست و نه پولی برای ساختن آن.

ولی اجرای تعلیمات اجباری نباید تنها به یاسواد کردن افراد اکتفا کند. باید به آنکس که خواندن و نوشتن آموخت کتابی داد تا بخواند - کتابی که به بالا بردن فهم و شعور اجتماعی و معلومات عمومی او کمک کند. اگر جز این شود برسر یاسوادان کشورهای تازه کار همان خواهد آمد که برسر یاسوادان کشورهای پیشرفته آمده: پیدایش گروهی که خواندن و نوشتن می دانند تا از عشق ستارگان سینما و اشراف یا جنایت‌های فلان پیشور مریخی و فلان پیرزن علیل لذت ببرند. اگر تنها نتیجه اجرای تعلیمات اجباری رواج بازار نویسندگان «شهر آشوب» و «آفت» و شرح حال نویسان «اصغر قاتل» باشد، باید اقرار کرد که اجرای برنامه فرهنگ عمومی کاری عبث و بیهوده بوده است.

مرگ و میر فراوان. اگر جامعه ای هزینهٔ تعلیم و تربیت کودکی را می پردازد، به این امید است که کودک در دوران بعدی عمر خود به کار پرداخته جبران هزینه های گذشته را بکند. اگر قبول کنیم که در نواحی مورد بحث اغلب مردم از پانزده سالگی بیمه بکار می پردازند، باید ببینیم آیا شرایط بهداشتی و غیره به کودک اجازه می دهد که به سن پانزده سالگی برسد یا نه؟ در حقیقت کودکی که در شش یا هفت سالگی به مدرسه رود و مسیزه یا چهارده سالگی بعیرد، برای جامعه کاری جز «خرج تراشی» نکرده. این «خرج تراشی» در کشورهای جوان و تازه کار بعلت بدی شرایط بهداشتی و شدت مرگ و میر اهمیت فراوان پیدا میکند.

در هند، از هر هزار نفری که بدنیا می آیند فقط ۵۷ نفر به بیست سالگی میرسند؛ در حالیکه در نروژ ۹۵۰ نفر از هر هزار نفر بیستین سال تولد خود را جشن می گیرند. نتیجه آنکه نروژ از سرمایه گذاری فرهنگی خود بهره میبرد، در حالیکه هند مقداری از کوشش و سرمایه خود را بخاطر هیچ بهدر می دهد: کودک هندی پیش از آنکه به دوره بلوغ و کار برسد، راه جهان دیگر را در پیش می گیرد.

قسمت دوم: بیسوادی در ایران

مدارکی که چند سال اخیر در کشور ما انتشار یافته اجازه می دهد با دقت بیشتری درباره بیسوادی و موانع اجرای تعلیمات اجباری گفتگو کنیم.

xalvat.com

منابع و مدارک موجود. در آخرین سرشماری عمومی کشور، اطلاعاتی درباره وضع تحصیلات و آشنایی مدارک تحصیلی از عموم مردم خواسته شده است. تا کنون نتایج سرشماری حوزه های: کرج، آبادان، تهران، تبریز، اصفهان و مشهد منتشر شده. از طرف دیگر در شهرهای زابل، دشت میشان، رضائیه و خرمشهر هم سرشماری های آزمایشی (قبل از انجام سرشماری عمومی) انجام گرفته. اداره کل آمار کشور نتایج این سرشماری ها را هم طی یک سلسله بولتن انتشار داده است.

کل جمعیت این نواحی مطابق آمار فوق ۴,۴۶۴,۶۱۷ نفر است.

در این سرشماری چند درصد باسوادان در جمعیت ده ساله بیابا حساب شده است و این نکته علاوه بر آنکه مقایسه آمار ایران را با آمار کشورهای دیگر مشکل می سازد، موجب می شود که ارقامی بزرگتر از آنچه باید بدست آید (شاید مقصود اصلی همین بوده)؛ چون عده فراوانی از کودکان ده تا چهارده ساله در سالهای اخیر به مدرسه میروند، بحساب آوردن آنها در میان باسوادان این امر را باعث می شود.

جدول زیر این نکته را بخوبی نشان میدهد:

حوزه سرشماری	% باسوادان در جمعیت ۱۰ ساله بیابا	% باسوادان در جمعیت ۱۵ ساله بیابا	% باسوادان در جمعیت ۱۰-۱۴ ساله
تهران	۴۲/۹	۳۸/۲	۷۱/۹
اصفهان	۱۸/۱	۱۵/۴	۳۲/۹
تبریز	۱۸/۱	۱۵/۳	۳۳/۵
کرج	۳۵	۳۰	۶۸
مشهد	۱۷/۲	۱۵/۱	۲۸/۹

مامورین آمار در این سرشماری می بایستی از افراد می پرسیده اند که آیا سواد دارید یا نه؟ طرح چنین سوالی شاید عده ای را برانگیخته تا اطلاعات نادرست در اختیار مامور آمار گذاشته باشند. و این امریست که در سرشماری های کشورهای دیگر هم پیش آمده. چه بسا افرادی که بیسواد بوده اند به علل مختلف (برای اینکه احساس حقارت و سرشکستگی نکنند یا اهمیت خود را جلوی دیگران حفظ کنند و یا فقط برای اینکه به خواندن و نوشتن چند کلمه قادرند) خود را باسواد قلمداد کرده اند و مامور آمار هم که هیچ وسیله ای برای اثبات صحت یا عدم صحت این ادعا نداشته ایشان را از جمله باسوادان شمرده است. بدیهی است چنین اشتباهاتی شماره باسوادان را در جمعیت بالا می برد.

شهرستان هایی که نتایج سرشماری آنها تاکنون بطور رسمی منتشر شده همه از جمله شهرستان های نواحی نسبتاً آباد ایرانند که از سالهای سال نقشی فرهنگی و علمی داشته اند. بنابراین باید انتظار داشت که چند درصد بیسوادان در جمعیت کل کشور بیشتر از چند درصد بیسوادان درین شهرها باشد.

فرهنگ ایران نشریه اداره کل نگارش و آمار وزارت فرهنگ (مهر ماه ۱۳۳۷) - این نشریه از همه معایب و محاسن نشریه های معمولی دولتی برخوردارست. فرهنگ ایران ضمن آنکه اطلاعات تازه و گرانبهای درباره شماره محصلین و دبستانها و دبیرستانهای کشور بدست میدهد ادعا می کند کودکان ایرانی از سه سالگی به کودکان می روند و تحت تربیت مربیان آزمون قرار می گیرند (در سال ۱۳۳۷ مطابق آمار همین نشریه تعداد کودکانهای کشور ۲۰۲ باب بود و فقط ۱۱۵۳۰ نوآموز به تحصیل در آنها مشغول بوده اند).

مطابق آمار این نشریه برای هر هزار نفر دانش آموز استان یکم ۳۲ نفر آموزگار وجود دارد. بعبارت دیگر با توجه به اینکه در دوره ابتدائی اغلب کلاسها فقط یک آموزگار دارند باید قبول کنیم که هر کلاس بطور متوسط در حدود سی و پنج نفر شاگرد دارد. این نسبت در هیچ یک از نواحی ایران از بیست و یک معلم برای هزار نفر پائین تر نمی آید.

مشاهدات روزانه ما ارقام فوق را تایید نمی کند. باید قبول کرد که یادرد ستگاه فرهنگ عده ای آموزگار زیادی وجود دارد که آموزگارند ولی درس نمی دهند و یا اینکه متصدیان امر کارمندان اداری را نیز از جمله آموزگاران شمرده اند تا ارقامی نظیر ارقام کشور های پیشرفته بدست آورند. باوجود این استفاده احتیاط آمیز ارقام فوق می تواند ما را از نتایج فعالیت های پنجاه سال اخیر آگاه سازد و دریافتن راه حل هایی برای اجرای تعلیمات اجباری یاری و یاوریمان کند.

xalvat.com

چند درصد باسوادان در جمعیت ده ساله به بالا

جدول زیر چند درصد باسوادان را در ده حوزه سرشماری ایران نشان میدهد.

برای سرشماری ۱۳۳۵ تمام ایران به ۱۱۴ حوزه تقسیم شده بود. هر حوزه ممکست شهری مهم و چندین شهر کوچک و دهکده هایی را شامل باشد. به این سبب در جدول زیر چند درصد باسوادان در تمام حوزه در مرکز حوزه و در بقیه نقاط حوزه جداگانه ذکر شده است

چند درصد باسوادان در جمعیت دهساله بیالا در حوزه سرشماری

ایران (۱۳۳۵ - ۱۳۳۳)

نام حوزه	تمام حوزه	مرکز حوزه	بقیه نقاط	نام حوزه	تمام حوزه	مرکز حوزه	بقیه نقاط
تهران	۴۲/۹	۴۵/۹	۲۶/۷	خرمشهر	-	۲۶	۹
تبریز	۱۸/۱	۲۸/۳	۷/۳	دشتمیشان	۴	۱۹	۴
اصفهان	۱۸/۱	۳۲/۶	۷/۶	زابل	۵	۲۲	-
کرج	-	۳۵	۱۶	رضائیه	۱۳	۲۹	۶
مشهد	۱۷/۲	۳۰/۹	۴/۸	آبادان	۲۷/۵	۳۳/۵	۴

هفتاد درصد مردم کشور ما که در دهات زندگی می کنند از کوشش های پنجاه ساله وزارت فرهنگ سهمی نبرده اند. نمود و پنج درصد مردم دهات حوزه های تبریز و مشهد از سواد بهره ای ندارند. در تمام حوزه زابل ۵٪ از مردم خواندن و نوشتن می دانند. در دهات رضائیه ۴٪ و از روستائیان بی سوادند.

درین میان دهات حوزه های تهران و کرج موقعیتی استثنائی دارند. توسعه حیران کننده و بی معنی شهر تهران موجب بالا رفتن سطح زندگی روستائیان این دو حوزه گردیده. عبارت دیگر نزدیکی به مرکز و توسعه تهران موجب شده که ساکنین این نواحی از نظر فرهنگی امکانات بیشتری داشته باشند.

شهرنشینان، بیش از روستائیان از بیسوادی بدورند: در شهرهای دهگانه بالا بین ۷۰ تا ۸۰ درصد مردم بیسوادند. این نسبت در شهرهای نواحی فقیر کشور بیشتر می شود (زابل ۷۸٪ و دشتمیشان ۸۱٪) در حالی که در شهرهای آباد تا میزان ۱۹٪ (مشهد) و ۴٪ (اصفهان) تنزل می کند.

تهران وضعی استثنائی دارد. توسعه و رشد عظیم این شهر سبب شده که از طرفی وسایل تعلیم و تربیت درین شهر بیشتر آماده باشد و از طرف دیگر عده زیادی از باسوادان شهرستانها، به جستجوی کار و امنیت آسایش به پایتخت پناه آورند.

xalvat.com

مسلم آنست که با اطلاعات فوق نمی توان درباره چند درصد بیسوادان در تمام ایران بقطعیت سخنی گفت. اما اگر توجه کنیم که در شهرستانهایی چون تبریز، اصفهان، مشهد، فقط ۱۸٪ از مردم سواد دارند، باید انتظار داشت در مورد تمام ایران به رقی بین ۱۲ و ۱۷ برسیم. و اگر ۱۲-۱۷٪ از جمعیت دهساله بیالا باسواد باشند، باید قبول کرد که ۱۵-۱۰٪ از جمعیت پانزده ساله بیالا باسوادند.

فزونی شماره بیسوادان نباید ما را به انکار نتیجه کوشش هایی که بعد از انقلاب مشروطیت شده بود دارد.

کوشش های پنجاه ساله اخیر

از مطالعه آمار باسوادان در گروه های مختلف سنی می توان به حدت و شدت نهضت فرهنگی دوران اخیر پی برد. چون کودکان معمولاً در سن هفت سالگی به مدرسه می روند (و این قاعده در نیم قرن اخیر تفاوت چندانی نکرده) بنابراین مثلاً کسانی که هنگام سرشماری ۵۵ تا ۶۴ سال داشته اند، اکثر کسانی بوده اند که در دوران انقلاب مشروطیت به مدرسه یا مکتب پا گذاشته اند. بهمین ترتیب میزان باسوادان در گروه های سنی دیگر مارا از

تأثیر نتایج فعالیت‌های فرهنگی کشور در نیمه اول قرن بیستم آگاه می‌کند. درین مدت هیچگاه مبارزه با بیسوادی سالندان حدت و شدتی بخود نگرفته و میتوان قبول کرد که آنکس که در کودکی خواندن و نوشتن نیاموخته در زندگی وسیله‌ای برای باسواد شدن پیدا نمی‌کند.

جدول زیر چند درصد بیسوادان را در گروه‌های سنی در دو حوزه اصفهان و تبریز نشان می‌دهد:

salvat.com

نام محل	تمام جمعیت	۱۰-۱۴	۱۵-۱۹	۲۰-۲۴	۲۵-۳۴	۳۵-۴۴	۴۵-۵۴	۵۵-۶۴	۶۵ به بالا
حوزه اصفهان	۱۸/۱	۳۲/۹	۲۴/۶	۲۶/۶	۱۶/۰	۱۳/۹	۱۰/۳	۹/۶	۷/۳
شهر اصفهان	۳۲/۶	۵۶/۱	۴۲/۸	۳۹/۹	۲۹/۳	۲۵/۳	۱۸/۳	۱۶/۷	۱۲/۹
دولت‌آباد	۷/۶	۱۶/۲	۳/۱۱	۵/۶	۵/۹	۶/۸	۴/۰	۳/۳	۴/۳
نقاط کمتر از ۵۰۰ نفر جمعیت	۶/۹	۱۳/۵	۹/۴	۵/۸	۵/۹	۵/۶	۴/۲	۴/۳	۳/۷
حوزه تبریز	۱۸/۱	۳۳/۵	۲۶/۴	۱۸/۴	۱۵/۴	۱۴/۲	۱۰/۱	۸/۶	۷/۳
تبریز	۲۸/۳	۴۸/۰	۳۹/۰	۲۸/۲	۲۵/۵	۲۲/۶	۱۶/۰	۱۴/۱	۱۲/۴
مغان	۱۳/۳	۳۴/۱	۲۲/۸	۹/۲	۱۲/۵	۷/۲	۵/۳	۲/۹	۴/۱
نقاط کمتر از ۵۰۰ نفر جمعیت	۵	۱۱/۷	۷/۶	۴/۰	۳/۷	۳/۶	۲/۶	۲/۶	۲

– بطور کلی باید گفت باسوادانی که از ۴۵ سال بیشتر دارند کسانی هستند که پیش از ۱۳۰۰ خواندن و نوشتن را فراگرفته‌اند. درین دوره مدارس در شهرها تأسیس شده و ده نشینان از کوشش فرهنگی اصلاً استفادای نبرده‌اند. در دهات حوزه اصفهان ۹۶ تا ۹۷ درصد و در دهات حوزه تبریز ۹۷/۵ تا ۹۸ درصد از مردم بی‌سواد بوده‌اند. مکتب‌های قدیم به باسواد کردن فقط دو درصد مردم دهات موفق شده‌اند.

– در دوران بیست ساله برای بسط فرهنگ کوشش فراوانی می‌شود. اما باز هم اصلاً شهرنشینانند که از نتایج این کوشش بهره می‌برند: در حالیکه میزان باسوادان شهر اصفهان از ۱۸/۳٪ به ۲۹/۳٪ در گروه ۲۵-۳۴ می‌رسد (در تبریز این رقم از ۱۶٪ به ۲۵/۵٪ می‌رسد) در دهات نسبت باسوادان تقریباً تغییری نمی‌کند. در شهرهای درجه دوم نیز شماره بیسوادان در گروه سنی ۲۰-۲۴ ساله تغلیر می‌یابد، اما این نقصانی کندتر و آراست‌تر است.

پس از دوران بیست ساله و بخصوص پس از پایان جنگ دوم جهانی (دو گروه ۱۰-۱۴ ساله و ۱۵-۱۹ ساله) کوشش بیشتری در توسعه فرهنگ می‌شود که نتایج آن در دهات و شهرهای بزرگ و شهرهای درجه دوم بخوبی هویدا است. میزان باسوادان در میان این گروه بالا می‌رود. اصلاً مدارس در شهرهای بزرگ ساخته شدند ولی روستا نشینان هم فراموش نشده‌اند و می‌توان گفت که وسائل تحصیلی ایشان نسبت به دو دوره قبل افزایش یافته.

کسروی در «تاریخ مشروطه ایران» چگونگی ایجاد فکر تأسیس دبستان را از زبان مؤسسان چنین بیان می‌کند: «حاجی میرزا حسن رشیدی که بنیادگذار دبستانهاست میگوید مرا برفتن بیروت و یاد گرفتن شیوه نوین آموزگاری یک گفتاری از «اختر» برانگیخت. روزی با پدرم آنرا می‌خواندیم، دیدیم نوشته در اروپا از هزارتن ده تن بیسوادند ولی در ایران از هزارتن تنها ده تن باسواد میباشند و انگیزه این، بدی شیوه آموزش و دشواری درس الفباست. باید در ایران دبستان‌هایی بشیوه اروپا بنیاد یابد. این نوشته در من و پدرم سخت‌هتایید (تأثیر کرد) و من که ملازده بودم و می‌بایست به نجف رفته و درس‌ملائی بخوانم، باهمد استانی از پدرم روانه استانبول و مصر و بیروت گردیدم و در این شهر بازمی‌بین چگونگی آموزگاری نوین را یاد گرفتم. بقیه داستان را می‌دانیم: رشیدی نخستین دبستان را در ایران تأسیس می‌کند و دچار تکفیر علمای دین می‌گردد.

در سال ۱۳۲۹ قمری در تمام ایران ۱۲۳ دبستان وجود داشت و شماره دانش‌آموزان تهران ۱۰۵۳۱ نفر بود. نشریه «فرهنگ ایران» جمع‌محصّلین مدارس و مکتب‌خانه‌های تهران را ۱۴۴۸۲ نفر می‌نویسد و علاوه بر این ۱۷۳۲ نفر در شیراز، ۷۸۰ نفر در اراک، ۷۵۳ نفر در زنجان و ۲۲۴ نفر در مرند بتحصیل در دبستانها مشغول بوده‌اند.

salvat.com

در سال ۱۳۹۷ شمسی تعداد مدارس و مکتب‌ایران به ۲۹۵ باب میرسد که در آنها ۲۳۰۳۳ نفر دانش‌آموز درس می‌خوانده‌اند. در سال ۱۳۰۱-۲، این ارقام به ترتیب به ۶۱۲ و ۵۵۱۳۱ می‌رسد. در دو سال تحصیلی بعد، شماره مدارس بازهم بشدت افزونی می‌یابد: تعداد مدارس در سال تحصیلی ۱۳۰۲-۳ به ۹۴۳ باب (۹۶۳۶۷ محصل) و در سال تحصیلی بعد به ۱۳۳۶ باب (۱۰۸۹۵۹ محصل) میرسد. درین میان باید از اهمیت مکتب‌خانه‌ها غافل نبود: اگر آمار دبستانهای کشور را در سال تحصیلی ۱۳۰۵-۶ با آمار گذشته مقایسه کنیم، در می‌یابیم که لااقل نیمی ازین ۱۳۳۶ باب مدرسه را مکتب‌های خصوصی آن زمان تشکیل می‌داده‌اند که نه از دولت کمکی می‌گرفته‌اند و نه برنامه‌ای مرتب داشته‌اند.

جدول زیر افزایش تعداد مدارس، آموزگاران و دانش‌آموزان را در سی سال اخیر نشان می‌دهد:

سال تحصیلی	دبستان	دانش‌آموز	آموزگار
۱۳۰۵-۰۶	۶۴۸	۷۲۳۵۷	۳۲۸۰
۱۳۲۰-۲۱	۲۴۴۴	۲۵۳۸۳۸	۹۶۳۷
۱۳۳۶-۳۷	۷۴۵۵	۹۹۸۶۴۴	۳۳۲۵۵

نقائص کوشش‌های گذشته:

برای آنکه بتوانیم برنامه‌ای برای مبارزه با بیسوادی پیشنهاد کنیم، باید بیش‌از هرچیز به نقائص آنچه گذشته است توجه کنیم:

تعلیمات ابتدائی به کندی و آهستگی توسعه پیدا کرده: با کوششی که اکنون می‌شود بازهم باید سالها صبر کنیم تا نسبت باسوادان در جمعیت ایران به ۴۰ تا ۵۰ درصد برسد.

در پنجاه سال اخیر، جمعیت ایران لاف دو برابر شده است (در حدود ۹ میلیون نفر در ۱۹۱۳ و در حدود ۲۰ میلیون نفر در ۱۹۵۶). در شرایط کنونی باید انتظار داشت که این رقم تا سال ۱۹۷۵ لاف به ۳۵ میلیون برسد.

salvat.com

اگر چنین افزایشی را از نظر دور نداریم بخوبی می بینیم که افزایش فعالیت فرهنگی تاکنون چندان از افزایش جمعیت قوی تر نبوده است و هرچند ارقام و آماری در دست نداریم که بتوانیم درباره آینده پیش بینی دقیق کنیم، اما می توانیم قبول کنیم که در پانزده سال آینده هم فرهنگ ایران - اگر بوضع فعلی توسعه یابد - نمی تواند واقعاً تعلیمات اجباری را اجرا کند.

جدول گذشته نشان می دهد که تعداد دبستانهای کشور در طول پانزده سال اول فقط ۱۷۷۶ افزایش یافته، در حالیکه در پانزده سال دوم این افزایش ۵۲۳۱ بوده، نکته ای که باعث تأسف است (و ارقام فوق بخوبی آن را نشان می دهد) کندی مبارزه با بیسوادی و توسعه آموزش ابتدائی در دوره ۱۳۰۶ تا ۱۳۲۰ است. درین دوره با اینکه کوشش فراوانی برای توسعه آموزش متوسطه و عالی شده آنچنانکه باید و شاید بکار آموزش ابتدائی پرداخته نشده.

اگر فراموش نکنیم که وضع ایران از نظر اقتصادی و مالی در مدت مورد بحث بسیار خویتر از وضع ایران در ایام جنگ بوده باید برای این تعلل علت دیگری بجوئیم. کمبود آموزگار و معلم نیز نمی تواند نقش عمده ای را در این زمینه بازی کرده باشد: اگر درسی سال پیش در ایران به اندازه کافی آموزگار وجود نداشته که بتوان تعلیمات ابتدائی را اجباری کرد لاف به آن اندازه (خصوصاً در سلطه های پیش از جنگ) آموزگار وجود داشته که بتوان بیشتر از آنچه شده فعالیت کرد.

علت اصلی را باید در عدم توجه به فرهنگ و درک نکردن اهمیت تعلیمات اجباری عمومی دانست. سهم بودجه فرهنگ در بودجه کل کشور، درین سالها، بسیار ناچیز بوده و زمامداران وقت هم که بیشتر به پیراستن کشور می پرداختند، در مورد فرهنگ به ایجاد و توسعه تعلیمات متوسطه و عالی - که تقریباً وجود نداشت - کوشش فراوان می داشتند و این امر ایشان را از پرداختن بکار فرهنگ عمومی باز داشته است.

در دوران اخیر، تعلیمات ابتدائی رونق فراوان بخود گرفته؛ اما متأسفانه باید گفت که کوششهای کنونی نیز برای باسواد کردن مردم کفایت نمی کند - و برای نمایاندن این امر باید آموزش ابتدائی و آموزش سالنندان را جداگانه مطالعه نمائیم:

آموزش سالنندان - مطابق آمار یونسکو ۹۲۰۰۰۰ تا ۹۷۰۰۰۰ نفر از ایرانیانی که از پانزده سال بیشتر دارند بیسوادند (درین آمار جمعیت کل ایران ۱۸۹۵۲۰۰۰ نفر بحساب آورده شده که ۱۰۸۰۰۰۰ نفر از آنها از پانزده سال بیشتر دارند). مراد ما از ذکر این ارقام نه آنست که به صحت و درستی آنها اطمینان داریم، بلکه از آنروست که فقط خواسته ایم با کمک آنها تخمینی از کل بزرگسالان بیسواد ایران در دست داشته باشیم. برای باسواد کردن این عده چه اقدامی صورت گرفته؟

آموزش سالنندان که در سالهای پیش از جنگ توجه وزارت فرهنگ را جلب کرد، در ایام جنگ تقریباً به بونه فراموشی سپرده شد. با اینحال در یکی دو سال اخیر وزارت فرهنگ برای گسترش آموزش سالنندان از نو کوشش می کند. در شماره ۳۱۶ نشریه اداره اطلاعات و نشریات فرهنگی وزارت فرهنگ (۵ اسفند ۱۳۳۷) آماری از تعداد نوآموزان کلاسهای مبارزه با بیسوادی سراسر کشور وجود دارد. هرچند نمی توان گفت که همه شرکت کنندگان در این کلاسها از پانزده سال بیشتر دارند، اما می توان قبول کرد که اکثریتی از ایشان از جمله این گروهند. مطابق آمار مذکور، در آخر بهمن ماه گذشته، در سراسر کشور ۱۲۰۵۸ کلاس مبارزه با بیسوادی

وجود داشته (يك ششم از این کلاسها در شهر تهران تأسیس شده) که ۳۷۵۵۸ نفر زن و ۲۱۶۴۲۱ نفر مرد در آنها بتحصیل مشغول بوده اند. ساز مقایسه این ارقام با تعداد کل بیسوادان کشور بخوبی می توان دید که روشهای کنونی مبارزه با بیسوادی چندان مؤثر نمی تواند باشد.

آموزش خرد سالان - در نشریات وزارت فرهنگ از تعداد دانش آموزانی که در کلاسهای مختلف مشغول بتحصیلند آماري ذکر نشده. اما با استفاده از آمار و اطلاعات موجود می توان تقریباً تعیین کرد که در سال ۱۳۳۵ (سال سرشماری) چند نفر در سراسر کشور در کلاس اول ابتدائی تحصيل می کرده اند:

در سال ۱۳۳۶ وزارت فرهنگ با کمک مالی سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی دو میلیون جلد کتاب درسی چهار کلاس اول ابتدائی رانتهیه نموده بهر ایاگان به دانش آموزان کشور داد. بطوریکه مسئولین این امر اظهار میدارند، در سال ۳۷-۱۳۳۶ از کتاب اول ابتدائی ۴۰۰,۰۰۰ نسخه بچاپ رسیده است (این شماره در سال ۳۷-۳۸ به ۵۰۰,۰۰۰ نسخه رسید و باید در سال تحصيلی آینده به ۶۰۰,۰۰۰ برسد). تعداد کل دانش آموزان دبستانهای کشور در سال ۳۷-۱۳۳۶ بموجب آمار رسمی ۹۹۸۹۴۴ نفر بوده است (۱۱۴۴۷۸ نفر بیشتر از سال ۳۶-۱۳۳۵. لازم بتوضیح نیست که این عدد اغلب کسانی هستند که در سال اول ابتدائی اسم نوشته اند).

حال اگر فرض کنیم هر جلد از کتابهای انتشار یافته به يك دانش آموز داده شده و هر دانش آموزي هم سال تحصيلی را با يك کتاب بیایان رسانده و کتاب اول ابتدائی هم فقط و فقط میان دانش آموزان پخش شده، نتیجه می گیریم که در سال ۳۷-۱۳۳۶ در تمام ایران در حدود ۴۰۰,۰۰۰ نفر در کلاس اول ابتدائی تحصيل می کرده اند. برای بدست آوردن تعداد تقریبی دانش آموزان کلاس اول در سال ۳۶-۱۳۳۵ کافیهست از این عدد ۱۱۴۴۷۸ نفری را که در سال ۳۷-۱۳۳۶ ب مدرسه پا گذاشته اند کم کنیم. باین ترتیب میتوان گفت که در سال ۳۶-۱۳۳۵ در سراسر کشور قریب ۲۸۵۵۲۲ نفر در کلاس اول ابتدائی درسی خوانده اند.

از طرف دیگر باروشهای ساده آماری می توانیم شماره تقریبی افرادی را که در سال ۱۳۳۵ هفت ساله بوده اند و بایستی ب مدرسه روند برای پنج حوزه سرشماری کرج، تهران، مشهد، تبریز و اصفهان تعیین نعائیم: در میان ۳۶۸۴۳۱۰ نفر مردم این نواحی در حدود ۱۰۱۲۶۱ نفر کودکی زندگی می کرده اند که میبایست ب مدرسه روند. اگر این محاسبه را در مورد جمعیت ده حوزه سرشماری تکرار کنیم (ناگفته نماند که در بعضی از حوزه ها، سرشماری در مناطق شهری پیش از ۱۳۳۵ انجام گرفته. با این حال چون مقصود ما از این محاسبات تنها بدست آوردن شماره تقریبی کودکان هفت ساله است می توانیم ازین نکته چشم پوشیم) به رقم ۱۵۹۹۵۳ نفر می رسیم (جمعیت این ده حوزه ۴۴۶۴۶۱۷ نفر بوده است).

بعبارت دیگر در شرائط کنونی فقط برای آنکه تمام افراد هفت ساله این نواحی بتوانند ب مدرسه روند، وزارت فرهنگ باید قریب پنجاه درصد از فعالیت هائی را که اکنون در تمام کشور می کند درین ده حوزه انجام دهد! روستانشینان فراموش شده اند:

بیشتر مردم کشور ما در دهات زندگی می کنند و این عده همانطور که دیدیم، کسانی هستند که از توسعه تعلیمات ابتدائی کمتر و کُندتر بهره یافته اند.

% ۷۹ از دهات حوزه **سرشماری کرج، تهران، تبریز، کاشان، مشهد و اصفهان** از داشتن هرگونه مؤسسه فرهنگی محرومند. بعبارت دیگر خرد سالان ۲۹۶۹ به از ۳۷۲۰ دهکده این مناطق هیچگونه وسیله ای برای تعلیم و تربیت خود ندارند. مطابق نتایج آمارگیری نمونه ای که در اطراف شیراز شده از میان ۵۰ ده فقط

چهار ده مدرسه یا مکتب داشته اند .

ایلات هم وضعی بدتر ازین دارند و اگر دهنشینان سهمی بسزا از جنبش فرهنگی نبرده اند ، بجزرات می توان گفت که ایلات و عشایر بکلی از فعالیت وزارت فرهنگ بی خبر مانده اند .

زنان

زنان که نیعی از جمعیت کشورند و نیعی دیگر راهم در دامان خود می پروراندند نیز از بسط آموزش ابتدائی بهره ای نیافته اند . البته درین زمینه عوامل مذهبی (اعتقاد به اینکه زن نباید آزاد باشد ، درس خواندن برایشان واجب نیست) و اجتماعی (ترکیب و ساختمان خانواده ایرانی که بر اساس قدرت ~~مرد~~ خانواده (پدر) استوار است و زنان را بناحق در موقعی پست تر از مردان قرار می دهد) سهمی عمده داشته .

در حوزه مشهد که ۲۵٪ از مردانش خواندن و نوشتن میدانند فقط ۱۶٪ از زنانش از جمله باسوادانند (این ارقام در حوزه تبریز بترتیب ۲۷٪ و ۸۵٪ است) .

در نقاط دور افتاده تر و کم جمعیت تر ، وضع ازین هم بدترست . در نقاط کمتر از پنج هزار نفر جمعیت حوزه تبریز ۹٪ از مردان باسوادند و کمتر از ۱٪ زنان و فقط ۳۳٪ از دختران ده تا پانزده ساله خواندن و نوشتن می دانند .

در اطراف مشهد که از هزار نفر مرد ۸۷ نفر خواندن و نوشتن میدانند ، این رقم برای زنان ۶ نفر می شود . - وضع اطراف اصفهان نیز بهتر ازین نیست : ۱۲۹٪ مردان و ۶٪ زنان باسوادند . در اطراف تهران ، این دو رقم به ۲۷٪ و ۱۰۲٪ می رسد .
می توان گفت برنامه تعلیمات ابتدائی زنان را بیکیاره فراموش نموده و برای از بین بردن موانعی که بر سر این راه وجود دارد اقدامی نکرده .

قسمت سوم : چه باید کرد ؟

از آنچه گذشت بخوبی توان دید که با افزایش جمعیت کشور از طرفی و عدم کفایت فعالیت های کنونی وزارت فرهنگ برای توسعه تعلیمات ابتدائی و مبارزه با بیسوادی از طرف دیگر ، در سالهای آینده شماره بی سوادان ازین هم افزون تر خواهد شد .
اما زمان می گذرد و ما اگر بخوئیم سرفرازی و عظمت کشورمان را تأمین کنیم باید ب فکر چاره ای اساسی باشیم . فقر ما و هزینه فراوانی که اجرای تعلیمات اجباری وسیعی لازم دارد ما را باید بر آن دارد تا بکوشیم با ارزان ترین وسیله و در کمترین مدت به هدف خود - باسواد کردن همه مردم - برسیم و درین راه از دست یازیدن بهره عمل مؤثر و تند هراسی نداشته باشیم .

در جستجوی آسانترین روش آموزش فارسی

هدف اجرای برنامه تعلیمات اجباری تنها آموختن زبان فارسی به همه افراد کشور است . در اجرای این منظور باید کوشید تا از طرفی همه کودکانی که به هفت سالگی می رسند به مدرسه روند و از طرف دیگر همه یا لااقل عده ای از بزرگسالان بیسواد به فراگرفتن زبان فارسی مجبور شوند .

پیش از هر کار ، باید در جستجوی ساده ترین روش آموزش فارسی بود . قانون تعلیمات اجباری (۱۳۲۲) چهار سال اول ابتدائی را برای کودکان اجباری شناخته است . تصور نمی رود که یافتن روش ساده تری برای

آموختن فارسی در تقییل این مدت تأثیری داشته باشد. زیرا در آن صورت نمی توان مطمئن بود که پس از اتمام تحیل دو یا سه ساله کودک آنچه را فرا گرفته فراموش نکند.

جستجوی روشن ساد ه که فقط کودک را یاری مید هد که زبان فارسی را بهتر فراگیرند برای سالندان تسهیلات بیشتری فراهم میکند. باید دید که در طول چه مدتی - با روزی مثلا دو ساعت کار - یک نفر سالند خواندن و نوشتن زبان فارسی و چهار عمل اصلی حساب را می آموزد. تعیین این مدت یکی از مسائل مهم و اساسی اجرای تعلیمات اجباری سالندانست.

مدرسه نداریم

وزارت فرهنگ در شرایط کنونی از کمبود ساختمانهای فرهنگی سخت می نالد - وجوه کافی برای خرید یا ساختن مدارس مورد احتیاج خود ندارد. ۲۶۸ / ۰ باب از ۳۸۵ باب آموزشگاه دولتی شهر تهران در ساختمانها اجاره ای بکار مشغولند. و وزارت فرهنگ سالیانه ازین بابت پنجاه میلیون ریال اجاره می پردازد. با این حال ساختمانهای فعلی کفایت تعداد محصلین را نمی دهد و تعداد دانش آموزان هر کلاس از ۶۰ نفر بیشتر است (اطلاعات هوائی شماره ۲۸۴۳). پس چگونه می توان به اجرای تعلیمات اجباری دست یازید؟

این مشکل هم نمی تواند مانعی در کار باشد زیرا که برای سالندان تقریبا به ساختن مدارس جدید احتیاجی نداریم. این عده را ممکنست در اوقات بیکاری (بعد از ظهرها شب ها و یا روزهای تعطیل) در محل کار خود (کارخانه ها کارگاه ها) و یا در ساختمانهای دولتی و فرهنگی (مدارس ادارات دولتی وغیره) به آموزش زبان فارسی کماشت.

و اما در مورد خرد سالان. در اینجا هم باید به تهیه یا بنای عمارت های ساده و کم خرج قناعت کرد. واضحست اگر بخواهیم برای تمام دانش آموزان کشور مدارس از قبیل آنچه در پیشرفته ترین کشورها ساخته شده (آب گرم و سرد تصفیه شده دستگاه حرارت مرکزی اطاق های بزرگ میز و صندلی های راحت و فردی تالار نمایش و سینما و و) بسازیم - علاوه بر لکه تا مدت ها نمی توانیم چنین کنیم - باید فراموش ننمائیم که در دیوار زیبا هیچ نیست و آنچه مهم و اساسی است فایده و نتیجه ایست که از کار گرفته میشود.

در دوره کنونی اطاق درس برای ما باید اطاقی باشد که از روشنائی روز بهره ای ببرد سقفش چکه نکند و در زمستان شاگرد در آن از سرما خشک نشود. اگر ده ها هزار اطاق درس ساده و سالم داشته باشیم بهتر از چند عمارت باشکوه و نوساز است که در خاور میانه هم بی نظیر باشد ولی گنجایش صد هزار نفر دانش آموز را هم نداشته باشد.

xalvat.com

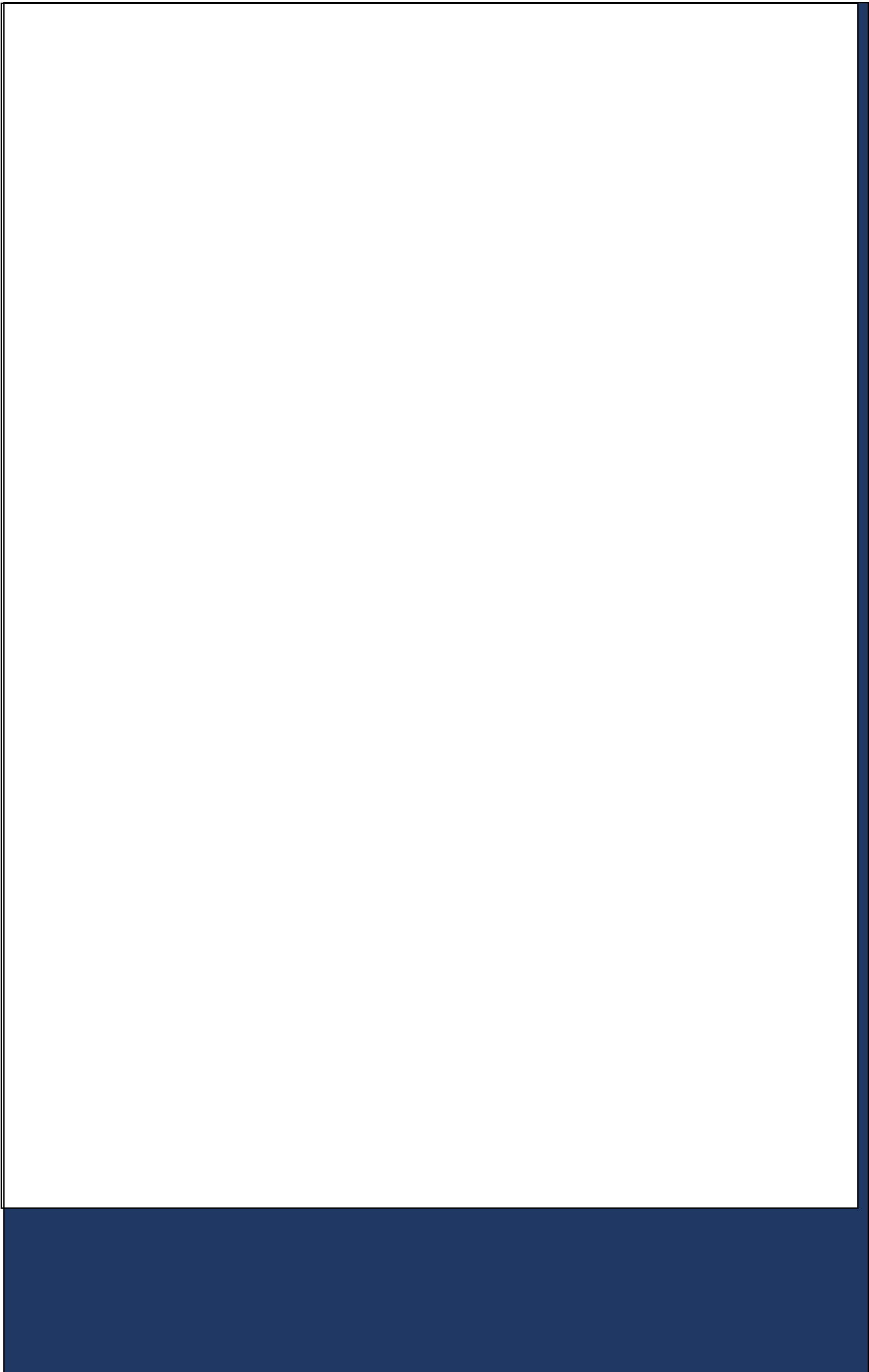
پس در دهات و شهرها باید به تهیه چنین ساختمانهایی بپردازیم.

در دهات مشکل زود تر و سهل تر حل می شود. بفرضی اینکه نه از شبستان مسجد استفاده کنیم و نه از اطاقی در عمارت ارباب نشین یا خانه گد خدا و حتی بفرض اینکه در ده یک اطاق خالی هم نباشد زمین و بیکار فراوانست باید از روستائیان خواست که چند اطاق برای کودکان خود بسازند تا دولت هم به تهیه معلم و وسائل دیگر اقدام کند. اختصاص قسمتی از سهم مالکین به این کار نیز بی نتیجه نخواهد بود (دولت که خود مالکی بزرگست می تواند با ساختن مدارس در دهات موقوفه و خالصه درین راه پیش قدم شود).

اما در شهرها

در اینجا هم باید ب فکر استفاده از عمارات دولتی و اماکن عمومی بود. در اغلب وزارت -

خانه ها و ادارات دولتی می توان چند اطاق را به کار آموزش خرد سالان تخصیص داد. عمارت بزرگ وزارت دارائی



فرا گرفتن خواندن و نوشتن بیرون از مدرسه. ساده ترین راه حل آنست که از طرفی با توسعه شدید آموزش ابتدائی کوشید تا همه دختران هفت ساله به دبستان روند و از طرف دیگر شرکت در کلاسهای مبارزه با بیسوادی را بر تمام دختران ده تا بیست ساله اجباری و برای دیگران اختیاری کرد.

درباره مردان، مسئله زناشویی چنین تأثیری را ندارد و می توان امیدوار بود که اکثریت بزرگی از مردان بیست تا سی و پنج ساله بتوانند در نهضت مبارزه با بیسوادی شرکت جویند؛ اینان جوانند و هنوز امیدوارند فرا گرفتن زبان بتواند ایشان را از بهره های باسوادی برخوردار کند.

می توان پذیرفت اکثر کسانی که بعد از بیست سالگی خواندن و نوشتن را یاد می گیرند به ادامه تحصیل نمی پردازند. در عوض از یاد جمعیت و توسعه تعلیمات ابتدائی باید دیر یا زود با توسعه تعلیمات حرفه ای و دانشگاهی همراه باشد. با این حال می توان گفت که چون اغلب کودکانی که امروز به مدرسه نمی روند از روستاها - گانده، معلوم نیست که اگر بعد رسه هم راه نیابند پس از دوره اجباری باز هم به تحصیل خود ادامه دهند.

xalvat.com

آموزگار نداریم!

اگر به انتظار روزی بنشینیم که وزارت فرهنگ آنقدر معلم با حقوق کافی استخدام کند که بتواند تعلیمات اجباری را انجام دهد، باید چندین سال دیگر صبر کنیم و چه بسا درین مدت دیگران هفت کرسی فلک را هم بزیور پایشان گذاشته باشند که از کار آن طرف تر هاهم سردر بیاورند و ما بدتر از مولوی همچنان در خم یک کوجه مانده باشیم. اما اگر بخواهیم بخودمان بجنبیم ناچاریم به همان راهها برویم که رهروان رفته اند:

— اغلب کارمندان فنی وزارت فرهنگ در سالهای اخیر می کوشند تا مقامی اداری بدست آورند و ازین راه هم از تدریس آسوده گردند و هم از احترام بیشتری برخوردار شوند. این رویه به افزایش کارمندان اداری و نقصان معلمین کارآموزده کمک می کند. برای افزایش آموزگاران، باید از بوداری شدن به ایشان جلوگیری کرد و از عده کارمندان اداری نیز کاست.

— عده کارمندان بسیاری از وزارتخانهها از حدود حوائج ایشان افزونست. رویه کاغذ پرانی که در سالهای پس از جنگ جهانی دوم بشدت در ادارات و وزارتخانه ها رواج یافته نمونه ای از افزونی بی موجب کارمندانست.

اصلاح دستگاه اداری کشور و انتقال عده ای از کارمندان به وزارت فرهنگ می تواند تسهیل فراوانی در کار تعلیمات اجباری فراهم آورد.

— با اقداماتی ازین قبیل می توان تا اندازه ای از کمبود معلم کاست و هزینه نوینی بر هزینه های وزارت فر... هنگ نیفزود؛ اما نمی توان بطور کلی مسئله تأمین عده کافی معلم برای اجرای تعلیمات اجباری را حل شده دانست.

حل این مسئله جز با ایجاد دوران خدمت اجتماعی اجباری امکان پذیر نمی نماید: باید کلیه زنان و مردانی را که به گرفتن دیپلم متوسطه موفق شده اند به دو سال تدریس رایگان در مدارس موظف نمود. باین ترتیب هر ساله دستگاه فرهنگی کشور چندین هزار نفر معلم در اختیار خواهد داشت و به آسانی می تواند اجرای تعلیمات اجباری را عهده دار شود.

در کشور هلند، که کمبود معلم باندازه زیادی محسوس است، مقرر داشته اند تا کسانی که به تدریس در مدارس می پردازند، از انجام خدمت نظام وظیفه معاف گردند. در ایران عده مسئولین دیپلمه و لیسانسیه همواره از احتیاجات ارتش بیشتر بوده و این امر - خصوصاً در سالهای اخیر - موجب شده که عده ای از جوانان یکی دو سال از عمر خود را در بی تکلیفی بگذرانند و منتظر بمانند تا بنحوی از انحای و رقه معافیت را بدست آورند.

ایجاد خدمت اجتماعی اجباری موجب می شود که هم گره از کار این دسته از جوانان گشاده شود و هم دستگاه

فرهنگی کشور از در دو بی معلمی آسوده گردد .

— هر يك از دستگاه های دولتی باید به باسواد کردن کارمندان خود بپردازد . در وهله اول اهمیت این امر از نظر مخفی می ماند ، چون بنظر میرسد که اغلب کارمندان وزارتخانه ها باسوادند . اما باید بفکر ارتش ، ژاندارمری ، شهرتانی و بهداری و غیره بود .

از چند سال پیش دولت ایران تصمیم گرفت که تمام بیسوادانی را که بخدمت نظام میروند خواندن و نوشتن بیاموزد . اجرای چنین فکری موجب می شود که همه مردان بیسواد ی که به بیست سالگی میرسند و بخدمت نظام میروند باسواد شوند . هر ساله آماری از مشمولین که در کلاسهای مبارزه با بیسواد ی ارتش و ژاندارمری شرکت می جویند ، انتشار می یابد . این آزمایشی است که می تواند ما را از مشکلاتی که در باسواد کردن سالمندان وجود دارد آگاه سازد . متأسفانه تا کنون ، تا آنجا که نگارنده خبر دارد ، تحقیق یا مطالعه ای درین زمینه صورت نگرفته و نمی دانیم که چند درصد بیسوادان در دوران خدمت نظام باسواد می شوند و آیا مدت دو سال برای فراگرفتن زبان کافیت ؟ و و .

— با اقداماتی از قبیل آنچه گذشت می توان امیدوار بود که اجباری کردن آموزش ابتدائی دیگر با مشکل کمبود معلم روبرو نخواهد شد .

اما همانطور که گفته شد تنها به باسواد کردن کودکان قناعت نمی توان کرد و در سالهای اول اجرای تعلیمات اجباری باید به آموزش سالمندان نیز پرداخت (مردان بیست تا ۳۴ ساله و زنان ده تا نوزده ساله) . شماره افراد این گروه که در آغاز کار زیاد و پُر اهمیت است در سالهای بعد در اثر باسواد کردن همه کودکان هفت ساله — رو بنقصان می رود . و می توان گفت که مسئله آموزش سالمندان فقط در پنج سال اول اجرای تعلیمات اجباری ممکنست مشکلاتی از نظر کمبود معلم ایجاد کند و در سالهای بعد با کم شدن شماره سالمندان بیسواد میتوان امید داشت که دستگاه فرهنگی به تنهایی قادر به تأمین معلم کافی گردد .

اما در شروع امر ، و فقط در مورد پنج سال اول ، باید بازهم از کسانی که در سالهای پیش به گرفتن دیپلم یا لیسانس موفق شده اند کمک گرفت و ایشان را بتدریس رایگان در کلاسهای مبارزه با بیسواد ی مجبور کرد . مثلاً می توان همه زنان و مردان بیست تا سی و چهار ساله کشور را که تحصیلات متوسطه خود را تمام کرده اند به دو سال تدریس رایگان به سالمندان مجبور کرد . چون اغلب کلاسهای مبارزه با بیسواد ی سالمندان در ایام تعطیل و بیکاری تشکیل میشود ، نمی توان قبول کرد که چنین امری به فعالیت عادی دیپلمه ها و لیسانسیه ها لطمه و آسیبی بزند .

salvat.com

در شش حوزه سرشماری آبادان ، تهران ، کرج ، اصفهان ، شیراز و مشهد ۴۳۸۰۶ تن از مردان و ۱۳۹۳۶ تن از زنان بیست تا سی و چهار ساله دیپلمه یا لیسانسیه هستند . در همین نواحی ۳۰۴۵۳۰ تن از مردان بیست تا سی و چهار ساله و ۲۲۱۴۰۰ تن از زنان ده تا نوزده ساله بیسوادند . — عده دیپلمه ها و لیسانسیه های این شش حوزه به تنهایی از عده کل دبیران و آموزگاران کشور بیشتر است (۳۸۵۴۵ نفر) و اگر اضافه کنیم که نیمی از دبیران کشور هنوز لیسانسیه نیستند و در محاسبات ما هم فقط به دیپلمه ها و لیسانسیه ها توجه شده خواهیم دید که موظف کردن این عده لطمه فراوانی نمی تواند بگلزار وزارت فرهنگ وارد آورد . اگر هر يك از زنان و مردان دیپلمه به تدریس در يك کلاس سی نفری از سالمندان مشغول شوند می توانند ۴۱۸۰۸۰ نفر زن و ۱۳۱۴۱۸۰ نفر مرد را خواندن و نوشتن آموزشند . بعبارت دیگر دیپلمه ها و لیسانسیه های این شش حوزه می توانند زبان فارسی را به عده ای معادل دو برابر زنان بیسواد و چهار برابر مردان بیسواد این نواحی یاد بدهند .

اگر در يك حوزه ها هم اين محاسبه را بكنيم در مورد مردان بهمين نتايج خواهيم رسيد و تنها در مورد زنان، در بعضى حوزه ها، با كمبود معلم دچار خواهيم شد. ولى اين درد بزرگان نيست و بوسايل مختلف علاج مى يابد.

نتيجه

در آنچه گذشت سعى شد تا بيشتر جنبه هاى اقتصادى و اجتماعى اجرائى برنامه تعليمات عمومى مطالعه شود. با اين سبب بعضى از مسائل ديگر كه بيشتر جنبه اى فرهنگى و تربيتى (آيا بايد الفباى فارسى را تغيير داد؟ براى تهيه كتاب براى کودکان چه بايد كرد؟ و و) يا ادارى (چه مجازاتى براى كسانى كه اطفال خود را به مدرسه نمى فرستند بايد پيش بينى كرد؟ چگونه آمار دقيقى از بيسوادان بدست آورد؟...) دارند مطرح و بررسى نشد. اميد است كه ديگران به تحقيق در اين مسائل بپردازند.

شايد تنها فايده اين مقاله آن باشد كه بما نشان دهد كه اجرائى تعليمات اجبارى در شرائط فرهنگى كشور ما ممكن و لازمست. اما نمى توان ناگفته گذاشت كه تنها تعليمات عمومى رفاه اجتماعى مردم را تا مئين نمى كند و خود بخود توسعه اقتصادى كشور را موجب نمى شود.

اجرائى برنامه تعليمات عمومى در صورتى ميوه شيرين بار مى آورد كه همراه و ضمن اجرائى برنامه اقتصادى دقيقى صورت گيرد. برنامه اقتصادى و اجتماعى كه مطابق اصول علمى تهيه شده باشد و با استفاده از همه وسايل موجود بخواهد تا در كمترين مدت سطح زندگى مردم را به بيشترين حد ممكن بالا برد.

اگر روزى چنين اقتصادى با نقشه داشته باشيم و بكار تعليمات عمومى هم بپردازيم اميد داشته باشيم كه با اقداماتى از قبيل آنچه گذشت پس از ده تا پانزده سال با سوادان كشور نيمى از جمعيت پانزده ساله بيالا را تشكيل دهند.

ناصر پاكدامن

++++
 + راینر ماریا ریلکه +
 ++++

راینر ماریا ریلکه که بسال ۱۸۷۵ در پراگ بدنیا آمد و بسال ۱۹۲۶ از جهان رفت از آن گروه شاعرانی است که بطولت استعار فراوان در بیان کلام و بخاطر خیال عمیق و کنجگامی که قوسنگها دور از چشم جهان واقع درون کاوی می‌کند، تنها تمایل گروه معینی را بسوی خود می‌کشد و در بازاره طبع روز، خریداران سینه چاکی ندارد - اگر چه این بیان ارزش سگه گوهر پُراج هنر اندیشمند و پُرخيال او را منکر نمی‌شود .

xalvat.com

جمعی اشعارش را «بی نمک» می‌دانند و گروهی در جستجوی اینند که ریلکه را هنوز بهتر بفهمند - و او در ته دریای خیال، زیر خزه ها و لابلای سنگهای سبزینه بسته، گم است و تنها گهر - جویان در ریادل که شوق و شورشان همیشه دورتر از حد معمول سخن سنجان روز است به چنین مصاحبتی دست می‌بازند . و اغلب چون جوانان را صبر آن نیست که در فهم شاعر پُرخيال و صبوری چون ریلکه حوصله بیشتر بخرج دهند، معتقدان او را باید در میان مردان از حرارت تب دار جوانی افتاده جست - در میان آن گروه مردمانی که دوست اشعار باوقار و پُرخيال بخوانند . یا عبارت دیگر ریلکه را باید جز متقدمین نو کار خوانند، همچون هنرمند معماری که خانه ای امروز بسازد و آن را به کاشی کاریهای الوان زینت دهد و در رو پنجره اش را نسبت کند و از خاتم بیاراید . اشعار او از تسلط و قدرت کاملش بر زبان حکایت می‌کند و در هنر قافیه پردازی ممتاز و بی نظیر است . تنهایی، ترس از جهان و زندگی، جستجوی عدل خداوندی و درک ذات حق پایه اصلی معتقدات فکری او در خیال پردازی و جستجوی عالم ظاهر و باطن است .

بحث در باب ریلکه مجال و فرصت بیشتری می‌خواهد که ما آن را به شماره های آینده وامی - گذاریم و با بیان اینکه ترجمه اشعار ریلکه بعلمت همان دو صفت کلی که در سطور نخستین مذکور افتاد خالی از اشکال نیست چند شعر زیر را از او می‌نگاریم که در عین حال نموداری کوتاه از نحوه تفکر او را می‌نمایاند . بزبان فارسی، تا آنجا که ما میدانیم، تنها کتاب «چند نامه بشاعری جوان» ترجمه آقای دکتر خانلری مدیر مجله سخن از او منتشر شده است، بعلاوه گاهی گذاری قصه ها و یا اشعار کوتاهی نیز از او در مجلات دیده می‌شود؛ ولی هنوز از آثار معروفش ترجمه ای بزبان فارسی نشده است .

روز پائیزی

ارباب: زمان در رسید . تابستان گرم و خرم سپری شد
 سایه ات را فراز ساعت آفتابی بگمتران

و باد را بر صحرا روان ساز .
آخرین میوه های فصل را فرصت رسیدن ده
هنوز به آنان دو روزی از روزهای گرم جنوب عطا کن
اجبار ده آنان را که پخته شوند و
آخرین قطرات شهد شان را برای شرابی مرد افکن برآ .
آنکه اکنون خانه ای ندارد ، ازین پس نیز خانه ای بنا نخواهد کرد
آنکه اکنون تنهاست ، همچنان زمان مدید چنین خواهد ماند
بیدار می ماند ، می خواند ، نامه های طویل می نویسد
و در همه چیز بیپوده سرمایه می کشد ، عجول راه می سپرد
آنگاه که برگها مطرود و سرگردانند .

xalvat.com

شاعر

تو ای که خودت را دور میکنی از من ، تو زمان .
من از زخم ضربه بالهای تو مجروحم .
تنه‌ای با لبانم چگویم؟
و از شبان و روزانم چه انتظار؟
مرا نه محبوبی است نه کاشانه ای
نه آنجا که در آن زندگی گذارم .
همه آن چیز هائیکه خود را بدانان بخشش میکنم
برکت می یابند و غنی می شوند و مرا بیرون میرانند .

قطعه پایان

مرگ بزرگ است
ما لبان خندان اوئیم .
آن هنگام که ما خود را در آغوش زندگی می یابیم و در نیمه عمر ایام می گذاریم
ناگهان جسارت می ورزد و
در میان ما بگریه سر می نهد .

از راینر ماریا ویکه
ترجمه ه. سعد

شب‌ننده‌ها

xalvat.com

این جوان بنظرم آشنا می آید. انگار که اسپانیایی است. سیل افتاده و کلاه لبه پهنش هم اسپانیایی است. این گیتاری که به نیمکت دراز ایستگاه تکیه داده شده لابد مال اوست. این همان جوانی است که در کافه Dôme خیابان مونپارنا میزند. گیتار حتماً مال اوست. خودش چند قدم دور تر، لبه کماره مترو قدم میزند. پیش‌ترها با رفیقش که ظاهراً جان در یک قالب بودند، دیده می شد. اما حالا تنهاست، به انتظار مترو قدم میزند. اما هیچ حالت پریشلن یا بی‌قراری ندارد. نزدیک گیتارش روی نیمکت سه جوان سیاه پوست نشسته اند. دو نفرشان درشت اندام و سومی که بارانی امریکائی آستر سفید به تن دارد، جوانتر است. جوان اسپانیایی با قیافه بُغ کرده اش لاغر تر از پیش بنظرم می آید. حتماً مرا بخاطرش نمی آورد. من یک مشتری کافه بودم. ظاهراً تکیه تر شده است. پیرار سال سرخ رو تر مینمود. شاید هم در اثر مشروب زیاد این جور بستی جلوه کرده بود. است. گرچه گمان نمی کنم که پابند الکل تُند بوده باشد، مخصوصاً که متوجه شده بودم معمولاً آجگو می خورند. زه نوشابه تُند. شاید هم خستگی، یا پوست صورتش از زیر عرق، چاق تر از حالت معمولیش بیاد من مانده است. یک روز بعد از ظهر، یادم است، مدت دو ساعت تمام بهمراهی رفیقش و یک دختر یوز مروک امریکائی آواز خواند و گیتار زد. گاه بگاده، بدون اینکه گیتارش را زمین بگذارد، یک لیوان تمام آجگو سرمی کشید و همچنان به ساز و آواز ادامه میداد. در حقیقت خودش که آواز نمی خواند، آن سرو صدائی که اگر بشود اسمش را آواز گذاشت بعهدۀ دخترک و رفیقش بود که در جای لازم از دست زدن یا رومیز کوفتن باک نداشتند. خودش قطعه ای را که می نواخت تود ماغی زمزمه میکرد و فقط موقعی که یک آهنگ دیگر را سرمی گرفت و یا مخصوصاً وقتی که رفیقش برای پول جمع کردن به گشت میرفت، یا صدای بلند میزد زیر آواز. انگار که خود این رمزی میان او و رفیقش بود که وقت دورگشت را فراموش نکنند. آنوقت سرش را مینداخت روی شکم پهن و کم زاویه گیتار و با انگشت های کلفت و بلندش که ناخن های محکم داشت می کوبید روی سیم ها. این حالت را بازار گرمی هم میشد گفت. شاید هم از کمروئیش بود. این حد سردست تر است. زانوانش را روی همدیگر سوار میکرد، بهم می تابید و تا وقتی که رفیقش برگردد، بدون یک نگاه به دور و ورش. در عین حال با خبر از هرچه می گذشت. روی سیمها میزد و میخواند. تا اینکه سرخ میشد، عرق میریخت. شاید بهمین جهت است که حالا که آرام لبه کماره مترو ایستاده بنظرم لاغر تر از سابق می آید. چون در آنوقت جوش میزد، از وجود خودش مصرف میکرد، رگهایش باد می کرد. انقدر گرم میشد که حتی وقتی رفیقش به سر میزشان که معمولاً میان صندلی های روی پیاده رو بود بر میگشت او فوراً گیتارش را زمین نمی گذاشت، قطعه اش را تمام میکرد و بعد پول خرد ها را که دخترک و رفیقش بی درنگ شعرده بودند

واری می‌کرد. و چنانچه درآمدشان کافی بود، از سفارش دادن سه لیوان آبجوی دیگر مضایقه نداشت. این‌ها را من دیده‌ام و یادم است. سرشب، آخر شب، بعد از ظهر... گاهی وضع دیگری هم پیش آمد میکرد. شاید هم خیلی طور‌هایی شد که من ندیده بودم. دخترک امریکائی همیشه با او نبود. دختر و پسرهای دیگری هم. مخصوصاً اسپانیائی. سرمیزش می‌آمدند. گاهی بعضی هنرپروران به یک لیوان مشروب خوب دعوتش می‌کردند. روزهم میشد که پول یک لیوان آبجو را جمع نکند. پیش می‌آمد که همانطور گیتار زنان حواسش پیش یک دختر زیبا برود و پیوسته سرش روی گیتارش نخمد.

xalvat.com

اما عجیب است. این حاشیه‌ها را باید فکر کنم تا بیلد بیاورم، در حالیکه الان که نگاهش کردم و ردش را گرفتم، فقط بنظرم تکیده تر از دو سال پیش جلوه کرد؟ بعد چیزهای دیگر یادم آمد. او همچنان دارد قدم میزند؟ زیر چشمی گاهی گیتارش را نگاه می‌کند و منتظر ترن زیر زمینی است.

جوان سیاه پوستی که از دو رفیقش به گیتار نزدیک تر است، دست دراز می‌کند و بی اجازه آن را برمی‌دارد. انگشتش را به سیم‌ها می‌برد و نوای یک رقص مال جزایر آنتیل را سرمی‌گیرد. گیتار زن بدون اینکه ازین جسارت نگران بشود به او نزدیک میشود و چیزی می‌گوید و او سرتکان میدهد. پرسشی بود که من نشنفتم پرسشی که بیگانه آنها را از نگاه و رفتارشان (با آنکه بی بند و بار بودند) نشان میداد. شاید پرسیده بود که آیا او هم بلد است گیتار بزند. جوان اسپانیائی پاهای باریکش را که یک جفت کفش سیاه و تخت نازک داشت - طوری جابجا کرد که با حالت رضایت صورتش جور بود. مثلید از کشف یک همکار گمنام شاد شده بود؟ یا رنگی را که می‌نواخت می‌پسندید.

این سه سیاه لاد محصلند؟ بی قیدیشان در مورد آداب و رسوم در محیط دانشگاهی پاریس هیچ عجیب نیست. گیتار زن هم حتماً ازین گونه بی‌قیدی بی‌خبر نیست. چرا که خود او هم هر چند که کمرو باشد، ازین روح سرکش بر خوردار است. یک بار نصف لیوان آبجوی رفیقی را که سرمیزش بود سرکشید چونکه لیوان خودش تهی شده بود. پرسش اول ادامه پیدا کرد. او ایستاده و حالا باحالت بی‌تاب پیش و پس میرود، حرف میزند. سیاه هم آرام سیمهای گیتار را می‌نوازد و کم کم صدای آن بلندتر میشود. بطوری که هنوز با صاحب گیتار آشنا نشده، پنجه‌های جوان و ورزیده سیاه جرأت پیدا کرده و باوجود منع سروصدا در ایستگاه مترو، آهنگ رقص تمام دالان زیر زمینی را پُر کرده است.

صدای قطار مترو نوای گیتار را داغون کرد. هر سه سیاه از جا برخاستند و بطرف درهای ترن متعایل شدند. دونفرشان بلند بالا هستند و لباس سرمه‌ای به تن دارند و آنکه بارانی امریکائی دارد کوتاه تراست. گیتار زن که بنا به عادتش از همان اولین میزان‌ها نوای رقص را با دماغش تقلید می‌کرد، از رسیدن مترو و برخاستن سه جوان سیاه استفاده نکرد. تا گیتارش را پس بگیرد، بلکه چیزی گفت که هر سه سیاه پوست خوشحال

شدند و آنکه کوتاه تر بود و داشت با پاهایش می رقصید فوری سر جایش نشست. دوسیا به دیگر هم نشستند. اما حالانیمه شب است. به آخرین قطار مدت درازی نمانده است. لابد می خواهند بمانند و باز گیتار بزنند - یاد حقیقت شروع بکنند درهای واگن ها بسته شد و گروه آن چهار نفر مثل يك لکۀ سیاه بزرگ که روی اعلان رنگی بزرگ پشت سرشان بیفتد، سر جایش ماند .

ما به خانه هایمان برمی گردیم. آدم هایی که پایند خانه ها و خوابمان هستیم. اگر دو سال پیش بود و هنوز به تم يك تکه اضافه نشده بود که نتوانم همیشه همراه داشته باشم حتماً همانجا در کنارشان می نشستم و نواهی را که سیاه سر گرفت تا آخر گوش می دادم. نواهی که شاید آن جوان اسپانیایی هرگز نشنیده بوده است. شاید این آهنگ بد لش بنشیند، تحریک میکند و زمزمه شان آنقدر جان بگیرد که مأمور ایستگاه بهشان تذکر بدهد که نمی توانند در آنجا به ساز و آوازشان ادامه دهند؟ و آنوقت هر چهار نفر، با آنکه به آخرین قطار مدت زیادی نمانده، زمان و پول بلیطشان را فراموش کنند و بیرون تو خیابان و همچنان بدنبال جوان سیاهی که حالا گیتار زیر چنگش است يك آهنگ را زمزمه کند و برای دلخوشی خودشان و برای اینکه جلو مأمور ایستگاه از تنگ و تاب نیفتاده باشند، ابتدا از سرخشم بلندتر از معمول بزنند و بخوانند، آنقدر بلند که سرشان داغ بشود، روی پیاده روی مه آلود مردم کج کج نگاهشان کنند و با لیخند از کنارشان بگذرند و از اینکه در آن سرمای نافذ اینها ظاهر خوش دارند تعجب کنند و آنها پیوسته ساعت آخرین قطار را که روی سرشان سنگینی میکند باخودشان بکشند .

xalvat.com

زن کتله چی سوت کشید و باز قطار براه افتاد .

نه! لابد به این زودی آوازشان گرم نمی شود و با هم دیگر نمی جوشند . بعید نیست که جوان سیاه پوست که پولدار بنظر میرسید مثل بیشتر دانشجویان سیاه پوست پاریس که بچه رئیس قبیله، پولدارهای وطنشان و یا طرفدار د و آتش فرانسویها هستند که بهشان کمک خرج میدهند - گیتار زن را به يك لیوان آبجو یا شراب قرمز دعوت کند و بعد چهارنفری، با يك زمزمه آهسته، از مترو سوار شدن چشم بپوشند، از زیر چراغ های جلو بلیط فروش رد بشوند و از دهنه مترو که در هوای سرد و سنگین بیرون ها میکند دریا بیند و بدون اینکه هیچکدام از قصد خود چیزی گوید زمزمشان را دنبال کنند و به يك کافه نزدیک، در اولین چهار راه، داخل شوند و سرمیزی که پشت جدار تخته ای با شیشه برفی منقش است کنار يك جفت عاشق جوان و گوشه گیر بنشینند و همچنان بزنند و بخوانند - جوان سیاه پوست خواهش کند که اسپانیایی چند آهنگ از صد ها آهنگ ملکش را بزنند و او هم قبول کند . کلاهش را بردارد و بیندازد. کنارش روی يك نیمکت سرخ و زیر سه جفت چشم سیاهی که در سفیدی هایشان برجسته می نمایند، يك آهنگ حسرتناک را سر بدهد این اسپانیایی ها غالباً دلنازک و خشنند . مثلاً آن جوان باریکی که اسمش

گونزالس **GONZALEZ** بود و با رفتایش بحث میکردم. انقدر جوش خورد تا بگریه افتاد. سر میزه توی رستوران محصلین، داد میزد و گریه میکرد. به غذایش دست نزد. رفتایش هم مثل گماهاکارانی که آسیب به گونزالس از ایشان ناشی شده باشد با سخن آرام می کوشیدند راضی کنند و در هر جمله که به او خطاب میکردند با نرمی تمام اسمش را می بردند. از اینجا فهمیدم که اسمش گونزالس بود. شاید اندوه بزرگی داشت و شاید روزهای دراز بغض کرده بود تا اینکه در آنروز عقدش ترکیده بود. دور نیست که اندوهش مربوط به میهنش بوده باشد. امروز خیلی از ملت ها هستند که آسمان چهار دیوار ملکشان روسرشان سنگینی میکند. شاید پدر یا برادرش را در یک شهر دور افتاده یا در خود مادرید کشته باشند؟ یا اینکه خود او دچار بی عدالتی شده بوده است. این همه رقص و گیتار زن و نقاش اسپانیایی که آواره شده اند و با پست ترین مزد کار می کنند و اغلبشان به دزدی محکوم میشوند و هرگز حاضر نیستند به ملکشان برگردند. — ملکی که نصف مردمش لباس بلند سیاه یا خاکی به تن دارند. این گیتار زن لابد کارش تا اندازه ای گرفته است. امسال جز یکی دیوار به کافه دم نرفته ام. شاید که دیگر در آنجا نمی زند تا پول سیاه جمع بکند. شاید در یک کاباره نسبتاً آبرومند شغلی پیدا کرده است. ولی اگر کار پرویا قرصی داشت قبل از ساعت دو بعد از نصف شب آزاد نمی شد. اما هرچه باشد، سرو وضع امشبش از پیشترها بهتر بود. گرچه پالتو تنش نبوده ولی کفش و کلاهش بوی مستندی نمیداد. ازین گذشته گمان نمی کنم که او آدمی بوده باشد که زود جلو دشواری ها بخمد. شاید که او روحیه گونزالس را نداشت. شاید هم که اسمش گونزالس است و همان روحیه را دارد. اگر یاداند ^{هش} بیفتد گریه میکند؟ شاید عقده اش را روی گیتارش خالی میکند. اسم شما؟ — دودو **Doudou** نیاس **Nias** ژرژ **GEORGES**. شاید اسمهای آنها سیاه ها این جور بود و او هم خودش را معرفی میکرد: گونزالس. بعد یکی یک لیوان آبجوی خوردند. باز هم یک لیوان. یا یک شراب سفید. یا شراب سرخ. شاید دستور میدادند چهار تا لیوان شراب سرخ. — بعد هر چهار نفر یا قوت جلو چشمشان می آمد، جلو چشمان سیاهشان. یا اصلاً همت دودو بیشتر بود و یک بطری دستور میداد. آنها لیوان هایشان را بهمدیگر میزدند و گونزالس سرش را روی گیتارش می خمید، ماهیچه های روی هم افتاده اش را بهمدیگر میفشرد و یک نغمه هاوایی را با تمام حسرتی که در ته دلش انباشته داشت می آمیخت. مثلاً بیاد آندلس می افتاد، آسمان آنجا را نگاه میکرد. — یا اینکه بر حسب اتفاق فیلم "سرزمین بی نان" را دیده بود و بیادش می آمد که آن دهکده بی نان و مرگبار از خانه اش دور نیست. یا اینکه نه! اصلاً ابتدا خوشحال بود، چون که بهش قول داده بودند که از فردا روزی دو ساعت می تواند در یک رستوران درجه اول، از ظهر تا ساعت دو، با یک جوان دیگر. مثلاً یک ایتالیایی، یا یک مکزیک، یا یک برزیلی. . . . گیتار بزند و هشت صد فرانک بگیرد. — و دلش خوش بود. یک نغمه خوش و سنگ و اسه سیاه ها میزد. و وقتی که می خواست لیوان شرابش را سربکشد دودو گیتار را می گرفت و به توبه خودش یک پنجه میزد. — یا آن دو جوان دیگر: نیاس و ژرژ

هم از گیتار سررشته داشتند و میزدند، و هر چهار نفر باهم دیگر زمزمه می کردند - تا ساعت دو صبح، تا وقتی که کافه کوچک سرچهارراه ببندد و عاشقان بروند و در زیر چراغ های کم سوگم بشوند و آنها هم پول شربشان را بدهند یا صاحب کافه چون اهل دل بوده فقط از سر انعامش بگذرد. و آنها با سرهای گرم باز توی خیابان راه بیفتند و بعد روی یک نیمکت زیر یکی از فانوس های زنبوری و کارتیه لاتن بنشینند؛ با وجود مه سرد و خفه از دیوارها و پنجره های بسته و دودی ای که در تاریکی بالا میروند و ناپدید میشوند الهام بگیرند - انقدر بزنند و بخوانند تا باز سرما واد ارشان کند که راه بیفتند - شاید هم بدون اینکه بهمدیگر چیزی بگویند، هرچهار نفر فکر بکنند که تا ساعت پنج ونیم موقع حرکت اولین قطار مترو، در همانجاها، توی کافه ها پرسه بزنند، چونکه خانه هایشان دور است و پول تاکسی در این وقت شب و برابر - آنوقت بدون اینکه بهمدیگر چیزی بگویند، بروند تا کوچه کوژاس (CUJAS) توی آن کافه ای که تا صبح باز است - شاید هم حالا دوتا دختر در میان راه به دسته شان اضافه شده باشد. دودختر محصلی که دودورا می شناسند، یا گونزالس را می شناسند و دسته آنها را دلپذیر یافته اند. دوتا دختر ریزه و بانمک فرانسوی - باقد کشیده، موهای کوتاه و چشم های درخشان میشی - بعد شش نفری دوتا میز را بهم می چسبانند و مشتری هایی که جلو پیشخوان ایستاده اند، سه چهار نفری که جلوی یک میز سخت آمریکا تیلد بازی برقی می کنند، جفت های عشاقی که توی کافه نشسته اند و پیرمردی که بیخوابی بسرش زده است و جوانی که اطاق ندارد و با پرداختن پول یک قهوه می خواهد خودش را در گرمای کافه نگه دارد و چرت میزند. شاید که این جوان باریکش قرار داشته باشد که صبح بنوبت خود به اطاق او برود و روی بیگانه تخت خواب باریکش بخوابد... همه اینها این شش نفر را که زمزمه می کنند نگاه می کنند، لبخند میزنند؛ شاید هم که فقط همان چهار نفر هستند - به آن دوتا دختر آشنا برنخورده اند. ابتدا آرام سرمیزی می نشینند و از صاحب کافه می پرسند که آیا می توانند بزنند و بخوانند و اوهم که به این جور هنرمندان شب زنده دار عادت دارد می پذیرد - چونکه مجلس گرم میشود. بعد یکی یک لیوان شراب قرمز جلوشان می گذارد و آنها که حالا سردشان است و گلویشان خشک شده آنها سرمیکشند. شاید گونزالس آجو خواهد. آججوی سیاه و غلیظ اشتات **STOUT**. شاید هم یک گیتار زن یا یک ویولونیست آمریکائی در آنجا بوده باشد، همانی که دو سال پیش تادم صبح آهنگ های قدیمی آمریکائی را میزد و ظاهراً کارش ویولون زدن بود - آنشب تا صبح باریقم ماندم تا مترو راه بیفتد. تاکس شبانه گران تمام میشود - مخصوصاً اگر آدم پول زیادی تو جیبش نباشد. کج گرمی داشتیم که سه طرفش دیواره داشت. و جوان آمریکائی هی ویولون میزد و آججو می خورد - نه نشسته بلکه ایستاده. دم صبح سر زانوانش میلرزید - سر زانو ها روی شلوار مخطش، دوتا وصله کوچک بود. - شاید او را بجرم داشتن بعضی عقاید سیاسی یارفت و آمد با همان دختری که همراهش بود و احیاناً در حزب مقضوبی عضو بود (چون این دختر یک روزنامه مربوط به آن حزب را می خواند) دیگر به ملکش راه نمی دادند - شاید هم اصلاً به پاریس دل داده بود و دیگر نمی خواست آن

جا را ترك كند، دخترک را دوست داشت و دخترک نمی خواست که از فرانسه دل بکند. میگویند که این خوی بیشتر فرانسویهاست. شاید هم بعلمت همان عقاید او را به امریکا راه نمی دادند. من چه میدانم؟ - او تاصبح ویولون زد. شاید امشب هم در آنجا باشد. گونزالس با دود و گیتار میزند و اوهم ویولون. بعد یکی یک سوسیسی داغ دستور میدهند و رویش خردل می مالند، لای نان میگذارند و گاز میزنند - و باز ساز میزنند، تا وقتی که از پا بیفتند، تا وقتی که مشتری های دم صبح کم کم زیاد بشوند، تا وقتی که یکی از مشتریهای شبانه آخرین سگه اش را توی جعبه ساز نزد یک پیشخوان ببندد از د آهنگی را بگوش آنها برساند که توسترشان بیچد، آنقدر بالا برود که دیگر صدائی جز آن نشنوند و خاموش بشوند. باد هن های تلخ و سرسنگین کت هایشان را که در آورده اند روکولشان ببندد ازند و پایشان را توی صبح بگذارند. صبحی که گل و گشاد زیر پایشان ولو شده تو صورتشان میخورد، توی دماغ های خشکشان میلولد. - تک و توك چراغ های آنهایی کفزد سرکار میروند حالا روشن شده، ماشین های خاکروبه کش خوش و فاش میکنند و سپورها جارو میکنند - شاید هم موقعی آنها پایشان را تو کوچه می گذارند که شب هنوز با صبح می لاسد، چراغ های خیابان و فانوس ها هنوز روشن است، پاکت های خالی سیگار کنار پیاده روها افتاده، مجاله کاغذ های اعلان که هنوز روز بهشان رنگ سبز و زرد و آبی نداده روی پیاده روها ولو اند و گاه چند گدا روی پنجره های آهنی مترو و گدای روها خوابیده اند تا حرم آنها گرمشان بکند. - بعد گونزالس با سرسنگین، یخه بالا کشیده کت، گیتارش را زیر بغلش میگیرد و با یک خد حافظی کوتاه جدا میشود - تا به یک کافه دیگر برود و به انتظار دوستی که باهاش قرار دیدار داشته بنشیند. شاید اوهم با سه رفیق تازه اش سوار مترو شود و به اطافش برگردد - شاید هم یکی دوتا از سیم های گیتارش پاره شده و او دلش گرفته باشد.

xalvat.com

باید در ایستگاه بعد پیاده شوم.

... یا شاید همانجا روی نیمکت بنشینم و آنقدر گیتار بزنم که رفت و آمد آخرین قطارهای مترو را فراموش کند، چشم های وازشان قطار کوتاه و پرروشنائی مخصوص شب کاران زیر زمین را نبینم، مأمور ایستگاه را نبینم که بخانه اش می رود، و خاموشی پرلرزش زیر زمین را نشنوم - و با چشم های بازشان بخواب روند. هر کدام یک خواب که به زندگی خود شبند میشود ببیند، یا هر چهار نفره در همان آن، یک خواب ببینند. مثلاً ببینند که روز تعطیلشان کس آمده و چهارتائی به انتظار صبح فردا، صبحی که کارشان را بیادشان می آورد، خبر نومی آورد، جنبش چند شناک زندگی را می آورد، لبه کناره مترو نشسته اند، زانوهایشان را تو شکمشان برده اند و خطه آهنی پرشراره را که به بی نهایت می رود، نگاه میکنند - و هرگز صبح نمی شود. فقط یک نسیم خفه و سنگین آوازشان را که مال سرزمین های بسیار دور است بانوت های گیتارشان قاطی میکند - یک گیتار بزرگ زیر چهار پنجه شان می خواند - و بعد می بینند که کناره مترو از زمین کده میشود، به آسمان پاریس می رود، روی چراغ های این شهر دود آلوده که پرتو ماسیده دارند، می لغزد و در حد شمالیش مثل تختگاهی که بیشه رسن زمین آن لی پرا از رود

سین جدا میکند، لب دریای پراکنده استوایی قرار میگیرد و بی آنکه روز تعطیلشان تمام شود، بی آنکه صبح آب زیرگاہ در آن شب آزادشان بلغزد، روز میشود - اما پشت سرشان، پاریس سیاه با چراغ های زمردی و یاقوتی اش روز را بخودش راه نمی دهد و دریای استوائی سه صورت آشنا، سه صورت سیاه پوست را به آسمان منعکس میکند و گونزالس پرده های گیتارش را نوازش میدهد و نوت های موسیقیش با آوازش به ته دریا میروند و ماهی های بزرگ آنها را می بلعند - و همچنان آنها از روز تعطیلشان برخوردارند، همچنان به انتظار فردائی که آرزویش راندارند، بی صبح، لبه روز نشسته اند و هیچ نسیم خنکی نمی وزد و آنها پیوسته آواز میخوانند - صدایشان گفت و بازنشنا میشود ولی هرگز باز نمی ایستد، آواز بیگانه ایست که بیاد هیچکس نمی ماند

salvat.com

از راهروی روبرو باد سرد می آید .
درین ایستگاه خیلی ها پیاده میشوند .

. شاید هم الان، برای اینکه از سربلیط متروشان نگذشته باشند، باهمدیگر سوار آخرین ترم بشوند و به اطاق هایشان برگردند تا صبح زود سرکارهایشان بروند - شاید که هرگز اسم همدیگر را هم نپرسیده باشند و حتی ندانند که ممکن است يك لکه ماه در صبح روی بام خانه هایشان بیفتد

م. فرزانه

پاریس - ۸ نوامبر ۱۹۵۳

هزینه روزافزون شرکتهای تهیه و توزیع فیلم که از طرفی معلول توسعه کلی صنعت سینما و از طرف دیگر معلول ازدیاد وسائل فنی و مخارج اولیه تهیه فیلم است سبب شده که تهیه کنندگان سرمایه های خود را کمتر به مخاطره اندازند و با استخدام کارگردانان و عکاسان و کارمندان سابقه دار از خطر ضرر و ورشکستگی بکاهند. و این خود بخود راه را بر جوانان و تازه کارانی که با افکار و نقشه های جدید می خواهند وارد میدان شده و ازین وسیله بیان که با طبع و ذوق آنان بیش از هر چیز سنخیت دارد برای ابراز احساسات و انتشار افکارشان استفاده کند بسته است. گذشته از آنکه پیمودن سلسله مراتب معمولی (که از وردستی کارگردان شروع شده و بترتیب پس از سلها مکست به کارگردانی برسد) نه تنها برای کسانی که قوم و خویشی یا آشنائی با کارگردانان و تهیه کنندگان ندارند میسر نیست، بلکه بفرصت امکان این آشنائی همکاری با کارگردانی که شخصیت هنری و سینمائیش با طبع جوان تازه کار مثلاً تشابهی ندارد اصولاً امکان پذیر نبوده و بیشتر از «بیگاری» جوانان را به وحشت می اندازد. باین ترتیب برای جوانانی که سینما را صرفاً از نظر هنری - نه صنعتی - دوست میدارند و انتخاب می کنند، کارکردن با تهیه کنندگان - که اغلب هدفی جز نفع تجاری ندارند - و پیشرفت درین زمینه تقریباً محال است. بهمین علت و هم علل دیگری که شرح آنها از حوصله این نوشته خارج است، اگر جوانان دوستدار سینما به تهیه فیلم های مستند و کوتاه مدت که به سرمایه کلان احتیاج ندارد دست میزنند، و یا اگر مختصر سرمایه ای دارند یا کاستن هزینه های اغلب بیهوده (از قبیل مزد گزاف ستارگان مشهور، کرایه استودیو وغیره) و حتی با شرکت هنرپیشگان و کارمندان فنی در منافع و بهره برداری بعدی فیلم محصول کار خود را عرضه تماچیان می کنند. به این ترتیب مثلاً کلود شابرول برای سرژ خوشرو (*Le Beau Serge*) تقریباً ۳۵ میلیون فرانک خرج کرده است حال آنکه هنگام درماندگی (*En cas de malheur*) برای تهیه کننده آن بیش از ۳۵۰ میلیون فرانک - یعنی ده برابر - تمام شده است. خوشبختانه این تنها مزیت فیلم های کم خرج کارگردانان جوان نیست و موفقیت نسبی آنها در زمینه هنری نیز بر ارزش فیلم هایشان می افزاید. درست است که اخیراً در فرانسه و انگلستان و شاید سایر کشورهای نیزه جوانی به مردم گل کرده و کمی سن هنرمندان خود بخود ارزش کار آنها را در نظر مردم بالا میبرد، ولی چنانکه گفته شد اگر در مورد «فرانسواز ساگان» کمی سن عامل مؤثری در کسب شهرت و فروش کتابهایش بوده، برای تهیه فیلم و دسترسی به این کاره جوانی، اغلب مانع بزرگی است و ریش سفیدان حاضر نیستند بکسی راه دهند. - تاچندی قبل که موفقیت تجاری وادیم (*Vladimir*) و لوتی مال توجه مردم را جلب نکرده نبود و نام این جوانان را بر سر زبانها نینداخته بود هیچ تیه کننده ای حاضر نبود چندین میلیون سرمایه لازم برای تهیه فیلم در اختیار این دو تازه کاران به ناشناس بگذارد.

xalvat.com

این بود بطور خلاصه موقعیت سینمای جوان فرانسه از نظر سیاست کلی سینما و جنبه تجاری آن در مقابل تهیه کنندگان و کارگردانان شناخته و مسلط بر بازار سینما. و از نظر تجاری فیلم اخیر لوتی مال دلد اگان (*Les Amants*) از چندی پیش در سینماهای درجه اول پاریس به معرض نمایش گذاشته شده است و هنوز مردم با شوق بتماشای آن میروند. - از سایر جوانان که نامشان در محفل سینما بر سر زبانهاست فعلاً میتوان فیلم کوتاه مدت «ویرشتر» آنکه مستی د هده» از ژان - دانیل بوله را به همراه «ومن سیاه پوست» از ژان روش دید. و فیلم کلود شابرول:

سرژ خوشرو و پسر عموها (Les Cousins) و فیلم ژرژ فرانژو «میان چهار دیوار» (La tête en l'air) نیز در حال حاضر در سینماها نمایش داده میشوند.

ژان - دانیل پوله دانشجوی علوم سیاسی بود و قبل از اینکه بخدمت نظام رود به سینما علاقمند بود، ولی در ارتش این فرصت را پیدا کرد که عملاً به فیلمبرداری بپردازد. «بشرط اینکه مستی ندهد» اولین فیلم کوتاه مدتی است که به همراهی یکی دو نفر از دوستانش در رقصخانه‌ها و جشن‌های حومه پاریس برداشته است. حس حرکت و تئوینی او با اضافه‌عکسهای فوق‌العاده فیلمبرداریش «بشرط آنکه مستی ندهد» را یکی از بهترین فیلمهای کوتاه مدت کرده است.

xalvat.com

از ژان روش (۱) قبلاً فیلم‌های مستند و کوتاه مدت «فرزندان آب» را - وهم‌آستانان دیوانه را دیده بودیم. توجه او به واقعیت و نمایش محیط زندگی و روحیه سیاهان آفریقا در فیلم‌های او همیشه برجسته صرفاً سینمایی (بمعنای نمایش هنری) ترجیح دارد و بهمین جهت در فیلم‌های قبلی او تماشاچی چنان فریفته زندگی سیاهان و حرکات و روحیه آنان میشد که فرصت یا توجه بوجود کارگردان و طرز کار او را هم پیدا نمی‌کرد. برای ژان روش بیان واقعیت جلوی دوربین بیش از ابراز شخصیت خود اهمیت دارد تا آنجا که در فیلم اخیرش چند نفر از جوانان سیاه پوست که برای پیدا کردن کار به «ابی جان» آمده‌اند با نامهای مستعار که خود انتخاب کرده‌اند؛ ادوارد جی دابینسون، ادی کستانین، دوروتی لامار و غیره، زندگی روزانه خود و حوادث مختلف آنرا بازی کرده و حتی خوف تفسیر می‌کنند گرچه این فیلم تازگی و لطف خاصی دارد، تعدد ژان روش در تهیه فیلمی که بعدت فیلم‌های معمولی باشد گاهی آنرا خسته‌کننده و طولانی میکند ولی بهر صورت هنگام خروج از سینما انسان کوچکترین احساس پشیمانی و اتلاف وقت نمی‌کند.

این روزها آنچه بیش از همه در محافل سینمایی مورد بحث است فیلم‌های شابرول هستند. «سرژ خوشرو» را بعضی از منتقدین با داستانهای فلور می‌مقایسه می‌کنند و «پسر عموها» را ترکیبی از بالزاک و لافونتن میدانند. درست است که در «سرژ خوشرو» محیط واقعی دهگه‌ای محل وقوع حوادث است و اصل داستان کشمکش درونی و احساساتی بین شخصیت‌های داستان، ولی شباهت با کار فلور در همین جا ختم میشود. فلور بخصوص با این توجه داشت که گرفتار «جمله پردازی» و «غزلسرائی» رمانتیک‌ها نشود و شاید بهمین سبب نتوان مثلاً از مادام بواری کوچکترین جمله‌ای راحذف کرد و یا به آن اضافه نمود. حال آنکه «سرژ خوشرو» پر از جزئیاتی است که گرچه بخودی خود جالب و نو هستند (عینک فرانسوا که از آن برای پوشاندن احساس‌ها و ایجاد فاصله بین او و سایرین استفاده می‌شود) از لحاظ آهنگ و لحن کلی فیلم نه تنها زیادی بلکه گاهی نیز بی‌قوانند. اصولاً سراسر فیلم همین توجه به جزئیات مختلف - چه از لحاظ نوع و چه از لحاظ مطلب - از یک دست بودن کار می‌گاهد (در اواخر فیلم فرانسوا توی برف و تاریکی شب بدنبال شارل که زنش در حال وضع حمل است میدود و یکبار پایش به چیزی می‌خورد و می‌افتد. در همین لحظه فیلم قطع میشود و در عکس بعد صورت زن شارل که فریاد می‌کشد تمام پرده را میگیرد، بطوریکه تماشاچی برای لحظه‌ای جیغ زن شارل را با افتادن فرانسوا تداعی میکند و احساس ترس میکند. این کار مثلاً در فیلم‌های «هیچکاک» برای تزئید احساس دلهره تماشاچی میشود و بجای خود به ساختمان و ضربان کلی داستان لطمه‌ای نمی‌زند؟ در صورتیکه در فیلم شابرول تا آن لحظه چنین منظوری حس نمی‌شود و اگر چه تماشاچی «انتظار» سرانجام کار آنها را دارد ولی «دلهره‌ای» در کار نیست).

بر «پسر عموها» این ایراد وارد نیست چون اولاً اعتماد بنفس و تسلط بر کار شابرول بیشتر شده است (قسمت عمده فیلم در استودیو ویا دکور بسیار خوب ساخته شده و بنابراین محیط عمل در اختیار سازنده فیلم بوده)؛ ثانیاً از جهتی نوع این فیلم با «سرژ خوشرو» فرق اساسی دارد. در اینجا توجه به سبیه قهرمانان، موضوع اصلی فیلم

شابرول است و اگر هم داستانی تعریف میشود متأسفانه بساختمان آن بخودی خود توجه نشده است و این عیب عمد فیلم است، عیبی «مادرزاد» زیرا اگر بتوان ذات قهرمانان داستانی را به حرکت عضلات تشبیه کرد، داستان بایستی استخوان بندی بدن باشد تا با مجموع آنها بتوان قهرمان یا شخصیتی را ایجاد کرد؛ درین صورت اگر نقیصه در ساختمان استخوان بندی باشد، خود بخود در شکل خارجی و طرز حرکت عضله مؤثر است در صورتیکه «پسر عموها» از لحاظ رفتار خارجی و ذات هستی شان بسیار ماهرانه طرح شده اند ولی داستان فیلم گاهی طولانی است و بطوری غیر منطقی و نامعقول ختم میشود چنانکه گوئی قهرمانان را هنرمندی خلق کرده است و داستان را دیگری نوشته است (در حقیقت نویسندگانه داستان و سازنده فیلم خود شابرول است). اگر سرز خوشرو و فرانسوا در سخوش حوادث و تحولات درونی و بیرونی و بهمین مناسبت در تغییر بودند گاهی «نیک» و گاهی «بد» میشوند «پسر عموها» از ابتدا با هم فرق دارند و دیگر مسئله «نیکی و بدی» اصولاً مطرح نیست، رفتار آنها با این مقیاس سنجیده نمی شود بلکه فقط نمایندگانه جبری است که هیچکدامشان را از آن گریزی نیست (شابرول جانب گیری را به آنجا میرساند که حتی تصادف هم به نفع یا ضرر قهرمانانش است). شارل از ولایت آمده است «در رس خون» و جدی، احساساتی و پنهانی شاعر است؛ بطور خلاصه از نظر پسر عموی پاریسی و رفقای او «د هاتی» است. این خصوصیات چه در حرف زدن و چه در روابط با سایرین (با نظر اول، در لباخته فلورانس میشود و بیجهت از توما متنفرست) و حتی در ریخه نوك تیز پیراهنش دیده می شود. برعکس پسر عموی پاریسی اش با فلورانس روی هم میریزد چون معتقد است بستگی و عشقی که از ظواهر چنین برمی آید که بین فلورانس و شارل پیدا شود بی معنی است. بعد ها وقتی فلورانس او را ترك میکند (بیجهت) تأسفش ازینست که دیگر «دست پخت» او را نخواهد چشید. طرز حرف زدن و لباس پوشیدن و ریش زنی و رفتار همه طوری است که هر جا رود جلب توجه می کند (یکی از منتقدان در پسر عمورا ژان خندان و ژان گریان می خواند. این تعریف کاملاً رسا نیست بهترست گفته شود: ژان دیدنی و ژان معمولی) دیدنی بودن این يك تا آنجاست که بهمراهی موسیقی واگنر شمعدان بدست می گیرد و در کلامه میکند (کارگردان خود درین صحنه از واگنر و طرز کار او الهام گرفته است. در کلامسیون فرانسوا به کلمه عشق ختم می شود) و درین لحظه نور شمعیهای صورت شارل و فلورانس را روشن می کند و از نگاه آنها عشقی که دارد نزع می گیرد، پیدا است. به این ترتیب پیدا است که برای شابرول «واقعی» بودن داستان، اینکه آیا حتماً شاگرد در رس خون در امتحان رد می شود و پسر عموش با حقه بازی قبول می شود، ارزش و اهمیتی ندارد و بهانه دیگری است برای مغفرت «پسر عموها» و وجود شان بطور مجرد.

salvat.com

ژرژ فرانژو، برخلاف «در میان چهار دیوار» واقعیت تیمارستان گیر کرده است و اعتراض و نعره عصیان را علیه اجتماع و مرتجعین می خواهد به گوش کسانی که آن طرف دیوار، جلوی پرده سینما، نشسته اند برساند؛ به این منظور تماشاچی را به همراه جوانی که از طرف پدر و محکمه متهم به دیوانگی است بدرون تیمارستان میرود، در تیمارستان تماشاچی با روانشناسی «مرتجع» که معتقد به روشهای جدید و ملایم روانپزشکی نیست آشنا می شود و حتی از او متنفرست و چون مثل جوان متهم تماشاچی حق دارد به جنون خود و حسن نیت کسانی که او را به میان این چهار دیواری گشاده اند مشکوک شود بجهتجوی راه خروج می افتد. برای جوان محکوم راه فراری نیست جز خودکشی (مثل دوست محزون و مصرعش شارل از ناوور). خوشبختانه اگر فرانژو برای گذار از چهار دیوار داستان خصوصی جوان و توسعه و تطبیق آن با وضع کلی محکومین ساختمان غلط اجتماع وسیله ای جز کایه و جملات قلمبه هرکسی که در فیلم دیده می شود (از دختره گرفته تا پدر و کشیشی که فقط يك لحظه برای صادر کردن کلمات سوگ آور پیدا می شود، تا کبوترانی که در قفس قرارست انسان را متوجه سرنوشت او کنند) ندارد، تماشاچی میدانند که تا چند لحظه دیگر خلاص می شود و گوشش را از کایه ها و موسیقی فیلم که بیجهت بلند و کوتاه می شود نجات میدهد.

اصولاً این عدم توجه بوضع احساس درونی تماشاچی و قهرمانان عیب اصلی فیلم است. مثلاً اگر حرکت درورانی بسیار خوب در ورین هنگامی که قهرمان داستان و دوست مصر و خوش سوار قطاری توی باغ هستند، وجود دائمی و خفه کننده دیوارها را به تماشاچی تلقین می کند، مکالمات فیلم که همیشه بصورت مباحثه و استدلال موافق و مخالف مطلب است، کسل کننده میباشند. درین صحنه ها و نمایش محیط درونی بیمارستان و دیوانه ها کارگردان خود از روش های کهنه و میتوان گفت مرتجعانه سینمای تجارتی استفاده میکند. مکالمه جوان و دختر روی نیمکت با چندین رو و واروی در جای در ورین که از قدیمترین «لم» های سینماست همراه است. دیوانه ها هم همینطور یا خودشان را ناپلئون فرض می کنند یا یکی از اعضایشان «لقمه» گرفته است. ازین گذشته فرقی با سایر موجودات و خود کارگردان ندارند... بهر حال اگر تماشاچی نکته گیر و مشکل پسند است گناه از خود فرانتزو است که پیش ازین در فیلم های کوتاه مدتش چون «زندگی حیوانات» او را با استعداد فوق العاده و ذوق عالی «بدعات» بهره بوده است.

ناصر عصار

مسابقه های پزشکی در فرانسه

بیشتر دانشجویان ایرانی در فرانسه و همچنین در سایر کشورهای اروپائی در رشته پزشکی تحصیل می کنند. با این وصف عمل آید شده که از چگونگی تحصیلات پزشکی و مدارج مختلفی که درین رشته باید طی کرد بدستی آگاهی ندارند. باین سبب نامه پاریس منایب دید که اطلاعات مختصری از مقررات و قوانین مربوط به رشته پزشکی را در فرانسه در دسترس دانشجویان بگذارد تا هم برای آینفگان و هم برای کسانی که در حال حاضر بتحصیل مشغولند، راهنمای مفیدی در دست داده باشد.

امید داریم در شماره های آینده بتوانیم اطلاعاتی در باره شرایط تحصیلی در رشته های مختلف منتشر کنیم.

xalvat.com

در فرانسه بین دانشکده پزشکی و بیمارستانها رابطه مستقیم وجود ندارد. بیمارستانها اغلب زیر نظر وزارت بهداشتی اداره می شوند و در سه تا از شهرهای بزرگ: پاریس، لیون و پاریس اداره های وسیعی بنام ASSISTANCE PUBLIQUE وجود دارد که اصولاً مستقل بوده و در حقیقت وزارتخانه علیحدہ ای را تشکیل می دهند. سازمان «اسیستانس پوبلیک» پاریس اداره کننده تعداد زیادی از بیمارستانهای این شهر است. درین بیمارستانها متجاوز از چهل هزار تخت خواب وجود دارد. چنین سازمانی با این عظمت، بطوریکه رئیس آن چند سال پیش طی سخنرانی گفت، در دنیا بی نظیر است. ریاست کل اسیستانس پوبلیک شغل بسیار مهمی است که از نظر رتبه اداری هم طراز وزارت محسوب میشود.

در فرانسه روش انتخاب کارمندان روی اصل مسابقه است. در کلیه ادارات از باغبان گرفته تا رئیس اداره از طریق مسابقه انتخاب می شوند. در اسپانیا و یونان هم برای انتخاب پزشکان مسابقه هایی وجود دارد که اینک به اختصار از یک یک آنها صحبت می کنیم:

www.xalvat.com

کنکور اکسترنال در حقیقت پله اول حساب می شود. شرکت درین کنکور برای همه دانشجویان از سال دوم پزشکی به بعد آزاد است. تعداد مسابقات نامحدود است: باین معنی که تا هنگامیکه دانشجوی رساله خود را نگذرانده حق شرکت درین مسابقه را دارد. مواد مسابقه سه تا ست: تشریح، بیماریهای داخلی، جراحی. برنامه هر یک از این سه ماده محدود است و در دسترس شرکت کنندگان گزارده شده. برای آماده کردن این کنکور، داوطلبان معمولاً در کنفرانس هایی که از طرف انترن ها ترتیب داده شده شرکت می جویند و فن مسابقه را فرامی گیرند. در پاریس هر ساله در حدود ۳۰۰۰ نفر درین مسابقه شرکت میکنند و در حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر موفق می شوند. این مسابقه کتبی است و شامل پانزده سؤال است که بهر یک باید حداکثر در ظرف شش دقیقه جواب نوشت، به این ترتیب رویهم یک ساعت و نیم بیشتر وقت داده نمی شود. بدیهی است نه تنها حافظه و معلومات داوطلب بلکه سرعت ذهن و تند نویسی و خوش خطی او نیز در موفقیتش سهمی بسزا دارند. جلسه امتحان در یک روز و سؤالات برای همه یکی است. یک هیئت متحنه واحد کلیه اوراق را صحیح می کند. ورقه ها توسط انترن هایی که بطور داوطلب از طرف اتحادیه انترن ها پیشنهاد شده اند، از دور قرائت می شوند و به این ترتیب هیئت متحنه از خط و طرز نوشتن شرکت کنندگان بی اطلاع است. بنا بر این هیچ نوع تقلب و تبعیض عملاً میسر نیست و عدالت کامل و مطلق رعایت میشود. کسانی که درین کنکور توفیق می یابند مدت شش سال در بخش های مختلف بیمارستانهای پاریس حق کار کردن دارند و مقداری هم حقوق میگیرند که بسته به چندانی سال اکسترنی و شماره روزهای کارشان، در ماه در حدود پانزده تا بیست و پنج هزار فرانک می شود. کار اکسترن در بخش جالب و آموزنده است: در تماس نزدیک با بیمار، با معاینه کامل او و گرفتن ابرو سبوس، اکسترن می تواند حداکثر استفاده را از کار خود بکند و مطابق مقررات جدید در کلیه عملیات طبی را زیر نظارت انترن انجام دهد. در صورت عدم موفقیت در انترن او عنوان «اکسترن سابق بیمارستانهای پاریس» را خواهد داشت که در فرانسه ارزش زیادی دارد و کسانی که این درجه را گذرانده اند پزشکان کارآموز و زبردستی هستند.

پله دوم کنکور انترناست. این مسابقه فقط برای اکسترن هاست. هر اکسترن پس از انجام هجده ماه کار در بیمارستان می تواند درین مسابقه شرکت جوید. درین مسابقه دو مرحله کتبی و شفاهی وجود دارد. مواد کتبی چهار تا ست: تشریح، فیزیولوژی، طب داخلی، جراحی. مواد شفاهی دو تا ست: طب داخلی و جراحی. برنامه هر یک از مواد محدود است و در دسترس داوطلبان گزارده شده.

امتحانات کتبی در چهار روز پشت سرهم انجام می شود. برای هر ماده ۴۵ دقیقه برای فکر کردن و یک ساعت برای نوشتن وقت داده می شود. چون ورقه ها را بعد از ۴۵ دقیقه اول پخش می کنند، کسی نمی تواند از وقت فکر کردن کاسته و به وقت نوشتن بیفزاید. طرز تصحیح اوراق و ترکیب هیئت متحنه مثل اکسترن است.

درین مسابقه هر سال در حدود ۱۵۰۰ نفر شرکت می کنند؛ در امتحانات کتبی در حدود ۴۵۰ نفر قبول می شوند. این عده حق دارند در امتحانات شفاهی شرکت کنند. بسبب بزرگی چهاره شرکت کنندگان بدیهی است که سؤالات نظاهی ممکن نیست برای همه یکی باشد. هر روز ده نفر امتحان میدهند و دوره جلسات شفاهی در حدود یک ماه و نیم طول میکشد. در هر جلسه برای عده ده نفری که بطریق قرعه انتخاب شده اند سؤالات یکی است. این ده نفر را در اطاق کوچکی محبوس میکنند و پیاپی، بفاصله ده دقیقه یکی آنها را صدا زده و به اطاق دیگری راهنمایی می کنند. در آنجا، داوطلب از سؤال خود آگاه می شود و مدت بیست دقیقه برای فکر کردن و یادداشت گرفتن

وقت دارد. سپس در سالن امتحان - که ورد در آن برای همه کس آزاد است - حاضر شده در جلوی هیئت متحنها صدای بلند نتیجه یادداشت های خود را بیان می کند. بعد از ده دقیقه ساعت کرونومتر زنگ زده و نوبت او تمام می شود. پس از آنکه هرده نفر یک به سوالات جواب دادند، هیئت متحنه به شور می پردازد و نمرات را در آخر همان جلسه با اطلاع عموم میرساند. - جلسه امتحان شفاهی انترنا با این تشریفات و شور و هیجانی که برپا می کند بسیار جالب و تماشائی است.

xalvat.com

نتیجه نهائی بعد از جمع نمرات کتبی - که مخفی مانده - با نمرات شفاهی اعلام می شود. از ۱۵۰۰ نفر در حدود ۱۴۰ نفر قبول می شوند. از نمرات پائین تر هر سال عده ای در حدود ۹۰ نفر بعنوان «اکسترن ممتاز» انتخاب می شوند که در اصطلاح مشعوم «انترن موقت» نامیده می شوند. اینان در مدت یک سال از حقوق و اختیارات انترن برخوردارند، اما پس از یک سال این امتیاز را از دست میدهند و اگر مایل باشند باید از نو در کنکور کتبی و شفاهی شرکت کنند. - کنکور انترنا با این ترتیب بسیار مشکل و مستلزم پشتکار و حافظه و فعالیت زیاد است. کنکور انترنای پاریس دشوارترین کنکورهای تعلیماتی فرانسه بشمار میرود. با این حال طرز انتخاب درین کنکور خالی از انتقاد نیست. اگرچه در قسمت کتبی عدالت مطلق رعایت میشود و جای هیچ تطبی عملا باقی گذاشته نشده در قسمت شفاهی که هویت داوطلب معلوم است تبعیض و حق کشی هر سال فراوان دیده می شود و اعمال نظر افراد «زوری» نقش مهمی در دادن نمرات شفاهی بازی می کند. این نقیصه سالهاست مورد انتقاد قرار گرفته و راحلها مختلفی پیشنهاد شده (از قبیل حذف امتحانات شفاهی، استفاده از دستگاه ضبط صوت) که متأسفانه هیچیک تاکنون صورت عمل نیافته اند. با این همه امتحانات کتبی، که ارزش حقیقی داوطلب را نشان میدهند، وزنه سنگینی در تعیین نتیجه نهائی هستند: بسیار دیده شده که داوطلبانی با نمرات شفاهی بسیار پائین قبول می شوند و برعکس عده دیگری با نمرات درخشان در شفاهی، بعلت کمی نمره کتبی، موفق نمی شوند.

وظیفه انترن در بیمارستان بسیار مهم است. می توان گفت که همه کارها بدوش اوست. در جراحی مستقلاً حق عمل کردن دارد. در بخش های طبی، مسئولیت مستقیم معاینه و درمان بیماران با اوست. رئیس بخش و دستیارانش فقط بعضی از روزهای هفته به بیماران سرکشی می کنند. هرچند هفته یک بار انترن کشیک بیمارستان را عهده دار می شود و در مدت بیست و چهار ساعت مسئول طبی کلیه بخش های بیمارستان است. - حقوق ماهانه انترن در حدود ۸۰ تا ۱۰۰ هزار فرانک است. به این مبلغ باید درآمد های احتمالی دیگر او را (کنفرانس های اکسترن و انترنا، کارهای خارج از کار در بیمارستان) اضافه کرد.

در میان انترناهای شهرهائیکه دانشکده پزشکی دارند و در نتیجه انترنای آن دو درجه ایست و محتاج به گذراندن قبلی اکسترن است انترنای پاریس جای ممتازی دارد. از نظر دشواری کنکور و چند درصد قبولی شرکت کنندگان، انترناهای شهرهای مختلف فرانسه را بترتیب زیر می توان رده بندی کرد: ۱- پاریس ۲- لیون ۳- منطقه پاریس (انترنای سین) ۴- تولوز ۵- مونپلیه ۶- مارسی ۷- لیل ۸- بوردو ۹- نانسی ۱۰۰ (از روی آماری که از سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۴ گرفته شده - از شماره دوم نوامبر ۱۹۵۸ مجله G.M. de France) موفقیت در انترنا پایه ترقیات بعدی در جهان پزشکی است. زیرا برای گذراندن کنکورهای دستیاری (Assistant) طبیب یا جراح بیمارستانها (CHIRURGICAT, MÉDICAT) که آخرین درجه کنکورهای بیمارستانی هستند، باید از مرحله انترنی گذشت. از طرف دیگر برای وارد شدن در کادر تعلیماتی دانشکده دو کنکور کلینیکا (clinicoat) و اگرگاسیون (AGREGATION) وجود دارد که شرکت در آنها منوط به داشتن عنوان انترنی است.

پس از انترنا، کنکورهای بعدی خالی از اهمیت هستند و در حقیقت قبولی در آنها انتصابی است. چون

هویت شرکت کنندگان معلوم است تبعیض و حق کسی مثل همه جای دنیا فراوانست. اگر مطالب بالا را خلاصه کنیم، باید بگوئیم که در بیمارستانها چهار کنگور وجود دارد: اکثرنا، انترنا، اسپستاندو مدیکا یا شیروورژیکا. - و در دانشکده دو کنگور: کلینیکا و اگرگاسیون و دو درجه بالاتر که با رأی شعرا دانشکده انتخاب می شوند: استاد کرسی و استاد کلینیک.

خارج ازین دو مؤسسه انجمن جداگانه ای بنام آکادمی پزشکی وجود دارد که عضویت در آن در حقیقت رأس افتخارات طبی است.

وضع ما خارجی ها

وضع خارجی ها تفاوت های محسوسی دارد که اینک در زیر شرح می دهیم:

۱- اکثرن خارجی از حقوق ماهانه برخوردار نیست. گرچه مبلغی که اکثرن های فرانسوی میگیرند چندان قابل ملاحظه نیست با اینحال برای خرید کتاب و وسائل تحصیلی کمک مفیدی است. اما در عوض اکثرن خارجی این امتیاز را دارد که هر بخشی را که بخواهد می تواند انتخاب کند، در حالیکه فرانسویها در انتخاب بخش ها آزاد نیستند و از روی ردیفی که در کنگور دارند بطور اجباری بین بخش های مختلف که گاهی مطابق دلخواهشان نیست تقسیم می شوند.

۲- اکثرن خارجی، علاوه بر آزادی انتخاب بخش از تمام مزایای اکثرن فرانسوی برخوردار است.

۳- یاد آور می شویم که گذشته از انترنا های شهرهای دانشکده دار، تعداد زیادی کنگور های دیگر هست که محتاج به گذراندن قبلی اکثرنا نیستند (از قبیل انترنا های بیمارستانهای روانپزشکی وغیر و). گذراندن این که نسبتاً آسان است و چند درصد قبولی در آنها بموجب آماری که بالا ذکر شد بین ۳۵ تا ۷۰ درصد میباشد، برای ما خارجی ها خالی از منفعت نیست چون از نظر مالی وهم از نظر ممارست در طب و جراحی بسیار جالب و مفید هستند.

(برای کسب اطلاعات دقیق رجوع شود به دفتر اتحادیه دانشجویان پزشکی پاریس A.G.E.M.P.)

xalvat.com

نتیجه

آنچه ازین گفتگو نتیجه باید گرفت اینست که پزشکی اگرچه احتیاج به معلومات وسیع و مشکلی دارد و ازین نظر جزو علوم است، از طرف دیگر پزشکی خوب احتیاج به فهم و زیرکی و یک گونه هنرمندی دارد که نمی توان آنرا با ترازوی عطاری و کنگورهای مختلف وزن کرد. مقصود ما ازین سخن تشویق به تنبلی نیست، برعکس باید کوشش کنیم و این مدارج را طی کنیم تا سرمایه بیشتری با خود به وطن ببریم و خوشحالیم که تاکنون ثابت کرده ایم که از همدستان فرانسوی خود عقب نیستیم.

شماره اکثرن های ایرانی قبل از جنگ و بعد از جنگ بسیار زیاد است و اغلب آنها در دانشگاه و بیمارستان تهران شغل های مهمی دارند. - اکثرن های بیمارستانهای پاریس در پیش از جنگ آقایان محمد قریب، یحیی عدل و امامزاده بودند. آقای دکتر وکیلی، اکثرن موقت بود. . . . پس از جنگ آقایان میرعلایی، خوشنویس و فرامرزی در انترنا پاریس قبول شدند.

در سال تحصیلی جاری نیز چند تن از دوستان ایرانی ما در مسابقه های پزشکی بیمارستانهای پاریس توفیق یافتند: در کنگور انترنا آقایان پویان و شفیع زاده مقام اکثرن موقت را بدست آوردند - که امیدواریم در سال آینده موفقیت کامل نصیب ایشان گردد. در کنگور اکثرنا: آقایان بریمانی، رزم آرا، عدل، تولمی و مغازه موفق شدند.

توفیق دوستان ایرانی خود را صمیمانه تبریک می گوئیم و موفقیت های بیشتر و درخشانتر ایشان را آرزو می نمائیم.

حکومت کمال مطلوب

سخنی چند درباره کتاب «سیاست ارسطو»
ترجمه آقای حمید عنایت. از انتشارات نیل، تهران
مهر ماه ۱۳۳۷

کتابی بدست‌ها رسیده است که حکومت کمال مطلوب را برای ما شرح می‌دهد. اما بگمان من پیش ازینکه این کتاب «کمال مطلوبی» را برای خواننده روشن کند، آئینه تمام‌نمایی از نبرد زندگی در یونان قدیم و نمونه‌ای جامع از طرز تفکر سیاسی و اجتماعی ارسطو است. او در کتاب خود از مردانی سخن می‌گوید که در سرزمینی بر کرانه دریاها می‌زیستند و پیوسته بادبانهای افراشته ایشان آسمان این دریاها را می‌شکافت و گاه در کنار آسیای صغیر، گاه در قبرس، زمانی در کرانه‌های مصر و زمانی دیگر در شبه جزیره ایتالیا و دیگر جاها آنان را برای نبرد، برای تجارت و برای جستجوی زندگی تازه پیاده می‌کرد. این مردم هرگز در آن روزگار ملتی واحد را تشکیل ندادند و در کشورشان دولتی یکتا بوجود نیامد، بلکه هرگاه فرصتی دست می‌داد به نبرد با یکدیگر نیز می‌پرداختند. اینان حتی در مقابل خطر امپراطوری ایران نیز نتوانستند اتحادی پیدا کنند و در اواخر دوره هخامنشیان کار بد آنجا رسید که ایرانیان بدون تسخیر کردن آن سرزمین عملاً بر یونان فرمان می‌راندند. سپس نیز اسکندر مقدونی سرزمینشان را فروگرفت و چندی بر آن نگذشت که رومیان بیکباره یونان را بخشی از امپراطوری خویش ساختند. این مردم - در دوره مورد بحث ما - دارای رژیم بردگی بوده‌اند و تضادها و جدال‌های مربوط به آنست که در کتاب سیاست ارسطو انعکاس یافته و این مرد را وارداشته است تا با شیوه تفکر خاص خود - که قادر بر حل این معضل نبود - اثری ایجاد کند. ازین روی می‌توان گفت که «حکومت کمال مطلوب» ارسطو کوشش خیرخواهانه اما بی‌بهره و بی‌منطقی است در حل تضادهای اجتماعی یونان قدیم.

salvat.com

نخست باید شناخت که ارسطو با چگونه معرفتی نسبت به جهان آغاز بکار میکند و آیا او با این سلاح قادر به حل اضداد اجتماعی هست یا نه. ارسطو بی‌هیچ تردید به ایده آلایسم پیوسته است. هرچند راه او با افلاطون فرقه‌های کلی دارد و هرچند که او بدنیای مادی با دیدی تازه ترمی‌نگرد و هرچند که او عملاً نوعی از دوآلیسم را در دنیای فلسفی خویش توضیح می‌دهد، ولی آن فرقه‌ها ماهوی نیست و ضمناً آن کدام دوآلیسم است که خود به ایده آلایسم منجر نشود؟ - اینک باید پرسید که آیا با داشتن عقایدی که در که خود ایده آلایستی است میشود مسائل اجتماعی را حل کرد یا نه؟ ارسطو جهان بینی خود را در زمینه جامعه شناسی نیز می‌گسترده و با این دید خاص پدیده‌های اجتماعی را نه بر اساس تأثیر متقابل آنها بر یکدیگر و وجود تضادی در میانشان، بلکه بر اساس اصل‌های ثابت و قدیم و ازلی و ابدی می‌بیند. او روان را جدا از تن و فرمانروای آن می‌شناسد (ص ۱۶) و ازین نکته نتیجه می‌گیرد که برده‌داران خداوندان بردگان می‌باشند و حتی بردگان را نوعی از افزار می‌شمارد (ص ۹).

ارسطو معتقد است که خداوندان برده‌داران و بردگان را از آغاز به‌همین صورت می‌آفرینند «همه زندگان بفرمان طبیعت از همان نخستین لحظه تولد، برخی به فرمانروائی و گروهی به فرمانبرداری گماشته می‌شوند» (ص ۱۱) و چرا چنینست؟ «واقعیات و تجربه و همچنین عقل ما را بدین رهنمونند» (ص ۱۰). درین نکته سهمی از واقعیت پنهانست. عقل زمان به ارسطو اجازه نمیداد که است تا گمان برد که بشریت را بدان صورت نیافریده‌اند و انسانها

بطور کلی برابرند و واقعیات روزانه که بردگان را افزار تولید می‌شمرد بدو اجازه میدهد که این واقعیات را بعنوان سلاح خویش بکار برد. در آن زمان بردگی امری طبیعی بوده است «آدمی که بحکم طبیعت نه از آن خود بلکه از آن دیگرست طبعاً بنده است» (ص ۱۰) و او با وجدان راحت نتیجه میگیرد «آیا می‌توان به نظریه ای بهتر و منطقی تر از نظریات کنونی درین باره رسید یا نه؟» و مسلماً نه!

xalvat.com

اما از بندگان که بگنیم، در رژیم بردگی به دو طبقه دیگر می‌رسیم. نخستین ایشان برده داران و دو دیگر آزادان بوده‌اند. آزادان، پیشه‌وران یا زمین‌دارانی کوچک بودند که خود و خانواده‌شان بر روی زمین یا با افزارهای خود کار میکردند. ولی شرائط ابتدائی زندگی که انسانها را مقهور طبیعت میداشت و یا جنگها و اردو-کشی‌ها همیشه بار آور تلخی‌های بسیار برای این آزادان بوده است. در نتیجه پیوسته این قشر بزرگبار قرض‌ها و ورشکستگی‌ها فرامیرفت و بنا بر قوانین عصر بصورت بنده برده داران درمی‌آمد. پس در مین تضاد جامعه بردگی را در روابط برده داران و آزادان باید دید.

ارسطو، از آنجا که بردگان را با اصطلاح «داخل آدم حساب نمی‌کند»، تکیه خویش را در «سیاست» بر بیان و اصلاح اختلافهای این دو طبقه نهاده است. اما او که نمی‌تواند جانب برده داران را رها کند، میگوید که فرقی میان بندگان و پیشه‌وران نیست و حتی برای پیشه‌وران حق شهروندی را قائل نیست (ص ۴۱). او که معتقد است «تولد آدمی سرچشمه همه چیزهاست» (ص ۶۲) از برابری چنین توصیفی میکند: «پایه استوار حق برابری است امانه برای همه بلکه برای کسانی که با یکدیگر برابر باشند» (ص ۱۵۲). اما علی‌رغم میل ارسطو، آزادان برابری را خواهانان بودند و هرگاه که قدرتی می‌یافته‌اند دست بقیام میزدند. و ظاهراً از کمک بندگان نیز برخوردار بوده‌اند. و حکومت را در دست گرفته و برده داران را با هزارویک قانون محدود میکردند. البته برده داران نیز اغلب برضد مردم می‌شوریده‌اند. و ظاهراً از یاری دولتهای الیگارشسی همسایه‌بی بهره نبوده‌اند. و آنگاه همه قوانین را بسود خویش تغییر میدادند. مبارزه دمکراسی و الیگارشسی مهمترین مشکل زمان ارسطو بوده است. هرچند که بردگی با شدت وجود داشته ولی بععلل اقتصادی هنوز نمی‌شده است انتظار قیامی داشت (گرچه آنچنانکه از سیاست هم برمی‌آید بندگان دست بر روی دست نگذاشته بوده‌اند ص ۱۶۶). آیا این رشته تضادهای میان آزادان و برده داران بنا بقول ارسطو در اثر ضعفهای اخلاقی بوده است یا عامل ایجاد کننده را باید در رژیم اقتصادی یونان دانست؟ ارسطو با دید خاص خود از شناخت این ریشه‌های اقتصادی و طبقاتی عاجز است و بنابراین بجای بر طرف کردن غلل موجه، از اخلاق و لزوم رهایت آن در جامعه سخن میگوید و «پیشنهاد صلح» میدهد. او فصلی مشبع «در فضیلت حد میانگین» می‌نویسد و آرزو میکند که مردان متوسط الحال حکومت را در دست گیرند، در حالیکه فوراً به ناممکن بودن آن اقرار میکند (ص ۱۸۴).

اما پیشنهادهای صلح او که «حکومت کمال مطلوب» را بی‌میریزند، «تعادل حکم میکند که سازمانهای الیگارشسی و دمکراسی را بایکدیگر در آمیزیم» (ص ۱۸۶) و آنگاه همه باید حق عضویت در انجمن نمایندگی را داشته باشند. در مورد مناصب دولتی میگوید تهیدستان آزادند که کار دولتی نکنند ولی دولتمدان از شرکت در آن ناگزیرند. عین این نکته در مورد وظیفه دادرسی نیز قید شده است. اما این آزادی انتخاب شغل دولتی یا قضائی بدان معنی است که چون تهیدستان در فقر و فاقه بسر می‌برند و نیازمند به حقوقی هستند تا زندگی را بگذرانند، پس بگذارند بدست گرفتن یا نگرفتن مشاغل دولتی آزاد باشند تا حقوق ناچیز دولتی آنانرا بگزیدن مشاغل آزاد وادار کند و کارهای قضائی و دولتی در دست دولتمدان بماند. ولی ارسطو پیشنهاد مهمتری میکند و در واقع تهیدستان را خلع سلاح نیز می‌سازد: «تهیدستان حق داشتن سلاح ندارند، اما توانگران در صورت داشتن سلاح باید جریمه بپردازند» (ص ۲۲۴). ارسطو با حکومت پیشنهادی خود عملاً همه چیز را در دست توانگران می‌نهد و مردم را خلع

سلاح می‌کند و تنها از دولت‌مندان قول شرافتمندانه می‌گیرد که نجابت اخلاقی داشته باشند. «و اندرزی ازین ارزمند تر نتوان یافت که فرمانروایان باید از گردآوری مال و ناز و نعمت فراوان بپرهیزند».

شک نیست که ارسطو از روشنگران عهد خویش بوده است و کوشش او بخاطر پیشرفت دانش بشری سزاوار ستایش است. اما بی‌گمان او جامعه شناس بزرگی نیست و در حل بفرنجی‌های اجتماع مردی فرومانده است. او انسانی است وابسته به قشر برده در آن که بنا بر خاصیت طبقاتی خویش و یا تکیه به دانش زمان خود نمی‌تواند برده در آن را با دیگران برابر ببیند؛ ولی از آنجا که انسانی است شریف و از ریا و زشتی بیزار، نمی‌تواند دردهای محیط را تحمل کند و کتاب او نشان دهندۀ این تضاد روحی است. — و بیشتر به فریاد و اندرز یک معلم اخلاق شباهت دارد. اما این کتاب — همانطور که در آغاز گفته شد — ارزشی دیگر دارد و آن بیان روشن آنست از اوضاع یونان در عهد مؤلف که از نظر تاریخی حائز اهمیت بسیار است.

xalvat.com

در ترجمۀ استادانه این کتاب تردیدی نیست. دست ارجمند ما آقای عنایت با کوشش درخشان خود کاری بس مشکل را بپایان رسانده اند و شاید بتوان گفت کتابی بدینگونه بسیار بندرت بدست‌ها می‌رسد. ایشان، چنانکه در مقدمه آورده اند، سه نسخهٔ عربی، انگلیسی و فرانسه را برابر نهاد و ترجمه خویش را با دقت تمام از روی آنها به انجام رسانده اند. این دقت البته بر ارزش و نفاست ترجمه افزوده است. اما مترجم گرامی خود اکنون به چند خطا برخورد کرده است که با لطفی شامل آنها را بمن سپرده تا در اینجا نقل کنم:

در ص ۱۲ سطر ۴ «و صلاح در آن در پیروی از آدمی است» این پیروی آنها را در امان نگه میدارد. مطابق است با ترجمه M. PRÉLOT اما در ترجمه Jowett این سطر چنین آمده: «صلاح جانداران را در پیروی از آدمی است» که در واقع سبب دلتور استلال در توجیه بردگی می‌شود. در مبحث موسیقی (ص ۲۱ بعد) در ترجمه کلمه RYTHM واژه ضرب آمده. اما در یکی دو جا هم کلمه «وزن» بکار رفته که با توجه به بحث ارسطو درین قسمت صحیح بنظر نمی‌رسد. در ص ۱۷۸ سطر ۱۳: «و دلتهای ناپاک نیز با هشیاری و سختگیری بی اندازه پایدار نتوانند بود» کلمه «جز» پیش از «با هشیاری» افتاده و معنی فرق کرده است، چنانچه از مطالب بعدی نیز لزوم آن بچشم می‌خورد. در ص ۱۸۲ کلمه «ناتوانی» پیش از «تنگ گران» حذف شده است.

اما من خود به چند مورد در نثر کتاب برخورد نام. در صفحه ۵۲ آمده است: «باید زندگی پرکار و سیاسی را بر زندگی گوشه نشینی و تفکر و فراغت از غوغای کارهای آدمی رجحان داد» بگمان من گوشه نشینی صفت نمی‌تواند باشد و از گوشه نشینی که می‌تواند قید و صفت هردو باشد باید استفاده کرد. گوشه نشینی حاصل مصدر است و حاصل مصدر صفت قرار نمی‌گیرد. — در ص ۱۸۱ صفت آسان یاب بمعنی مفعولی آمده است «حکومت آسان یاب» در حالیکه در زبان فارسی اسم مفعول را از ماده ماضی می‌سازند نه از ماده مضارع و اسم مفعول از یافتن «یافته» یا مرخم آن «یافت» است و اگر قیاس را در «یاب» شده باید گفت که «یاریاب» خود کلمه‌ای نادرست است. پیدا است که این چند نکته کوچک در میان کتابی بدان قطر و بدان فصاحت هرگز بچشم نمی‌آید و من موقع را مغتنم شمرده موفقیت آقای عنایت را در ترجمه دقیق و با ارزش «سیاست» تبریک می‌گویم.

مهر داد بهار

آمار دانشجویان ایرانی در فرانسه

سال تحصیلی ۳۸-۳۷

(۱۹۵۸-۵۹)

قریب هفت هزار نفر از ایرانیان در کشورهای مختلف اروپا بتحصیل مشغولند. آمار دقیقی از وضع این عده در دست نیست. چه رشته هائی را می خوانند؟ بطور متوسط هر يك از آنها چند سال در اروپا می ماند؟ چند درصد ایشان قبل از اتمام تحصیل، در اثر اشکالات مختلف، مجبور به بازگشت به ایران می گردند؟ هر ساله بطور کلی چند نفر از دانشجویان فارغ التحصیل به ایران مراجعت می کنند؟ و چند درصد از ایشان در غربت و دوری از وطن را به بازگشت به خانه خود ترجیح می دهند؟ . . . این سؤالات همه بی جواب می ماند، چون اطلاعی دقیق نداریم و اگر بسیار بکوشیم از حدود «تقریب» و تخمین بیرون نمی توانیم رفت. — نامه پاریس — خواهد کوشید، تا آنجا که می تواند، بانشر آمار مربوط به دانشجویان ایرانی در کشورهای مختلف اروپا کمکی به شناسائی بهتر وضع ایشان بنماید.

در این شماره، آماري که از تعداد دانشجویان ایرانی در فرانسه تهیه شده بنظر خوانندگان میرسد. — در آینده نیز سعی خواهد شد که چنین اقدامی در مورد دانشجویان ایرانی دیگر کشورهای اروپا صورت بگیرد. آمار دیگری وضع دانشجویان دانشگاه تهران را در سال تحصیلی جاری نشان می دهد. امید داریم در شماره آینده وضع تعلیمات عالی در ایران را با دقت بیشتری مطالعه کنیم.

salvat.com

شماره دانشجویان ایرانی در فرانسه اکنون ۵۶۲ نفر است. این رقم تنها شامل کسانیست که با گذرنامه دانشجویی درین کشور تحصیل می کنند. علاوه بر این، عده دیگری هم از ایرانیان در فرانسه بتحصیل اشتغال دارند که وضع آنها را می توان بترتیب زیر یاد آورد:

الف — کسانی که از طرف وزارتخانه ها برای مطالعه یا احراز تخصص به این دیار آمده اند و در ضمن در یکی از دانشگاه ها نیز اسم نویسی نموده اند. عده آنها در حدود شصت تا هفتاد نفر است.

ب — کسانی که بهزینه شخصی و با گذرنامه عادی برای تحصیل به فرانسه آمده اند. عده آنها در حدود بیست نفر است.

پ — فرزندان ایرانیان که در فرانسه اقامت دارند یا کسانی که خودشان در ایران هستند و فرزندان خود را به پانسیون های فرانسوی یا مدارس شبانه روزی سپرده اند. تعداد این دسته در حدود يك صد نفر است و بیشتر آنان زبان فارسی را اصولاً نمی دانند.

بیشتر از نیمی از دانشجویان ایرانی در فرانسه (۵۳٫۹٪) بتحصیل در رشته پزشکی اشتغال دارند . پس از آن ، بترتیبی که در زیر بنظر میرسد ، در حقوق ، علوم ، ادبیات و رشته های دیگر

رشته تحصیلی	تعداد	رشته تحصیلی	تعداد	رشته تحصیلی	تعداد
پزشکی	۳۰۳	هنرهای زیبا	۱۳	پرستاری	۴
حقوق	۵۹	کشاورزی	۱۱	دندانسازی	۳
علوم	۵۵	داروسازی	۶	تلکونیگاسیون	۳
ادبیات	۳۸	سینما و تئاتر و موسیقی	۶	پیشه و هنر	۳
ابتدائی و متوسطه	۳۸	آرایش و خیاطی	۴	آمار	۲

بقیه دانشجویان - که چهارده نفر می شوند - تازه از راه رسیده و سرگرم فراگرفتن زبان فرانسه می باشند تا خود را برای تحصیل در یکی از دانشگاه ها آماده سازند .

اینک آمار جزئی تر و دقیق تری درباره هریک از رشته ها :

۱) رشته پزشکی - تعداد دانشجویان در هریک از سالهای تحصیلی دانشگاه پزشکی بترتیب زیر است :

سال تحصیلی	تعداد	سال تحصیلی	تعداد	سال تحصیلی	تعداد
سال تهیه	۶۰	سال سوم	۲۰	سال ششم	۳۵
- اول	۴۲	- چهارم	۱۹	- تخصصی	۸۸
- دوم	۱۷	- پنجم	۲۳		

شماره دانشجویان در سالهای سوم و چهارم و پنجم کمتر از سالهای اول و آخر است . سبب آن مشکلات ارزی ایران در چند سال پیش بوده است که برای مدت دوسه سال خروج از کشور را برای دانشجویان کمتر فراهم می ساخته است . - از دانشجویانی که در دوره تخصصی تحصیل می کنند : ۱۸ نفر در رشته بیماریهای کودکان ، ۱۵ نفر در دستگاه گوارش و بیماریهای داخلی ، ۱۴ نفر در بیماریهای قلب و بقیه در رشته های اعصاب ، گوش و حلق و بینی ، پوست و غیره مشغول بدست آوردن دیپلم تخصصی می باشند . از دانشجویانی که در حال حاضر در رشته های تخصصی کاری کنند ، ۷ نفر در ایران دیپلمه شده اند و بقیه در فرانسه تحصیلات خود را به پایان رسانده اند .

سه نفر از دانشجویان ایرانی اکنون با سمت انترن و دو نفر دیگر با سمت انترن موقت در بیمارستانهای پاریس بکار اشتغال دارند . و در مونپلیه نیز یک دوشیزه ایرانی انترن بیمارستانهاست . چهارده نفر از ایرانیان نیز با سمت اکسترن در بیمارستانهای پاریس کار می کنند .

۲) رشته حقوق - از دانشجویان حقوق ۱۱ نفر در دوره لیسانس و ۴ نفر در دوره دکرا تحصیل می کنند . دو نفر نیز در مدرسه علوم سیاسی مشغول تحصیل هستند . با آنکه تشخیص دانشجویانی که دوره دکترای دولتی را می بینند با کسانی که دکترای دانشگاهی را تهیه می کنند آسان نیست (زیرا فقط در موقع نام نویسی برای امتحان ، دانشجویان هریک از دو قسمت معلوم می شوند) می توان گفت در حدود هفت نفر دکترای دولتی را تهیه می کنند و از یازده نفری هم که اکنون دوره لیسانس خود را در پاریس می گذرانند دست کم نه نفر آنها دیپلم دولتی خواهند گرفت .

۳) رشته علوم - بیشتر دانشجویان علوم در فیزیک (۱۹ نفر) و شیمی (۱۷ نفر) تحصیل می کنند و بقیه (۱۹ نفر) بترتیب در ریاضیات و علوم طبیعی مشغول تحصیل هستند .

۴) رشته ادبیات - از دانشجویان ادبیات که شماره آنها ۳۸ نفر است سه نفر تاریخ ، دو نفر جغرافی و دو نفر روانشناسی می خوانند؟ پنج نفر در دوره لیسانس و بقیه در دکترا مشغول تحصیل می باشند . - از دانشجویان دکترا دو نفر رساله دکتری دولتی تهیه می کنند .

۵) هنرهای زیبا - از دانشجویان هنرهای زیبا ۸ نفر مشغول تحصیل معماری ، سه نفر نقاشی و دو نفر در سال تهیه هستند .

salvat.com

محصلین دولتی و کمک هزینه بگیرها - شصت نفر از دانشجویان ایرانی در فرانسه از محصلین دولتی هستند و ۲۲ نفر دیگر از وزارت فرهنگ کمک هزینه می گیرند . بدیگر دانشجویان بسبب آنکه یابیش از اندازه معین در تحصیل عقب مانده اند و یا بعد از تصویب قانون مربوط به کمک هزینه (۲۳ تیر ۱۳۳۶) در فرانسه مشغول تحصیل شده اند متأسفانه کمک هزینه ای پرداخت نمی شود .

در چه شهرهایی دانشجوی ایرانی هست ؟ - دانشجویان ایرانی در فرانسه بترتیب در شهرهای زیر تحصیل می کنند: پاریس ۳۷۰ نفر، مونپلیه ۸۴ نفر، بردو ۱۷ نفر، تولوز ۱۷ نفر، تور ۱۰ نفر، استراژبورگ ۸ نفر، لیون ۷ نفر، رن ۵ نفر، بوآتیه ۵ نفر، لیموژ ۴ نفر، کرمون فران ۳ نفر، کان (جنوب) ۳ نفر، لیل ۳ نفر - و در شهرهای دیگر زیر در هر شهر یک نفر: دیزون، ماری، پرون، نانت، نانسی، اوسر، روان، نیور، بورژ، اوت ساووا، گرونویل، کمار، آنژه، نیس، اورلئان، کان .

آمار فارغ التحصیلان دانشگاه تهران

سال تحصیلی ۳۷-۳۶

مجموع	پسر	دختر	دانشکده
۲۴۷	۱۵۳	۹۴	ادبیات
۲۲۹	۲۱۵	۱۴	پزشکی
۵۷	۵۲	۵	داروسازی
۵۱	۵۰	۱	دندانپزشکی
			دامپزشکی
۳۵۶	۳۴۶	۱۰	حقوق
۱۶۳	۱۳۱	۳۲	علوم
۱۳۰	۱۲۵	۵	فنی
۱۱	۱	۱۰	هنرهای زیبا
۱۰۸	۹۶	۱۲	دانش سراسری عالی
۵۳	۵۳	-	معقول و منقول
۱۲	-	۱۲	آموزشگاه مامائی

آمار دانشجویان کنونی دانشگاه تهران

سال تحصیلی ۳۸-۳۷

مجموع	پسر	دختر	دانشکده
۳۱۲۰	۱۸۷۴	۱۲۴۶	ادبیات
۱۸۲۹	۱۶۸۸	۱۴۱	پزشکی
۳۵۷	۳۰۵	۵۲	داروسازی
۳۰۱	۲۶۱	۴۰	دندانپزشکی
۲۰۹	۱۹۳	۱۶	دامپزشکی
۹۶۵	۹۲۲	۴۳	حقوق
۹۰۱	۷۷۳	۱۲۸	علوم
۷۹۳	۷۸۰	۱۳	فنی
۳۶۵	۳۵۷	۸	کشاورزی
۳۸۱	۳۲۱	۶۰	هنرهای زیبا
۸۹۱	۷۲۶	۱۶۵	دانش سراسری عالی
۸۷۸	۸۷۸	-	معقول و منقول
۱۵	-	۱۵	آموزشگاه مامائی

نمایشگاه بین المللی گل پاریس

با دوستی ایرانی - که در راه سفر دراز خود روزی چند در «شهر نور و روشنائی» رحل اقامت افکند - به تماشای نمایشگاه بین المللی گل رفتیم. این نمایشگاه که برای اولین بار درین شهر، در محوطهٔ ساختمان عظیم «مرکز ملی صنایع و تکنیک» برپا شده، یکی از بزرگترین وقایع هنری شهر هنرمند و هنرپرور پاریس است.

دو ستم در راه برایم گفت که ایران نیز درین نمایشگاه شرکت جسته و او خود در حد و بیش از دو سال پیش در مذاکراتی که درین باره بین مأمورین سیاسی وقت ایران در پاریس و رئیس دانشکده کشاورزی کرج روی داده حضور داشته است. - در میدان مقابل محل نمایشگاه، از دیدار پرچم ایران که در میان پرچم های کشورهای بزرگ جهان در اهتزاز بود، شاد شدیم و ازین رهگذر در محیط غربت حس خفاقت خاطر می بردیم. آری، ایران که بصواب یا بخطا اکنون در همه جهان به سرزمین گل و بلبل معروفست، ایران که شاعران و سخنورانش قرنهای زیبائی مسحور کنند و گل را می سرایند، نمی توانست درین نمایشگاه که چنین خوب معرف طبع شاعر منش و گلدوست اوست حاضر نباشد. . . . توصیف دقیق این نمایشگاه درین مختصر نمی گنجد. فقط برای آنها که توفیق نیافتند از آن دیدن کنند یاد آور شویم که: ساختمان نمایشگاه یکی از شگفت انگیزترین موفقیت های معماری بعد از جنگ است و در نوع خود در جهان هم طراز ندارد. سقف گنبدی آن از نظر معماری جسورانه ترین سقفی است که تاکنون بنا شده؛ بلندی آن از کف زمین پنجاه متر است و تنها روی سه نقطه اتکا تکیه دارد و ازین نظر رکورد معماری جهان را بدست آورده است. - سطح آن رویهم رده هکزار است که به پنج طبقه تقسیم شده و بیش از هفت هکزار سطح آزاد بمنظور ترتیب نمایشگاه بدست میدهد.

خالvat.com

در این محوطهٔ وسیع، زیباترین گل های جهان را گرد آورده اند و بهشتی بر روی زمین ساخته اند. رویهم رده میلیون گل (و از آن میان صد هزار لاله و صد هزار گل صد تومانی آبی) و یک میلیون گیاه بیست کشور (هلند، ایتالیا، بلژیک، رومانی، ژاپن، آلمان . . .) در بوجود آوردن این «گلستان بین المللی» همکاری کرده اند. تمام نواحی فرانسه جداگانه شرکت کرده اند. انگلستان علاوه بر گل ها و گیاهان دیگر مجموعه ای از گلخانه سلطنتی (ORCHIDÉES) به نمایشگاه فرستاده که در همه عالم بی نظیر است و هر یک گل آن، چنانکه می گویند، پانصد هزار فرانک قیمت دارد.

نه تنها مردم فرانسه ازین نمایشگاه - که زیبائی آن بیان ناپذیرست - استقبال بی نظیری کردند، بلکه از سایر کشورهای دور و نزدیک هم دوستداران و علاقمندان برای تحسین و تماشای این شهر گل به پاریس شتافتند. (پس از انقضای مدت معین شده، رویهم در حدود دو میلیون نفر ازین نمایشگاه دیدن کردند.)

هریک از کشورهای شرکت کننده شاعری بنام را پرگزیده و غرفه گل خود را به زیور شعر او آراسته. این هم - آمیختگی چقدر با ادراکی که ما - ایرانیان - از شعر و گل داریم هماهنگ است! مگر نه که شاعران بزرگ ما همیشه چنین کرده اند و در وصف زیبائی و شادابی گل نغمه های دلکش سروده اند؟ . . .

باشوق و هیجان بسیار در جستجوی غرفه ملی خود برآمدم و پس از مشکلات و زحمات فراوان، پس از گذشتن از جلوی غرفه های کشورهای دیگر که در شکوه و جلال و زیبائی بایکدیگر رقابت می ورزیدند - آن را یافتیم.

چگونه دلسردی و نومیدی و بهت و شرمندگی خود را از دیدار غرفه ایران شرح دهیم؟ - در یکی از پست ترین مکان های نمایشگاه، در محل تنگی پشت پله کان و برابر مستراح عمومی، فضای کوچک و محقری، بقدری

زشت و بی سلیقه و فقیرانه ترتیب داده شده که ماز رویت آن مات و مبهوت ماندیم.

البته ما می دانیم که در نیای امروز ایران کشور کوچکی است و امکانات اقتصادیش محدود. بهمین سبب شاید ایرادی به خریدی و حقارت این غرفه نتوان گرفت. محل پست و پرت آن نیز بکار (چنانکه اگر علاقمندانی که به این نمایشگاه رفته اند آنرا نیافته اند) گرچه بسیار میسر بود طی مذاکره جدی با ترتیب دهندگان نمایشگاه مکانی شایسته ایران بدست آورد. . . . اما آنچه ناپذیرفتنی است، آنچه واقعاً مایه افتضاح و شرمندگی است، ابتذال و پستی و مسخرگی غرفه زبونی است که بنام کشور ما ساخته اند.

xalyat.com

بهت و حیرت ما دو چندان شد وقتی فهمیدیم که گلهای آنرا یکی از گلفروش های ورسای فراهم آورد و یک منظره ساز (Paysagiste) فرانسوی آنها را ترتیب داده و از میان آنهمه شعرای بزرگ ایران که اشعار نفز و دلکشی درباره گل دارند و کافیس دیوان یکی از آنها را بتصادف گشود و قطعه زیبایی در وصف گل برگزید، چند جمله مبتذل و بی تناسب از «پیرلوتی» به این غرفه چسباندند که بهیچوجه ربطی و مناسبتی با گل و سبزه و باغ ندارد. چند جمله مبتذل درباره خشکی بینهایت کشور ما که در آنجا ثروت واقعی آبست حتی اگر تنها چند قطره باشد. و گویا برای توجیه انتخاب این کلمات قصار مقداری گل عادی و معمولی (که تازه بعضی از آنها اصولاً در ایران دیده نمی شود) دور حوضچه ای کهبا کاشی های معمولی و پیش پا افتاده - از همانها که در دست و روشویی های پاریسی بینیم - ساخته شده گزارده اند. و این همه واقعاً فقیر، بی نوا، بی سلیقه، زشت، باید قوه تخیلی بسیار قوی داشت تا چیزی ایرانی در آن میان جست. از همه مسخره تر، گویا برای آنکه به این مجموعه زشت و ناجور یک نُت شرقی افزوده باشند یک آفتابه قنار و مفلوک کنار حوضچه گذاشته اند و در آن چند گل پلاسیده و پژمرده!

در حقیقت تنها چیز ایرانی این ماجرا یکی پولی است که برای ترتیب دادن این غرفه خرج شده و دیگری بیخردی است کسانی که چنین مشارکتی را پذیرفته اند. وقتی شایستگی ترتیب غرفه ای درخور و سزاوار را نداریم چرا باید در چنین نمایشگاهی شرکت جوئیم؟ مگر اجباری در کار بوده است؟ چه ضرورتی دارد مبالغی باحتمال قوی ننگت این چنین اسراف کنیم و آبروی خود بریزیم؟ در کشوری که احتیاجاتش بیکرانست و اغلب نابرابر آورده می ماند، آیا بهتر نیست این مبالغ را در راههای بهتری مصرف کنیم؟

س ق ۰

پاریس - دوشنبه ۲۷ آوریل ۱۹۵۹

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

جلسه عمومی اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه در روز چهارشنبه ۲۹ آوریل در پاریس در مجمع دانشمندان جهت انتخاب هیئت اجرائیه جدید تشکیل شد. پس از استماع گزارش هیئت اجرائیه سابق درباره فعالیت های اتحادیه در سال گذشته، اخذ آراء و بحث آمد و آقایان: آندری، ارومچی، پیشداد، داورینا و مهاجری بعنوان اعضای هیئت اجرائیه جدید انتخاب شدند. آقایان سقا، فروشو صفا نیز بعنوان اعضای علی البدل انتخاب شدند.

XXXXXX

هیئت اجرائیه جدید در اولین جلسه رسمی خود، بدین ترتیب تقسیم کار کرد:

- | | | |
|-----------------|-----------|---------------------------|
| آقای حسن مهاجری | دبیرک | |
| - امیر پیشداد | خزانه دار | آقای فریدون داورینا سخنگو |
| - کیوان آندری | دبیر اول | |
| - مجید ارومچی | دبیر دوم | |

نامه پرسی

ناشر افکار دانشجویان ایرانی در اروپا

مجله فرهنگی، علمی و هنری

مدیر: دکتر علی اصغر حریری

xalvat.com

نشانی موقت :

Revue Persane

c/o Pichdad

55, Rue Caulaincourt Paris (18°) FRANCE

NAME-YÉ PARSI

(Revue Persane)

Revue Trimestrielle

Directeur : Dr. A.-A. HARIRI

N° 1 Mai 1959

Imprimeur :

Les Impressions Commerciales

55, rue d'Amsterdam Paris

